

جنایات «رضا شاه» به روایت تاریخ

از کودتای انگلیسی سوم اسفند تا برکناری و اخراج
توسط سفارت انگلیس

جنايات «رضا شاه» به روايت تاريخ

انتشارات : سازمان مجاهدين خلق ايران

تاريخ انتشار : خرداد ۱۴۰۴

ISBN : ۹۷۸ - ۱ - ۰۶۸۴۲۳۸ - ۲ - ۶

بها : ۱۵ دلار

فهرست

۷	مقدمه
---	-------

۱۷	فصل اول : حکم می‌کنم
۲۲	فرصت نادری که از دست رفت
۳۵	رضاخان که بود؟
۳۶	ایران تحت فرمان تیماردار اسب
۴۳	نیروی قزاق
۴۶	ماهیت سیاسی کودتا

۵۷	فصل دوم: چپاول رضاشاهی
۶۰	دیکتاتور زمین‌خوار
۶۶	جواهرات سلطنتی و سایر غنائم
۷۱	بالاکشیدن درآمد نفت
۷۴	حساب‌های بانکی در خارج کشور
۷۶	سلب مالکیت با ارباب و سرکوب
۷۸	برآورد ارزش‌های مالی غارتگری‌ها

فصل سوم: رودرویی رضاخان با ملیت‌های ایران:

۸۵	جابجایی اجباری و «جنایت علیه بشریت»
۸۹	سرکوب عشایر و ایلات
۹۰	جابه‌جایی اجباری
۹۵	قساوت فوق تصور
۱۰۲	قشقای‌ها
۱۰۳	بلوچ‌ها
۱۰۵	کردستان
۱۰۶	جنوب کشور
۱۰۷	سرکوب قیام ترکمن‌ها

فصل چهارم: تاراج نفت ایران

۱۲۰	توافق خیانت‌بار ۱۹۳۳
۱۳۰	گزارش بانک جهانی
۱۳۵	عصبانیت یا تسلیم و خیانت؟
۱۳۸	وصیت مصدق به نسل‌های آتی
۱۳۹	فصل پنجم: انداختن ایران به دام اشغال خارج
۱۴۷	جنگ جهانی دوم
۱۴۶	حمله متفقین، برکناری رضاشاه
۱۵۳	نقش خائنانه فروغی
۱۵۶	ارتش پوشالی

فصل ششم: ایران بخشی‌های رضاشاه ۱۶۳

- بخشیدن آراغات و قره‌سو ۱۶۶
- پیمان سعدآباد ۱۷۵
- واگذاری اروندرود ۱۸۱
- واگذاری قسمتی از شرق ایران (دشت ناامید) ۱۸۴
- بخشیدن رودهای هریرود، فیروزه، قوزغان‌چای و چندر ۱۸۷
- کوتاه‌آمدن از روستای فیروزه در مقابل شوروی ۱۸۹
- به یغما دادن نفت ایران در بحرین ۱۹۰

فصل هفتم: سرکوب و کشتار ۱۹۷

- کشتار روشنفکران و روزنامه‌نگاران ۲۱۰
- الگوی رضاخانی ۲۲۱
- رضاخان حزب‌اللهی‌ها ۲۲۳

فصل هشتم: انهدام دستاوردهای انقلاب مشروطیت ایران ۲۲۵

- اسطوره‌سازی خیالی ۲۳۶
- واقعیت و ماهیت نوسازی ۲۳۸
- معیار ترقّی‌خواهی ۲۴۸

فصل نهم: نابودی فرصت‌های بزرگ تاریخی و ملی ۲۵۰

- فرصت‌های بی‌نظیر ۲۵۴
- دولت‌سازی ۲۵۶
- جوهر سیاسی تحولات سده ۱۴ ۲۵۸
- خالقان و ویرانگران ۲۶۱

مقدمه

هگل در جایی بر این نکته انگشت گذاشته است که همه رویدادها و شخصیت‌های بزرگ تاریخ جهان دو بار به صحنه می‌آیند. مارکس در یکی از آثار خود با نقل این عبارت می‌نویسد: «هگل فراموش کرده است اضافه کند که بار اول به صورت تراژدی و بار دوم به صورت نمایش خنده‌دار».^(۱) او سپس مثال‌هایی از این مضحکه در صحنه سیاسی فرانسه در اواسط قرن نوزده را عنوان می‌کند.

در صحنه سیاسی امروز ایران نیز با چنین وضعیتی مواجهیم: مضحکه بچه شاه به جای تراژدی رضاشاه، مشروطه‌خواهان مدافع دیکتاتوری شاه به جای انقلابیان صدر مشروطه و شکنجه‌گران خط امامی موسوم به اصلاحاتی به جای امیرکبیر یا قائم‌مقام، و...

تا جایی که به بقایای دیکتاتوری پیشین بر می‌گردد، این عرض‌اندام‌ها از هنگام قیام دی ۹۶ به میزان چشمگیری افزایش پیدا کرده است. قیام دی‌ماه ۹۶ و جنبش اعتراضی دامنه‌دار پس از آن، نه فقط چشم‌انداز سرنگونی رژیم ولایت‌فقیه را نشان داد، بلکه مهم‌ترین میدان مانور آن برای دورساختن اعتراض‌ها از خواست سرنگونی را از بین برد. عرصه سنتی این‌گونه فریبکاری‌ها اصلاح‌طلبی قلابی باندهای رژیم بود. درحالی‌که

۱- کارل مارکس، هجدهم برومر، لویی بناپارت، ترجمه باقر پرهام، ۱۳۷۷، ص ۱۰

قيام‌های سال‌های اخير در نقطه شروع خود آب پاکی روی دست همه شيدان اصلاح‌طلب و اصول‌گرای درون فاشيسم دينی ريخت. اين‌گونه باندها که بی‌خاصيت شدند، دستگاه اطلاعاتی- سياسی رژيم بلافاصله بازی با کارت سلطنت را جایگزین آن‌ها ساخت. یکبارہ درست از میان قيام‌کنندگان، شعار «رضاشاه روح شاد»! شنیده شد. شعاردهندگان چه کسانی بودند؟ پاسخ این سؤال را چند ماه بعد روزنامه «جمهوری اسلامی» که از حسن روحانی، رئیس‌جمهور وقت حمايت می‌کرد، فاش ساخت: «در شرایطی که افکار عمومی سخت به جام جهانی فوتبال مشغول است، حادثه روز گذشته در مقابل مجلس تکمیل‌کننده حلقه سیاست‌های مخالفین دولت برای سقوط آن است. یک برنامه ازپیش‌طراحی‌شده که با ایجاد آشفته‌بازار هرج‌ومرج، سکه سه میلیون تومانی و دلار افسارگسیخته، گرانی و اعتراضات و بزرگ‌نمایی مشکلات از طریق رسانه‌های همگانی، همه‌وهمه یک هدف را تعقیب می‌کنند: تبلیغ بی‌کفایتی دولت و فشارهای مستقیم و غیرمستقیم برای کناره‌گیری زود هنگام دولت.

این جماعت آن‌قدر بی‌پروا شده‌اند که عده‌ای را با شعارهای بی‌سابقه رضاشاه روح شاد و مرگ بر مفت‌خور، روانه مجلس می‌کنند و آنها نیز با مشايعت پلیس آزادانه مانور می‌دهند. این جماعت دقیقاً همان دسته و گروهی هستند که در نماز جمعه تهران و راهپیمایی‌ها حضور دارند و پایان تکبیرشان مرگ بر غارتگر بیت‌المال است. همه آنها را به‌خوبی می‌شناسند و ظاهراً مأموریت جدیدشان ریشه‌کنی دولت با سوءاستفاده از شرایط حاد اقتصادی است»^(۱)

روزنامه «جمهوری اسلامی» پروژه امنیتی - سياسی هواخواهی تصنعی از رضاشاه را به این دليل برملا کرد که اعتراضات دی‌ماه را دسیسه جناح حاکم برای به‌زیرکشیدن حسن روحانی می‌دید. مدتی طول کشید که باندهای رقیب در رژيم همه به‌خوبی پی بردند که جنبش اعتراضی ادامه‌دار

مردم ایران اولاً هیچ ربطی به بازی جناح‌ها ندارد، ثانیاً، آلوده کردن آن به سلطنت، خدمتی به بقای رژیم است: «بی‌توجهی مردم به فراخوان‌های سلطنت‌طلبان، از جمله فراخوان «من وکالت می‌دهم»، نشان داد جامعه ایران این جریان را جدی نمی‌گیرد. حتی کشورهای معاند ایران نیز به این واقعیت پی برده‌اند و برای براندازی بیشتر به گروه تروریستی منافقین امید بسته‌اند تا سلطنت‌طلبان... (اما) فعالیت‌های سلطنت‌طلبان به‌رغم بی‌تأثیری، می‌تواند به‌نوعی فرصت برای جمهوری اسلامی باشد. این جریان که از پیش باخته است، خود را به‌عنوان رقیب جمهوری اسلامی معرفی می‌کند. یک رقیب ضعیف، همیشه برای حکومت‌ها یک نعمت به‌شمار می‌رود... می‌توان گفت سلطنت‌طلبان بختی برای کسب قدرت در آینده نخواهند داشت و این امر برای نظام جمهوری اسلامی یک فرصت است. پهلوی‌خواهان با اختلاف‌افکنی میان اپوزیسیون، خدمتی به جمهوری اسلامی کردند که هیچ گروه دیگری قادر به انجام آن نبود. وجود یک جریان ضعیف و بی‌ریشه مانند سلطنت‌طلبی، می‌تواند به بقای جمهوری اسلامی کمک کند. این خدمتی است که خاندان سلطنتی به مردم ایران می‌کند».^(۱)

توجه به این تجربه مکرر که موج‌سازی رسانه‌یی برای حیات مصنوعی بخشیدن به سلطنت‌طلبی تابع اراده سیاسی نیروهای ارتجاعی و استعماری است، اهمیت اساسی دارد. در دهه ۱۳۶۰ نیز، وقتی که جامعه ایران وسیعاً تحت‌تأثیر قهرمانی‌ها و نبردهای مجاهدین در برابر رژیم خمینی قرار گرفت، یک‌باره برخی رسانه‌های غربی به نحوی بی‌قافیه به یاد پسر شاه افتادند. تا این که روزنامه واشنگتن‌پست به نقل از سازمان سیا فاش ساخت که فعالیت‌های تبلیغی در حمایت از نامبرده بخشی از عملیات سیاسی آمریکا بوده است: «بنا به گفته منابع مطلع، ارتباط‌ها و ارسال سلاح‌های

دولت ريگان به ايران جزئی از يك عمليات مخفيانه ۷ ساله سازمان اطلاعات مرکزی (سيا) بوده که بعضی از آنها از زمان زمامداری کارتر وجود داشته است... اين کمک‌ها تأمین حدود ۶ ميليون دلار به گروه تبعیدی ايران [علی امینی، منوچهر گنجی و شرکاء] تأمین سرمایه یک ایستگاه رادیویی برای یک گروه تبعیدی ضد خمینی در مصر و تأمین یک فرستنده تلویزیونی کوچک برای پخش مخفيانه یک پیام ۱۱ دقیقه‌ای توسط رضا پهلوی، پسر محمدرضا شاه که تعهد کرد که "او باز خواهد گشت" را شامل می‌شود. یک منبع اطلاعاتی بانفوذ گفته است که اين سطح حمایت از جنبش تبعیدی ضد خمینی فقط یک درجه بالاتر از جاسوسی قرار دارد، و مبالغی که مطرح شده معادل "پول دستخوشی" است که عموماً در مبارزات سیاسی در آمریکا پخش می‌شود. مقام‌های دولتی تأکید کردند که فعالیت‌های سيا به‌منظور سرنگون کردن رژیم خمینی نیست. بلکه اساساً هدفش به‌دست‌آوردن اطلاعات در مورد رژیم او از طریق تبعیدیان است...

استانفیلد ترنر، مدیر سيا در دولت کارتر، روز گذشته گفت: "من هیچ اطلاعی رابطه با اینکه دولت ريگان به دستجات تبعیدی ایرانی [بقایای شاه] پول می‌دهد ندارم، ولی دلیلی نمی‌بینم که به آنها پول داده نشود و درعین حال کمکی هم به خمینی نشود". در هر دو طرف زمین بازی کردن چیز غیرطبیعی نیست، به شرطی که آنها هیچ‌یک از گروه‌های تبعیدی را به اندازه‌ای تأمین نکنند که آنها سعی کنند دولت خمینی را سرنگون کنند.^(۱)

بقایای رژیم سابق در جستجوی حیثیت نداشته، به اين منطق سخیف رو آورده‌اند که چون رژیم آخوندها در مقیاس وسیعی به اعدام و شکنجه و قتل‌عام و ویرانگری دست یازیده، می‌توان جنایت‌های حکومت پهلوی را نادیده گرفت. در حالی که نه از نظر حقوقی و نه از نظر اخلاقی مبنای محکومیت جرم هیچ‌کسی نمی‌تواند مقایسه آن با جرم سایرین باشد.

هواخواهان دیکتاتوری پهلوی تا زمانی که نسبت به ستمگری‌ها و کشتارها و شکنجه‌های انجام شده در آن رژیم ساکت‌اند، دست‌کم از نظر اخلاقی و سیاسی شریک جرم آن رژیم محسوب می‌شوند. در نتیجه جایی در جبهه مردم ایران ندارند. آن‌ها بازگشت به گذشته‌یی را نمایندگی می‌کنند که بیش از نیم‌قرن بر سرکوب مردم ایران بنا شد.

وانگهی شمار خونریزی‌ها در حکومت رضاشاه از جمله قتل‌عام ۲ هزار نفر در مسجد گوهردشت مشهد و قتل و اعدام هزاران نفر دیگر در زندان قصر یا کشتارها و جابه‌جایی‌های اجباری در مناطق مختلف به‌خصوص لرستان را باید در مقایسه با جمعیت ۱۰ الی ۱۲ میلیونی آن روزگار سنجید. در این صورت روشن می‌شود که از نظر کمی نیز جنایت‌های او فاصله چندانی با جنایت‌های خمینی و خامنه‌ای ندارد.

دربارهٔ مضمون سیاسی و طبقاتی داعیهٔ شاه‌پرستان و هدف نهایی آن‌ها، رهبر مقاومت مسعود رجوی گفته است: «بورژوازی ضدانقلابی و جریان‌ها و افرادی که می‌خواهند جنایت‌ها و تبهکاری‌های آخوندهای حاکم را دست‌مایه و سرمایهٔ کسب‌وکار سیاسی خود بکنند، به این سفسطه متوسل می‌شوند که چون خودتان هم می‌گویید که شیخ به‌مراتب بدتر از شاه است، پس همه آن مخالفت‌ها و مبارزه‌ها و مجاهدت‌ها در زمان شاه بیهوده بوده. برای تخطئه انقلابیون، برای زبان‌درازی علیه آن‌ها، برای طلبکاری و برای توجیه جنایت‌های دیکتاتوری دست‌نشانده سلطنتی، برای تخفیف مصدق و فاطمی و حنیف‌نژاد و مسعود احمدزاده و جزئی، البته سفسطهٔ خوبی است. هیزم‌بیارم‌عمر که هم ارتجاع آخوندی و جنایت‌ها و چپاول‌ها و وطن‌فروشی بی‌حد و حصر آن است.

چرا می‌گوییم سفسطه است؟ برای این که اصلاً کاری به کار روند تکامل اجتماعی ندارد، برای این که مهیب‌ترین نیروی ارتجاعی سر برآورده از اعماق قرون و اعصار تاریخ ایران را نادیده می‌گیرد و تعیین تکلیف نمی‌کند که با همین نیرو که همدست و هم‌کاسه خودش بوده چه باید کرد؟

انگازنه انگار که در کودتا عليه مصدق شاه و شيخ و استعمار در کنار يکديگر بودند. انگازنه انگار که در سرکوب و خلع سلاح مجاهدين صدر مشروطه هم وضع به همين منوال بود.

الان هم انگازنه انگار که وقتي فرزندان رشيد اين ميهن به مقاومت در برابر همين رژيم مي پردازند، بازهم آنها با ارتجاع و استعمار مشترکاً برچسب تروريست مي زنند. در لابه لاي همين سفسطه، مهم تر اين که مي خواهد اين پيام را به مردم ايران بدهد:

حالا که آخوندها و اسلام آنها را چشديد، ديگر به يک راه حل استعماري بدون عبا و عمامه رضايت بدهيد!
به جاي ديگري هم اميد نبنديد!
رژيمي مثل شاه يا مشابه آن با برخي تبصره ها و اصلاحيه هاي دمکراتيک(!)
بستان است!

بيشتر از اين را نخواهيد و گول اين شوراي ملي مقاومت ايران و امثال مجاهدين را هم نخوريد. اين ها اگر بيايند استالينيسم مي شود، توتاليتاريسم مي شود، کره شمالي يا حداکثر چين کمونيست مي شود! تازه مصدق تان هم اگر کودتاي ۲۸ مرداد نبود، کشور را تحويل کمونيست ها مي داد! پس ديگر اين قيل و قال در مورد آزادي و رود خون شهيدان را هم کنار بگذاريد». ^(۱)
براي تنفس مصنوعي دادن به پروژه ارتجاعي - استعماري هواخواهي از رضاشاه، گردانندگان آن تلاش مي کنند رشته يي موهومات را نيز به جاي داده هاي معتبر تاريخي و اجتماعي جا بيندازند تا طرفداري از استبداد سلطنتي طبيعي به نظر آيد. از جمله موجه نمايي جنايت هاي دو شاه قبلي به خاطر گستردگي جنايت ها و توحش و تبهکاري رژيم ولايت فقيه، داعيه دفاع و حمايت از قيام مردم ايران، چهره سازي از رضاخان مستبد و قلدر به مثابه يک زمامدار مصلح که مبتکر مدرنيزاسيون ادعايي ايران است، داعيه مشروطه خواهي ...

داعیه دیگر هموندان دیکتاتوری سابق، ارائه یک تاریخچه جعلی درباره مدرنیزه کردن موهوم ایران توسط رضاشاه و در نتیجه قلب واقعیت درباره شخصیت اوست.

این اباطیل، در کنار یک شوونیسم افراطی و ضد مردمی و دامن زدن به لومپنیزمی که از آغاز صفت ممیزه دربارهای هر دو پهلوی بوده است، در مجموع یک نئوفاشیسم را در صحنه سیاسی ایران ارائه می کند که با وجود بدنامی اش فایده بسیاری برای رژیم ولایت فقیه دارد: در قیام ها، سازوکاری برای تفرقه افکنی و ممانعت از تیز شدن خشم و اعتراض عمومی در راستای سرنگونی است، در کشورهای غرب چتر سیاسی مزدوران و نفوذی های رژیم است تا خود را یک مخالف، اما هوادار سلطنت جا بزنند و...

سیمای آزادی از سال ۱۳۹۷ در مستندها و سریال های متعددی حقایق دوران رضاشاه را بر اساس مدارک تاریخی نشان داده است. کتاب حاضر نیز تدوین شده گفتگوها، شواهد و توضیحات ارائه شده در سلسله برنامه «جنايات رضاشاه به روایت تاریخ» است که در اسفند ۱۴۰۰ پخش شده است.

در کتابی که پیش رو دارید برای گویاتر کردن برنامه های پخش شده از سیمای آزادی و مستند کردن مطالب و مواردی که مورد اشاره قرار گرفته، گزارش ها و اسناد روشن گر و توضیحات تکمیلی افزوده شده است. این اسناد و گزارش ها عمدتاً برگرفته از مطبوعات ایران در شرائط نیمه دموکراتیک سال های نخستین دهه ۱۳۲۰، سخنرانی های دکتر مصدق، و برخی آثار ارزشمند محققان زحمت کش و منصف تاریخ ایران است. اسناد وزارت خارجه انگلیس و وزارت خارجه آمریکا و خاطرات مقامات این کشورها در دوره مأموریتشان در ایران هم که ده ها سال بعد از عزل رضاشاه منتشر شده، مورد استفاده قرار گرفته است. شماری از کتاب های آن دوره نوشته ها و مشاهدات سیاستمدارانی است که خود از مهره های دیکتاتوری رضاشاه یا از همکاران کودتای ۲۸ مرداد بوده اند. استناد به این گونه منابع با در نظر گرفتن مواضع مؤلفان و سنجش نظرات آنها صورت گرفته است.

می‌دانیم که به‌رغم تکانه‌های سیاسی بزرگ صدسال اخیر ایران که دگرگونی دو نظام سیاسی مهم‌ترین آن است، اسناد دولتی هر دو رژیم قاجار و پهلوی در بایگانی وزارت خانه‌ها و مراکز امنیتی و اطلاعاتی دست‌نخورده باقی مانده است؛ از جمله اسناد دربار رضاشاه، دفتر مخصوص شاهنشاهی، وزارت جنگ، شهربانی و غیره.

این مدارک چنان چه به‌طور کامل و غیردست‌چین شده منتشر شود، می‌تواند واقعیت‌های پشت پرده بسیاری جنایت‌ها، سیاست‌های ضد مردمی و قراردادهای خائنانه رضاشاه را برملا کند. رژیم ولایت‌فقیه تنها بخشی از آن را که با منافعش سازگار است، از طریق مؤسسات سیاسی - اطلاعاتی خود نظیر «مرکز بررسی اسناد تاریخی» و «مؤسسه مطالعات و پژوهش‌های سیاسی» منتشر کرده است. با این روش، رژیم در واقع یک پروژه جعل تاریخ را پیش می‌برد.

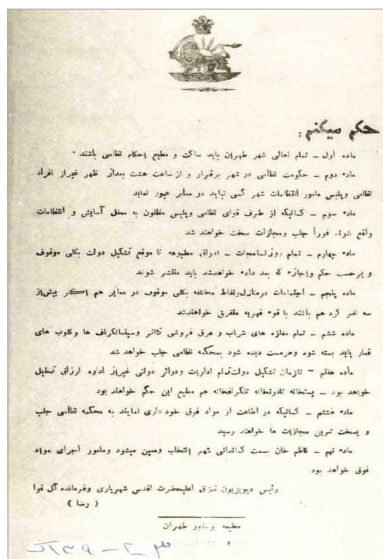
کوشش برای نشان‌دادن واقعیت‌های تاریخ ایران، به‌ویژه در دوره پس از انقلاب مشروطه و پرده برداشتن از روی دروغ‌ها و تحریفات شاه و شیخ، بخشی از مبارزه برای برقراری آزادی و حاکمیت مردم و به‌پیروزی رساندن انقلاب دموکراتیک نوین است.

۱

فصل

حکم می کنم

تهران - بامداد سوم اسفند ۱۲۹۹، هنوز خورشید روز سوم اسفند طلوع نکرده بود که پیشه‌وران و شهروندان سحرخیز، در گرگ‌ومیش واقعی بهت‌آور، با برگه‌های کاغذی مواجه شدند که بر سینه دیوارهای شهر چسبانده شده بود. نزدیک‌تر که می‌شدند، عنوان آنچه بر کاغذ نوشته بود، برای هر کسی حیرت‌آور بود: حکم می‌کنم!



اولین اطلاعیه رضاخان پس از کودتا - ۳ اسفند ۱۲۹۹

زير عنوان حکم می‌کنم، ۹ ماده تايپ شده بود و در پايين صفحه، در محل امضاء، نامی به چشم می‌خورد که برای مردم تازگی داشت: رئیس دیویزیون^(۱) قزاق اعليحضرت اقدس شهرياری و فرمانده کل قوا - رضا به این ترتیب کودتای سوم اسفند به سرانجام رسید و سرکرده آن با اطلاعی «حکم می‌کنم» خود را به مردم ایران معرفی کرد.

حکم می‌کنم

ماده اول - تمام اهالی شهر طهران باید ساکت و مطیع احکام نظامی باشند.
ماده دوم - حکومت نظامی در شهر برقرار و از ساعت هشت بعد از ظهر غیر افراد نظامی و پلیس مأمور انتظامات شهر کسی نباید در معابر عبور نماید
ماده سوم - کسانی که از طرف قوای نظامی و پلیس مظنون به مخل آسایش و انتظامات واقع شوند فوراً جلب و مجازات سخت خواهند شد
ماده چهارم - تمام روزنامجات - اوراق مطبوعه تا موقع تشکیل دولت به کلی موقوف و برحسب حکم و اجازه که بعد داده خواهد شد باید منتشر شوند
ماده پنجم - اجتماعات در منازل و نقاط مختلفه به کلی موقوف در معابر هم اگر بیش از سه نفر گرد هم باشند با قوه قهریه متفرق خواهند شد
ماده ششم - تمام مغازه‌های شراب و عرق فروشی تئاتر و سینما فتوگرافها و کلوپ‌های قمار باید بسته شود و هر مست دیده شود به محکمه نظامی جلب خواهد شد.

ماده هفتم - تا زمان تشکیل دولت تمام ادارات و دوائر دولتی غیر از اداره ارزاق تعطیل خواهد بود. - پستخانه تلفون خانه تلگرافخانه هم مطیع این حکم خواهند بود

ماده هشتم - کسانی که در اطاعت از مواد فوق خودداری نمایند به محکمه نظامی جلب و به سخت‌ترین مجازات‌ها خواهند رسید

۱ - دیویزیون به معنای لشکر است. نیروی قزاق قبل از آن که به یک لشکر ارتقا و گسترش پیدا کند، به مدت زیادی در حد یک تیپ (بریگاد) بود. واحدهای کوچکتر آن آتریاد نام داشت که معادل هنگ است.

ماده نهم - کاظم خان^(۱) بسمت کماندانی^(۲) شهر انتخاب و معین می شود و
مأمور اجرای مواد فوق خواهد بود
رئیس دیویزیون قزاق اعلیحضرت اقدس شهرباری و فرمانده کل قوا (رضا)
مطبعه طهران

عنوان «حکم می کنم»، در پیشانی اطلاعیه، عقده‌های شخصی قزاقی
را ساطع می کند که می خواهد از گذشته پرادبار و پرحقارت خود- از
تیمارداری اسب‌های سفارت انگلیس تا فرمان‌بری صاحب‌منصبان اجنبی
در قزاق‌خانه‌ها - خلاص شود.

بقیه اطلاعیه - که انشاء و نگارش اش درهم تافتۀ بی سواد و قلدری است -
مانیفست پایان انقلاب مشروطه و آغاز دوران سیاهی است که نام جعلی
«ایران نوین» را بر خود می گذارد؛ اما از دقیقه اول بر کهنه‌ترین رسومات
استبدادی بنا می شود:

تمام اهالی تهران ساکت، حکومت نظامی برقرار، عبور و مرور ممنوع،
دستگیری فوری مظنونان بدون هرگونه حکمی، مجازات‌های سخت بدون
هرگونه محاکمه‌یی، روزنامه‌ها به کلی موقوف، اجتماعات بیش از سه نفر
ممنوع و گماردن قزاقان آدمکش تحت عنوان «انتخاب». این طلیعه یک
نظم قبرستانی است که به مدت ۲۰ سال در ایران برقرار بود.

نصب این اطلاعیه بر دیوارها به شدت دافعه برانگیز بود. در برخی خیابان‌ها،
در کنار عنوان «حکم می کنم»، مردم با مداد نوشته بودند «تو غلط می کنی!». ^(۳)
به نوشته ملک الشعراء بهار این اطلاعیه «چون بد عنوانی داشت به فوریت
جمع شد».

۱- کلنل کاظم خان سیاح، از افسران ژاندارمی که در زمان کودتا از همدستان نزدیک رضاخان بود
۲- فرماندهی

۳- بهار، محمدتقی (ملک الشعراء)، تاریخ مختصر احزاب سیاسی در ایران، انقراض قاجاریه،
۱۳۸۷، ص ۱۲۲

اما مفاد اطلاعيه به اجرا درآمد: «از آغاز صبح به فرمان بازیگران کودتا مطابق نقشه منظم، بگيربگير شروع شد. مأمورين تأمينات (کارآگاهی) به اتفاق يك دهه قزاق به حال نظام به راه افتاده بودند... هر دهه از اين دسته جات مأمور خانه يك نفر از رجال کشور بود که وارد خانه او شده او را دستگير و اثاث البيت او را اگر از اعيان بزرگ بود واری و مهر موم کرده خود را به اسیری می بردند... هرکس که سرش به کلاهش می ارزید آن روز گرفتار شد، مگر کسی که امید هم فکری او می رفت... بالجمله در يك هفته قریب هشتاد نفر ناجور و از هر دست و طبقه و صنف به محبس افتادند... تلگراف خانه و تلفن خانه، شبانه مانند شهربانی به تصرف درآمد...»^(۱)

منابع دیگری که جزئیات وقایع کودتای سوم اسفند را ثبت کرده اند، گزارش می کنند که شمار دستگیرشدگان ظرف يك ماه به ۲۰۰ نفر می رسد.^(۲)

فرصت نادری که از دست رفت

سوم اسفند و کودتای استعماری آن روز یکی از شوم ترین لحظه های تاریخ سده پیشین است. لحظه ای است که انقلاب مشروطه مغلوب يك استبداد هار می شود. امروز که از فاصله بیش از يك سده به آن نقطه می کنیم، آهی از سر افسوس و حسرت می کشیم که چه فرصت ذی قیمتی از دست ما (مردم ایران) رفت! آخر آن روز طبقه سیاسی حاکم به طور کامل فلج شده بود، پایتخت در شرائط خلاء قدرت به سر می برد، استعمار انگلیس از مردم ایران به سختی شکست خورده نیروهایش سرآسیمه در جستجوی راهی برای خروج از ایران بودند، جنبش ملی و ترقی خواه در شمال و شرق و جنوب کشور در حال تاختن بود؛ يك آلترناتیو مردمی می توانست قدرت مرکزی را از آن خود سازد. اما انگلیس با سرعت فوق العاده ای بر این فرصت

۱- همان، ص ۱۲۱

۲- غنی، سیروس، «ایران، برآمدن رضاخان، برافتادن قاجار و نقش انگلیسی ها»، ص ۲۰۲
به نقل از Wilber, op.cit. p44

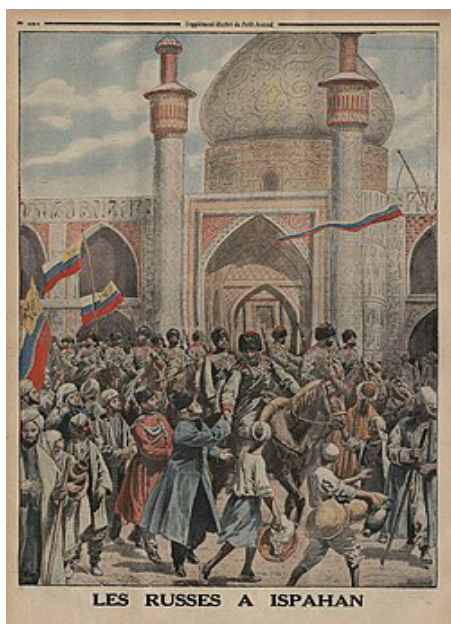
دست انداخت و آلترناتیو مطلوب خودش را به ضرب کودتا بر سرنواشت مردم ایران تحمیل و حاکم کرد:

الف - هنوز دو ماه از به قدرت رسیدن احمدشاه نگذشته بود که جنگ جهانی اول شروع شد. از جهات مختلف سیاسی و اقتصادی ایران در وضعیت بسیار ناتوانی بود. دولت بالغ بر ۷ میلیون لیره مقروض بود و پرداخت بهره وام‌های خارجی یک‌سوم درآمد سالیانه ایران را می‌بلعید. انگلیس و روسیه طلبکاران اصلی ایران بودند.

در خلال جنگ جهانی اول ایران تحت اشغال انگلیس و روسیه و عثمانی قرار گرفت، در شروع سال ۱۹۱۷ سرزمین‌های شمالی ایران تا اصفهان زیر اشغال روس بود، ترک‌ها مناطق باختری را تا همدان در تصرف داشتند و ارتش انگلیس جنوب ایران را.

به دنبال انقلاب اکتبر شوروی، قوای روس تا مارس ۱۹۱۸ مناطق تحت اشغال خود در ایران را تخلیه کردند. اما انگلیسی‌ها به بهانه مقابله با ارتش‌های ترک و آلمان در مه ۱۹۱۸ قسمت باختری آذربایجان ایران و تبریز را گرفتند و خود را برای اشغال ایران آماده کردند. سپس از راه همدان و قزوین و رشت به سوی شمال ایران گسیل شدند.

در نیمه سال ۱۹۱۸ سراسر خاک ایران زیر نظارت انگلیسی‌ها بود. با این که جنگ جهانی اول در اروپا در ۱۹۱۸ پایان یافت، اما



قوای اشغالگر روس در اصفهان

هفته‌نامه فرانسوی لوپتی ژورنال، ۲۳ آوریل ۱۹۱۶

عمليات جنگى ناشى از آن در ايران تا ۱۹۲۱ امتداد داشت. به طوري كه در سال ۱۹۱۹ انگليس دهها هزار نيروي نظامى (شامل اتباع هندی و انگليسى) در ايران داشت. به اتكاي آنها سياستى را كه هدفش تبديل ايران به يك مستعمره انگليس بود تعقيب مى كرد.

از سال ۱۹۱۷ در تمام نقاط ايران قحطى و بيمارى هاى واگيردار بيداد مى كرد. «ناآرامى هاى دوران جنگ با مشكلاتى نظير كمبود محصول، فراگير شدن وبا و تيفوس، و از همه مهلك تر بيمارى جهانى آنفولانزا هم زمان شد. بين سال هاى ۱۹۱۷ تا ۱۹۲۱ در مجموع بيش از دو ميليون نفر از جمعيت ايران، از جمله يك چهارم جمعيت روستايى كشور بر اثر جنگ، بيمارى و گرسنگى جان خود را از دست دادند».^(۱)

ب - در مقابل اين اشغالگرى، جنبش هاى متعددى از ايرانيان ميهن پرست و ترقى خواه كه همگى در انقلاب مشروطه مجذوب آرمان آزادى و دموكراسى شده بودند، به پا خاستند.

شيخ محمد خيابانى در سال ۱۲۹۶ در مخالفت با قرارداد خائنه ۱۹۱۹، نيروي دمكرات ها را در تبريز به وجود آورد

خيابانى در آذرماه همان سال با افشاى خيانت وثوق الدوله و قوام و همراهانشان در قرارداد خائنه ۱۹۱۹ و تجزيه ايران، در يك تجمع بزرگ در تبريز بار ديگر پرچم انقلاب مشروطه را در آذربايجان برافراشت. دامنه اين قيام تا اروميه و خوى و اردبيل و زنجان هم گسترش پيدا كرد. در اوت ۱۹۲۹ دولت مركزى با اعزام نيروي بزرگى اين جنبش را سركوب كرد و خيابانى به شهادت رسيد. اين خبر تهران و كل ايران را بسيار متأثر كرد. ملك الشعرا شعري درباره او گفت با اين ترجيع بند كه : گر خون خيابانى مظلوم بجوشد سرتاسر ايران كفن سرخ بپوشد

در بوشهر، دليران تنگستان و چاه كوتاهى ها قيام كردند. رئيس على دلوارى

۱- آبراهاميان، «تاريخ ايران مدرن»، به نقل از:

H. Balfour, Recent Happenings in Persia (London, 1922), p 25

مبارز مشروطه‌خواه و رهبر قیام جنوب در تنگستان و بوشهر در جنگ جهانی اول بود. در سپتامبر ۱۹۱۵ رئیس علی حین یک شبیخون به قوای انگلیس توسط یک نفوذی هدف قرار گرفت و به شهادت رسید.

شیخ حسین چاه کوتاهی از یاران رئیس علی بود به مقاومت ادامه داد. او هم در ژوئن ۱۹۲۰ در نبرد با قوای انگلیس در حوالی بوشهر به شهادت رسید. در شیراز، در سال ۱۹۱۵، «کمیته دفاع از استقلال ملی» تشکیل شد و اعلام کرد که برای حفظ استقلال کشور باید به نبرد مسلحانه دست زد. در سال ۱۹۱۵ عشایر کوچ‌نشین پیرامون فارس علیه انگلیسی‌ها قیام کردند در حدود ۵ ماه شیراز و مناطق مجاور آن خودمختارانه به‌وسیله کمیته دمکرات‌ها اداره می‌شد...

در کرمان، در سپتامبر ۱۹۱۵ هنگ ژاندارمری کرمان از دستورات فرماندهی تهران سرپیچید... ژاندارم‌ها و یکان‌های سازمان مجاهدین کرمان وابسته به حزب دمکرات شعبه بانک شاهنشاهی و تلگراف‌خانه انگلیسی‌ها را در کرمان اشغال کردند... در ژوئیه ۱۹۱۶ کرمان به‌وسیله انگلیسی‌ها اشغال شد.

در اصفهان در شروع سال ۱۹۱۵ جنبشی علیه انگلیس و روس شروع شد. ساختمان بانک‌ها و تلگراف‌خانه‌ها به‌وسیله ژاندارم‌ها اشغال شد. عملاً اصفهان به‌وسیله کمیته‌یی از تجار و روحانیان اداره می‌شد... این جنبش پس از ورود ارتش روس در مارس ۱۹۱۶ پایان یافت.

در شیروان و قوچان در ژوئن ۱۹۲۰ قیامی علیه خان‌های محلی و اشغالگران انگلیس شکل گرفت که در سپتامبر ۱۹۲۰ سرکوب شد.

قیام کلنل پسیان در تابستان سال ۱۹۲۱ در خراسان روی داد. کلنل یک افسر آزادی‌خواه، مترقی بود؛ او که در آلمان در رشته هوانوردی و مکانیک تحصیل کرده بود، ریاست ژاندارمری خراسان را برعهده گرفت که در آن زمان یک گرایش ملی و آزادی‌خواهانه داشت.^(۱) در پاییز ۱۹۲۱ بر اثر

۱- مورگان شوستر گفته بود که افسران ژاندارمری گل سرسبد میهن‌پرستان جوان ایرانی بودند که واقعاً دلشان می‌خواست به کشورشان خدمت کنند.

يورش همزمان خان‌های همان منطقه و دولت مرکزی سرکوب شدند و در اين حمله کلنل پسيان شهيد شد. ترائهٔ «از خون جوانان وطن لاله دمیده، از ماتم سرو قدشان سرو خمیده» را عارف قزوینی در سوگ کلنل ساخته بود.

اين جنبش‌ها در شيروان، قوچان، مشهد، گيلان، آذربايجان، بوشهر، کازرون، نيريز، آباده، شيراز، اصفهان، کرمان، همدان، خوزستان و... هم‌چنين در مناطق عشاير بلوچ و قشقايي جريان يافت و همگي سرسختي و استقامت زيادي از خود نشان دادند.

ج- مهم‌ترين جنبش آزادي ملي ايران در آن دوره جنبش جنگل به رهبري ميرزا کوچک‌خان (۱۳۰۰ - ۱۲۵۹) بود

او از اواخر ۱۹۱۴ جنبش خود را با نبرد با اشغالگران روسي آغاز کرد. در سال‌های بعد راه قوای انگليس به فرماندهي دنسترويل را بست.^(۱)

دنسترويل در خاطرات خود دربارهٔ ميرزا کوچک‌خان مي‌نويسد: «ميرزا کوچک‌خان انقلابي معروف که یک ایده‌آليست باشرف و منصفی است... پروگرام او حاوی همان افکار و اصول مرام‌های مبتذل و غيرقابل تحمل است. از جمله آزادي، مساوات، اخوت، ايران مال ايرانيان است، دور باد خارجي». ^(۲) مردم «ميرزا کوچک‌خان را در واقع ناجی ايران دانسته و يقين داشتند که قوای اجانب را از مملکت بيرون خواهد کرد و عظمت گذشته و دورهٔ طلایي ايران را مسترد خواهد نمود». ^(۳)

۱- مأموريت سرلشکر لئونل چارلز دنسترويل امداد رسانی به نيروهای ضد انقلاب شوروی در قفقاز و مقابله با گسترش نيروی آزادي‌خواهي در ايران بوده است. وی در ژانويه ۱۹۱۸ به ايران فرستاده شد. او در ايران با جنبش جنگل درگير بودو در باکو با انقلابيان بلشويک هدف او به طور خاص اين بود که مانع رسيدن قوای عثماني به منابع نفتی باکو شود. او شکست‌های متعدد از ترک‌ها، بلشويک‌ها و جنبش جنگل متحمل شد. در سپتامبر ۱۹۱۸ به مأموريت او پايان داده شد.

۲- «خاطرات ژنرال دنسترويل، سرکوبگر جنگل»، ترجمه حسين انصاری، ۱۳۶۲، ص ۳۲

۳- همان، ص ۴۱



سرلشکر دنسترویل (۱۸۶۵ - ۱۹۴۶) فرمانده انگلیسی نیروهای شمال

جنگلی‌ها راه عبور قوای دنسترویل را بسته بودند. او که مستأصل شده بود به نوشته خودش «آخرین تیر ترکش‌اش را انداخت»^(۱) یکی از سرهنگ‌های انگلیسی را با بیرق سفید نزد میرزا فرستاد و از او «تقاضا» کرد راه قوای انگلیسی را باز کند. «من هم از جانب خودم وعده دادم که اگر... قبول کند حق تعقیب سیاست داخلی او در ایران را به رسمیت بشناسم». به او قول داد که اگر جنگلی‌ها علیه بلشویک‌ها قیام کنند، انگلیس تمام مساعی خود را به کار خواهند برد که دولت را به دسته جنگلی‌ها بدهند و تهدید کرد که چنانچه میرزا این پیشنهادها را رد، انگلیس مجبور می‌شود با خود بلشویک‌ها متحد شده اساس جنگل و جنگلی‌ها را به هم بزند. اما میرزا جز حرف‌های «باری به هر جهت»^(۲) جوابی نداد.

کوچک‌خان در ۴ ژوئن ۱۹۲۰^(۳) توانست رشت و انزلی را آزاد کند. او در

۱- همان، ص ۲۲۳

۲- همان، ص ۲۲۳

۳- ۱۴ خرداد ۱۲۹۹

رشت جمهورى گيلان را اعلام كرد. تا اين كه سرانجام در اثر حمله رضاخان قزاق سرکوب شد.

اين جنبش ها - كه در بررسى ها و تاريخ نگارى هاى مدافعان طبقه حاكم كم تر مورد توجه قرار گرفته - شكوفه ها و گل هاى انقلاب مشروطيت ايران اند. راست اين است كه آنها دو بار استعمار انگليس را شكست دادند. يك بار آن را وادار كردند به اشغال ايران پايان دهد و بار ديگر توافق ضدايرانى ۱۹۱۹ را كه با رئيس الوزاى خيانت پيشه وقت - وثوق الدوله - بسته بود به شكست كشانند.

د- جنبش ضد استعمارى گسترده مردم ايران قرارداد ۱۹۱۹ را كه انگليس با رشوه دادن به وثوق الدوله رئيس الوزراى دست نشانده وقت بسته بود، شكست داد. ^(۱)

به موجب معاهده ۱۹۱۹ ايران اختيار امور مالى و نظامى و خارجى خود را به انگليس تفويض مى كرد. نهايى شدن اين معاهده مستلزم تصويب آن در مجلس ايران بود كه هرگز حاضر به آن نشد. با اين حال انگليس با اين تصور كه قرارداد مزبور را به كرسى خواهد نشاند، در عمل اجراى آن را شروع كرد. در آبان ۱۲۹۸ ژنرال ويليام ديكسن به رياست يك هيئت هفت نفره نظامى وارد ايران شد تا با ادغام قزاق و ژاندارم و واحدهاى كوچك تر شهرستانى ارتشى براى ايران ايجاد كنند. گروه مالى نيز به رياست سيدنى آرميتاژ اسميت در اوائل بهار ۱۲۹۹ وارد تهران شد. ^(۲)

۱- وثوق الدوله و دو وزير همدست اش - نصرت الدوله و صارم الدوله - در مجموع ۱۳۱۱۴۷ لييره و ۱۱ شلینگ (معادل ۴۰۰ هزار تومان) رشوه از انگليس دريافت کرده بودند. مطابق يادداشت ۲۱ نوامبر ۱۹۲۰ نورمن وزير مختار انگليس به لرد كرزن، از اين مبلغ ۲۰۰ هزار تومان سهم وثوق الدوله شد و دو وزير ديگر هر کدام ۱۰۰ هزار تومان دريافت كردند.

۲- غنى، سيروس، «برآمدن رضاخان، برافتادن قاجار و نقش انگيسى ها»، ترجمه حسن كامشاد، صص ۷۸ - ۷۷



فتح تهران (۲۵ تیر ۱۲۸۸)، تابلو فتح تهران در موزه سعدآباد

این معاهده با مخالفت دامنه‌داری از جانب مردم ایران مواجه شد. از جنبش‌های آزادی‌بخش که پیش‌از این اشاره شد، تا شاعران و روزنامه‌نگاران و سیاست‌مداران ملی‌گرا. حتی اعضای مجلسی که اکثر آن‌ها را وثوق‌الدوله از میان وابستگان انگلیس دست‌چین کرده بود، با این قرارداد مخالفت کردند. دولت انگلیس سرانجام از آن قطع امید کرد و به این نتیجه رسید که «باید دولت تازه‌یی در ایران به سرکار آورد و دولت جدید بهکل ملغی شود». به‌زودی دولت جدید که همان دولت برآمده از کودتای رضاخانی بود سرکار آورده شد و لغو قرارداد را اعلام کرد.

۵ - در تهران، طبقه سیاسی حاکم در منتهای ضعف و رخوت بود. دولت

در وضعيتى به شدت نزار، بى ثبات، بى پول و بى قدرت بود. از خرداد ۱۲۹۶ تا تير ۱۳۹۷ در ظرف يك سال كابينه هاى علاء السلطنه، عين الدوله، مستوفى الممالك، صمصام السلطنه و وثوق الدوله يكي پس از ديگرى تشكيل شد و سقوط كرد.^(۱) صرف نظر از يك اقليت ترقى خواه و ميهن پرست مانند مدرس يا سياستمداران نسبتاً سالمى، سياستمداران و دولتمردان و اعضاى مجلس اغلب با وابستگى به روس و انگليس دسته بندى مى شدند. كم نبودند سياسيونى كه حقوق ماهانه مادام العمر از انگليس مى گرفتند. خانواده هاى سرشناس وفادارى به انگلستان را از اجداد خود به ارث برده بودند. احمدشاه، صرف نظر از اين كه بى تجربه و بيمار بود و وقت زيادى را صرف اقامت در اروپا مى كرد، از نظر سياسى تكيه گاهى نداشت. مى گفت: «خود را در وضعى احساس مى كند كه گويى به عصاى شكسته يى تكيه كرده است»^(۲). مطابق آنچه در مكاتبات ميان وزير مختار انگليس در تهران با وزير خارجه آن كشور منعكس شده، شاه نيز از انگليس حقوق ماهانه مى گرفت.

در آن زمان طبقه حاكم از احتمال حمله بلشويك ها به تهران عميقاً بيمناك بود. اين نگرانى در مذاكرات وزير خارجه وقت با دولت شوروى و انعقاد قرارداد ۱۹۲۱ ايران و شوروى برطرف شد. اما وحشت بزرگ تر آن ها بر جاى خود باقى ماند: حمله قواى جنگل كه در گيلان جمهورى اعلام كرده بودند. بعضى تاريخ نگاران^(۳) معتقدند كه در سال ۱۹۲۱ سه وحدت دهنده بالقوه در ايران وجود داشت يكي كوچك خان در جنگل، يكي كلنل پسيان و سومى هم رضاخان.

- ۱- بهار، محمد تقى (ملك الشعرا)، تاريخ مختصر احزاب سياسى در ايران، انقراض قاجاريه، ۱۳۸۷، ص ۶۰
- ۲- اين جمله را ژنرال آيرون سايد در ديدار با احمدشاه از او شنيده، «خاطرات و سفرنامه ژنرال آيرون سايد در ايران»، ترجمه بهروز قزوينى، ۱۳۶۱، ص ۶۷
- ۳- آورى، پيتر، «تاريخ معاصر ايران از تأسيس تا انقراض سلسله قاجاريه»، ترجمه محمد رفيعى مهرآبادى، ص ۴۰۸

اما هیچ‌کدام به اهمیت و اثرگذاری جنبش جنگل نبودند. در آن موقع جنبش جنگل از زخم‌ها و ضربه‌های درونی به خودش می‌پیچید، اما در سطح سراسری به یک مرجع امید تبدیل شده بود. مردم کوچه و بازار امید داشتند که مثل مشروطه دوم دوباره تهران فتح شود و یک جمهوری آزاد برقرار شود. درست این بود که شخصیت‌ها، روشنفکران و سیاست‌مداران ملی و مترقی تهران و در آن زمان به حمایت از کوچک‌خان برخیزند. اما به دلیل ساده‌اندیشی و محاسبات اشتباه چنین نشد. در عوض طبقه سیاسی حاکم در تهران که از «انقلاب» می‌ترسید، به فاشیسم سلطنتی روآورد.

و - پس از آن که مأموریت سرلشکر دنسترویل شکست خورد و وقتی انگلیس نتوانست قرارداد ۱۹۱۹ را به مردم ایران تحمیل کند، به این نتیجه رسید که باید قوای خود را از ایران به کلی خارج کند. دولت انگلیس دریافت‌ه بود که ادامه حضور نیروهایش در ایران مایه انگیزش هرچه بیشتر مخالفت‌های مردمی و مبارزات جنبش‌های آزادی‌خواه است و خطر شکل‌گیری یک انقلاب را در پی دارد.^(۱)

این شکست‌ها و نگرانی از بروز عواقب وخیم‌تر، شکاف بزرگی در دولت انگلیس ایجاد کرده بود. اسناد منتشر شده از بایگانی وزارت خارجه انگلیس نشان می‌دهد که نورمن^(۲) وزیر مختار انگلیس در تهران با لرد کرزن^(۳)

۱- برخی‌ها مانند دنیس رایت، انگیزه‌های مالی را منشاء تصمیم انگلیس برای خروج از ایران دانسته‌اند. وی در کتاب «انگلیسی‌ها در ایران» می‌نویسد: در اواخر سال ۱۹۱۸ هزینه انگلیس در ایران ۳۰ میلیون لیره در سال بود. به‌علاوه هزینه نیروهای انگلیسی، به دولت ایران، نیروهای قزاق و ماهانه ۱۵ هزار تومان به شاه تا زمانی که از نخست‌وزیری و ثوق‌الدوله حمایت می‌کرد، می‌پرداخت. (ص ۱۷۱)، ترجمه غلام‌حسین صدری افشار، ۱۳۵۷، ص ۱۷۱).

۲- هرمن کامرون نورمن (۱۹۵۵-۱۸۷۲) وزیر مختار انگلیس در ایران در سال‌های ۱۹۱۲ و ۱۹۲۱ بود.

۳- لرد جرج ناتانیل کرزن (۱۸۵۹-۱۹۲۵)، بین سال‌های ۱۸۹۸ و ۱۹۰۵ نایب‌السلطنه و فرماندار کل هندوستان و در مقطع کودتای سوم اسفند وزیر خارجه انگلیس بود.

وزير خارجه وقت روزانه در جدال بود. در ۲۳ ژوئن ۱۹۲۱ وقتی که دولت رشوه خوار و ثوق الدوله قادر به ادامه کار نبود، ظرف یک روز وزيرمختار ۹ تلگرام برای وزير خارجه فرستاد.

تصميم دولت انگليس اين بود که حداکثر تا اول آوريل ۱۹۲۱ (بهار ۱۳۰۰) قواي خود را از ايران خارج سازد. اما می خواست ايران را به صورتی ترک کند که در آن بساط مشروطه جمع شده یک نظام مدافع منافع اساسی انگليس سرکار بپايد.^(۱)

ز - در ۹ مهر ۱۲۹۹ ژنرال آيرون سايد^(۲) به ايران فرستاده شد. تا یک قدرت متمرکز ایجاد کند که متضمن حفظ منافع اساسی انگليس در ايران باشد. او آمادگی ها و شرائط لازم برای خروج قواي انگليس در بهار ۱۳۰۰ از ايران را فراهم کرد و نیروی قزاق را تجديد سازمان داد. دوره مأموریت او ۴ ماه بیشتر نبود و مأموریت هاي ز ژنرال آمریکایی در ماه های پایانی شاه را تداعی می کند. حاصل فعالیت فشرده آيرون سايد در این چهار ماه برکشیدن رضاشاه در رأس نیروی قزاق و طراحی و فرماندهی پشت صحنه کودتای سوم اسفند بود. لرد آيرون سايد، پسر ژنرال آيرون سايد که خاطرات او در دوره مأموریت ۴ ماهه در ايران را منتشر کرده، می نویسد: «ژنرال هالدین (فرمانده کل قواي انگلیسی در بین النهرین) به پدرم اختیار تام داده بود تا به عنوان فرمانده نیروهای شمال ايران هر کاری را

- ۱- در اتخاذ این تصمیم، شورش های متعدد علیه سیاست استعماری انگليس در مصر، بین النهرین و ایرلند و نیاز انگليس به لشکرکشی نیز مزید بر علت شد.
- ۲ - ژنرال ادموند آيرون سايد (۱۸۸۰-۱۹۵۹)، در نهم اکتبر ۱۹۲۰ فرماندهی نیروهای انگليس در شمال ايران (نورپرفورس: فرماندهی نیروهای شمال) را از سرتیپ هویتمن چمپین (Hugh Bateman Champain) تحویل گرفت. او جوان ترین سرلشکر تا آن زمان ارتش انگليس بود و رتبه شوالیه گری خود را در سن ۳۹ سالگی گرفته بود. وی پس از فرماندهی کوتاه مدت نیروهای شمال ايران، به ریاست دانشکده افسری انگلستان (۱۹۲۶-۱۹۲۲) منصوب شد. آيرون سايد تا درجه ارتشبدی ارتقا یافت و در ۱۹۴۰ رئیس کل ستاد ارتش انگليس شد.

که صلاح می‌داند انجام دهد».^(۱)



آیرون‌ساید، فرمانده نیروهای شمال ارتش انگلیس در ایران
۴ اکتبر ۱۹۲۰ - ۱۷ فوریه ۱۹۲۱

ح - وحشت از آمدن جنگلی‌ها به تهران و برآمدن یک انقلاب دیگر چنان دولت انگلیس، احمدشاه و سیاستمداران تهران را در خود گرفته بود که طرف‌های مختلف با جدیت تمام جزئیات تخلیه پایتخت و انتقال آن به اصفهان را تحت بررسی قرار دادند.

بایگانی وزارت خارجه انگلیس نشان می‌دهد که لرد کرزن وزیر خارجه به نورمن وزیرمختار در تهران سفارش می‌کند که «در فکر تخلیه زنان و کودکان و افراد دیگر انگلیسی که وجودشان واجب نیست، باشد و اینان را تا آغاز بهار به بغداد بفرستد... اما کارمندان سفارت باید تا وقتی که ممکن است در تهران بمانند... و اگر به این نتیجه برسید که پایتخت ناامن است

۱- «خاطرات و سفرنامه ژنرال آیرونساید در ایران»، ترجمه بهروز قزوینی، ۱۳۶۱ ص ۱۴.
این کتاب ترجمه بخشی از کتاب زیر است از:

High road to command: the diaries of Major – General Sir Edmund Ironside, 1920 - 1922

به اصفهان عقب بنشينيد». ^(۱)

«در دی‌ماه ۱۲۹۹ کابینه بریتانیا در یأس کامل بود. دولت نظر کارشناسان را می‌پرسید که با وضع رو به وخامت ایران چه کند؟ یکی از نخستین یادداشت‌ها را جی. پی. چرچیل (رایزن سابق امور شرقی سفارت انگلیس در تهران) نوشت. او پیش‌بینی کرد که پس از بیرون رفتن نیروهای انگلیسی، سربازان بلشویک و متحدان ایرانی آنها به قزوین و سپس به تهران حمله خواهند برد». ^(۲)

در ۱۱ دی‌لرد کرزن وزیر خارجه در یک تلگراف از نورمن می‌خواهد از فرار احمدشاه جلوگیری کند: «به‌علیه حضرت اطلاع دهید... اگر تصمیم به فرار داشته باشد، در هیچ شرائطی نمی‌تواند انتظار کوچک‌ترین حمایتی را از ما داشته باشد. من هم با شما موافقم که چند دیگری را که برای جایگزینی او در نظر داریم، از او هم بدترند. در حال اگر قرار است حکومتی در ایران باقی بماند، بهتر است از فرار سلطان جلوگیری شود». ^(۳)

در ۲۹ دی‌وزیر مختار سفارت انگلیس و ژنرال آبرون‌ساید با نمایندگان آمریکا، بلژیک، فرانسه و حکومت تزاری سابق روسیه ملاقات کردند. آبرون‌ساید موقعیت نظامی را ارزیابی کرد و طرح تخلیه خارجی‌ان را شرح داد. او گفت: منابع اطلاعاتی او معتقدند که سپاهیان بلشویک مستقر در گیلان که خود را «ارتش ملی ایران» می‌خوانند... بلافاصله پس از عقب‌نشینی قوای او به سوی قزوین و تهران پیش خواهند رفت و... قبل یا بعد از ورود این سپاهیان، انقلابی در تهران روی خواهد داد. ^(۴)

ط - در آستانه کودتا، تقریباً دولتی در تهران وجود نداشت. مجلس هنوز

۱- همان، بخش اسناد و مکاتبات سیاسی، ص ۱۴۵، به نقل از تلگراف لرد کرزن به وزیر

مختار انگلیس در تهران، وزارت خارجه، ۳ ژانویه ۱۹۲۱

۲- همان، ص ۱۲۸، به نقل از یادداشت ج. پ. چرچیل، وزارت خارجه، ۲۰ دسامبر ۱۹۲۰

۳- همان، ص ۱۹۳، تلگراف لرد کرزن به نورمن، وزارت خارجه، ۶ ژانویه ۱۹۲۱

۴- نامه نورمن به لرد کرزن، ۱۵ ژانویه ۱۹۲۱ (غنی ص ۱۵۵)

تشکیل نشده بود، انگلیس با عجله در تدارک خروج از ایران بود، شاه پیش‌بینی می‌کرد که برخواهد افتاد و یک جمهوری روی کار خواهد آمد، ولیعهد محمدحسن میرزا مؤکداً گفت حاضر نیست جانشین او شود و با تاج‌وتخت کاری ندارد.^(۱) تهران آشکارا در وضعیت خلاء قدرت بود. تا این که دست‌چین‌شدگان انگلیس در سوم اسفند سر رسیدند.

در آستانه کودتا، دولت انگلیس به تدابیری برای پنهان‌سازی نقش خود در این واقعه دست زد. نورمن وزیر مختار انگلیس در ایران درست در روز کودتا خود را به راهپیمایی و پیاده‌روی در خارج تهران مشغول کرد تا همه بدانند که در سفارت حضور نداشته است. در ۲۵ بهمن ۱۲۹۹، ژنرال هالدین فرمانده کل نیروهای انگلیسی در بین‌النهرین، در یک تلگرام رمز از ژنرال آیرون‌ساید خواست که حداکثر تا اول اسفند از ایران خارج شود^(۲) و او با پذیرش خطرات این سفر که نزدیک بود به ازدست‌رفتن جانش بینجامد، از ایران خارج شد. «گمانم مردم همه می‌پندارند کودتا را من راه انداخته‌ام، راستش را بخواهید شاید هم کار کار من بود».^(۳)

این یکی از یادداشت‌های سری آیرون‌ساید بود که ۵۱ سال بعد منتشر شد.

رضاخان که بود؟

رضاشاه (۱۲۵۶ - ۱۳۲۳) متولد آلاشت در سوادکوه مازندران در خانواده‌یی از ایل پالانی است. در پانزده‌سالگی، دایی‌اش وی را به‌عنوان پیاده قزاق به فوج اول قزاق‌خانه سپرد. در نتیجه از نوجوانی تحت امر قوای اجنبی بود.

۱ - غنی، سیروس، «برآمدن رضاخان، برافتادن قاجار و نقش انگلیسی‌ها»، ترجمه حسن کامشاد، ص ۱۵۳

۲ - «خاطرات و سفرنامه ژنرال آیرون‌ساید در ایران»، ص ۶۵

۳ - همان، ص ۲۰۲ به نقل از:

Ullman, vol3, p388, Quoting from the unpublished Ironside Diaries

کمی بعد به گروهبانی رسید و مدارج نظامی را در مزدوری نیروی قزاق طی کرد.



رضاخان با درجه معین نایی در نیروی قزاق، سفارت هلند، ۱۲۸۵

قزاقی که کنار یک اسب ایستاده رضاخان است که بعداً سردار سپه و سپس شاه شد رضا که پیش از این معین نایب (ستوان یکم) شد، در فاصله سال‌های ۱۲۸۱ تا ۱۲۸۴ ارتقا درجه یافت و به نایی (سروان) رسید. پس از رسیدن به این درجه پایش به سفارتخانه‌ها باز شد و افتخار عکس‌گرفتن با اسب‌های سفیران اروپایی نصیبش شد. اما دلیل ارتقا درجه آن قزاق معین نایب چه بود؟

ایران تحت فرمان یک تیماردار اسب

روزنامه ادوکات، ۶ ژانویه ۱۹۲۶: رهبری کودتایی که راه را برای رسیدن به تخت پادشاهی هموار کرد

«نیویورک - رضا خان پهلوی مسیر پیشرفت خود را از تیماردار اسب‌ها در اصطبل‌های قزاق‌ها تا رسیدن به مقام شاه ایران پیموده است. رضا که پیش‌تر مسئول نگهداری از اسب‌ها بود، به قزاق‌ها پیوست و در سال ۱۹۲۱ رهبری کودتایی را برعهده گرفت که منجر به سقوط دولت، خلع شاه قاجار و به دست گرفتن قدرت دیکتاتوری توسط او شد.

اکنون گزارش‌های رسیده از تهران، پایتخت ایران، حاکی است که در روز ۱۴ دسامبر رضا به تخت سلطنت نشست. در همین حال، احمد قاجار، شاه مخلوع ۲۷ ساله، در فرانسه به سر می‌برد و بین پاریس و ریویرا در رفت و آمد است و هم‌چنان خود را حاکم قانونی سرزمین سابقش می‌داند. احمد قاجار اظهار می‌دارد: «من شاه قانونی و مشروطه ایران هستم و منتظر فرصتی هستم تا به کشورم بازگردم و به مردم خدمت کنم».

رضا خان، جوان پرصلابت و دارای منشاء ساده - فرزند یک ایرانی عادی- از توانایی‌های استراتژیک و مدیریتی برخوردار است. به محض اینکه نخست‌وزیر و وزیر جنگ، به عبارت دیگر دیکتاتور شد، بازسازی کشور را آغاز کرد. در ابتدا به دنبال تأسیس جمهوری بود. اما به دلیل مخالفت روحانیون موفق نشد. سپس زمانی که مجلس ملی در اواخر اکتبر انقراض سلسله قاجار را اعلام کرد، گفته می‌شود که رضا بلافاصله تصمیم گرفت بر تخت سلطنت تکیه زند.

او قبایل نافرمان را متحد ساخت و ارتشی بالغ بر ۴۰ هزار نفر تشکیل داد. این ارتش حقوق، غذا و پوشاک دریافت می‌کرد تا وفاداری (پرسنل آن) تضمین شود. گفته می‌شود شجاعت شخصی رضا نقش مهمی در حفظ انضباط و کنترل نیروهایش داشته است. هنگامی که در سال ۱۹۲۱ قبیله‌یی در خراسان قیام کرد، رضا شخصاً به اردوگاه قیام‌کنندگان رفت، رهبر آنان را کشت و قیام را سرکوب کرد.

پارلمان ایران که به عنوان مجلس شورای ملی شناخته می‌شود، توسط رضا کنترل شده تا اراده او را در قالب رژیم مشروطه اجرا کند. باور بر این است که همین مجلس ارتقاء او به تخت سلطنت را تصویب کرده است».

رضا خان، در اردوی عین‌الدوله دشمن خونخوار مشروطه، در ماجرای محاصره تبریز، به جنگ با ستارخان و انقلابیون مشروطه‌خواه تبریز شتافت و با کشتار مجاهدین از درجه نایب اول (ستوان یکم) به درجه

سلطان (سروان) ارتقاء یافت.

هنگام اشغال ایران توسط روسیه تزاری در جنگ اول جهانی تحت امر ژنرال باراتف روسی مزدور ارتش متجاوز بود در خدمت قوای استعمار در همدان با ملیون و کلنل محمدتقی خان پسیان می‌جنگید و از آن‌ها شکست خورد. هنگام آزادشدن تهران به دست مجاهدان مشروطه در اردوی استبداد محمدعلی‌شان بود و در موضع فرمانده مسلسل در جبهه کرج با انقلابیان مشروطه در حال جنگ بود.^(۱)

اسماعیل امیرخیزی که در وقایع آذربایجان و جنگ‌های تبریز همیشه همراه ستارخان بوده در کتاب خود می‌نویسد: «شب ۱۳ ذیقعه من در باسمنج بودم؛ چون صدای تفنگ از هرجا بلند شد و جنگ شدت گرفت... یکی از دلایل عقب‌نشینی مجاهدان تبریز، شدت کار مسلسل قزاق‌خانه بود که فرماندهی آن را نایب اول، [استوان] رضاخان به عهده داشت. پس از اتمام جنگ و عقب‌نشینی تبریزیان، رضاخان به دستور عین‌الدوله به درجه سلطان دومی [سروان] ارتقاء یافت».^(۲)

در سرکوب و کشتار مجاهدان جنبش جنگل مستقیماً دست داشت و این را پیوسته به عنوان افتخار خود ذکر می‌کرد. در پایان این عملیات سر میرزا کوچک‌خان را به رسم هدیه برای او آوردند.

در اشتراک عمل با قوام‌السلطنه یک اردوی هزارنفری قزاق را به خراسان فرستاد و موجب سرکوب و قتل کلنل پسیان شد.

کینه‌اش نسبت به پسیان به حدی بود که وقتی مدیر روزنامه «ستاره ایران» مقاله‌یی در بزرگداشت او نوشت، او را به قزاق‌خانه برده، فحش زیادی می‌دهد و شلاق می‌زند و در طویله حبس می‌کند.^(۳)

۱- نیازمند، رضا، «رضاشاه از تولد تا سلطنت»، ۱۳۸۷، ص ۱۴۸

۲- امیرخیزی، اسماعیل، «قیام آذربایجان و ستارخان».

۳- مکی، حسین، ج ۱، ص ۴۸۴

با برکناری توطئه‌گرانه کلنل کلرژه^(۱) فرمانده نیروی قزاق (که پس از سرنگونی دولت تزاری توسط دولت کرنسکی منصوب شده بود) و روی کار آوردن یک فرمانده سرسپرده رژیم سرنگون شده تزار، موجب تحسین سفارت انگلیس شد و از آن پس مورد توجه سفارت قرار گرفت

از میان کاندیداهای متعدد برای اجرای کودتا در تهران، آيرون سايد ژنرال ارشد انگلیس در ایران او را برگزید
ژنرال آيرون سايد او را «روح و جسم واقعی» قزاق‌ها و «درست‌ترین مردی که تاکنون دیده‌ام» توصیف کرد.^(۲)

به گفته مصدق، رضاشاه خود در جمعی گفت: «آيرون سايد مرا آورده است».^(۳) در بامداد سوم اسفند ۱۲۹۹ در رأس دو هزار قزاق - تحت حمایت سیاسی و مالی و لجستیک انگلیس - به تهران حمله کرد، مراکز سیاسی و نظامی را به تصرف درآورد، بر انقلاب مشروطیت ایران نقطه پایان گذاشت و دوران سیاه دیکتاتوری را آغاز کرد.

او از بابت موقع‌شناسی و فرصت‌طلبی سیاسی، شخصیت ویژه‌ی بود: «دقیقه‌ی از دقایق اجتماعی و لمحیه‌ی از بهره‌بردهای سیاسی از نظر او و دوستان بیدار و عاقلش فوت‌شدنی نبود».^(۴) از بابت منش فردی، هیچ واژه‌ی گویاتر از «قلدر» برای توصیف او نیست؛ این حقیقت که او «نمونه رعب‌آورترین افراد گیتی بود»، گفته مخالفان رضاشاه نیست؛ بلکه نوشته پسرش محمدرضا شاه در کتاب خود، «مأموریت برای وطنم»

۱- کلنل گئورگی یوسفویچ کلرژه که از ۱۹۱۷ تا ۱۹۱۸ فرمانده نیروی قزاق بود. وی پس از سقوط تزار توسط کرنسکی به این مقام منصوب شده بود.

۲- رایت، دنیس، «انگلیسی‌ها در ایران در روزگار پادشاهان قاجار»، ترجمه غلام‌حسین صدری افشار، ۱۳۵۷، صص ۱۷۳ و ۱۷۲

۳- کی‌استوان، حسین، «سیاست موازنه منفی»، ج ۱، ص ۳۴

۴- بهار، محمدتقی (ملک‌الشعرا)، تاریخ مختصر احزاب سیاسی در ایران، انقراض قاجاریه، ۱۳۸۷، ص ۳۱۱

است. ^(۱) علاوه بر آن، روحیه و رفتاری لمپنی داشت، سخن نمی‌گفت؛ مگر با زشت‌ترین فحاشی‌ها. یک‌بار چنان فحاشی ریکیکی نثار مهم‌ترین مقام رژیم‌اش، علی‌اکبر داور کرد که او دیگر طاقت نیاورد و همان شب با خوردن تریاک به زندگی خود خاتمه داد. سایر مقام‌های ارشد حکومت خود را از جمله نخست‌وزیر و رئیس ستاد ارتش را شخصاً کتک می‌زد و سوادش رقت‌انگیز بود. این نامه‌یی است که وی هنگامی که از درجه سرتیپی برخوردار بود، به خط خود نوشته است:

«آقای ح... یاور - قزاق‌هایی که معمور [مأمور] قزوین هستند [هستند] هم اسم آنها را ممکن است پیدا کرد و مهر آن‌ها را بزنید و به سورت [صورت] والا یک شهر ممکن نیست [این جا امضا کرده و بعد خط‌زده] بعد از مهر کردن و رد کردن پول به آقای تقی‌خان قبض دریافت دارید. رضای سرتیپ». ^(۲)

بخش‌هایی از گزارش آر. ام. بارل که در «یادداشت‌های سیاسی ایران» ^(۳)، نگاشته، از این قرار است:

«در حدود سال ۱۸۷۳ زاده شد. خانواده‌اش اهل سوادکوه مازندران بودند. پدرش ایرانی و مادرش اصلیتی قفقازی داشت. بعد از آنکه روس‌ها بر اساس معاهده ترکمانچای، بخش‌هایی از قفقاز را از ایران جدا کردند، اجداد مادری رضاشاه به ایران پناهنده شدند. در پانزده‌سالگی به بریگارد

۱- پهلوی، محمدرضا، «مأموریت برای وطنم»، ص ۷۰ - هم‌چنین: «اصولاً کلیه مأمورین دولت و مسئولین امور کشور در هنگام صحبت به قدری مرعوب وی واقع شده و جانب‌تکریم و ادب را نگاه می‌داشتند که مجال مذاکره به معنای واقعی کلمه باقی نمی‌ماند. من هم اغلب با اشاره و اختصار عقاید و نظرات خود را بدون این که جنبه مذاکره و مباحثه داشته باشد به سمع او می‌رساندم». ص ۱۰۹

۲- بهار، محمدتقی (ملک‌الشعرا)، تاریخ مختصر احزاب سیاسی در ایران، انقراض قاجاریه، ص ۱۰۷

۳- بارل، آرام، «یادداشت‌های سیاسی ایران»، ج ۱۰، ترجمه افشار امیری. این مجموعه ۱۴ جلدی در برگیرنده مکاتبات سفارت انگلیس در تهران با وزارت خارجه آن کشور است.

قزاق پيوست و به عنوان اصطبل دار، مشغول به کار شد. مدارج نظامی را در بريگارد قزاق طی کرد و به علت شجاعت و بی پروایی اش، مورد تأييد مربيان روس در اين بريگارد قرار گرفت... او محبوبيت ندارد، اما همه از او هراس دارند که البته در یک کشور شرقی امتياز بزرگی محسوب می شود. فرد ریاکاری است و کلی بافی و دورویی را سلاح های مناسبی تلقی می کند. به هر کسی که باهوش تر از او باشد، مظنون است. هر یک از فرماندهان ارتش را که بیش از اندازه موفق عمل کرده باشد، بدون درنگ بازنشسته می کند. رفتارش به گونه ای است که محبوبيتی در نزد زيردستانش پيدا نکرده و نمی تواند روی وفاداری آنها در شرایط سخت حساب کند. از سال ۱۹۳۰ به بعد، وزير دربار دسترسی به شاه را بیش از پیش مشکل کرده است. همین مسئله باعث شده است که شاه کمتر از افکار عمومی جامعه مطلع باشد. رضاشاه فردی حریص و مال اندوز است و تمام ابزارهای کسب پول و ملک را به کار می برد. ترياک و مشروبات الکلی مصرف می کند. از هنگامی که شاه شده است، چاق تر و پف کرده تر شده است. زيردستانش از لحن و رفتار خشونت آميز رضاشاه، هراس دارند. با این حال، خود وی نیز همواره می ترسد. گفته می شود رضاشاه هیچ گاه بدون آنکه چند قبضه سلاح در دسترس داشته باشد، نمی خوابد و گاهی اوقات از خواب می جهد و یکی از این سلاح ها را به دست می گیرد. نسبت به تمام کسانی که مظنون به توطئه چینی علیه وی هستند، بی رحم است. صرف مظنون شدن وی به یک فرد کافی است که آن فرد به حبس ابد یا حتی مرگ محکوم شود... رضا در سن ۶۱ سالگی، هنوز پارانرژی است و قدرتش بیش از پیش شده است. تیمورتاش را برکنار کرده و رئیس بختیاری ها را دستگیر کرده است. دخالت های شخصی وی در تمام دستگاه های دولتی، هم چنان ادامه دارد. طرح ساخت جاده جدیدی که از دره چالوس به البرز منتهی می شود با هزینه های بسیار، دستاوردی ندارد. صرف هزینه های بسیار برای راه آهن سراسری ایران نیز، هم چنان ادامه دارد. عطش وی به

دستیابی به زمین‌های بیشتر هنوز فروکش نکرده است...».

نیروی قزاق

سرکرده کودتا خود را رضا رئیس دیویزیون قزاق معرفی کرده بود. قزاق‌ها که بودند و چه سوابق و ماهیتی داشتند؟

نیروی قزاق در سال ۱۲۵۶ شمسی بر اساس درخواست ناصرالدین‌شاه و بر اساس قرارداد او با روسیه تزاری تشکیل شد. در سال ۱۳۰۰ نیروی قزاق توسط آخرین فرمانده این نیروی مزدور، یعنی رضاشاه منحل شد و پایه «ارتش نوین ایران» گردید.

قزاق‌ها تا قبل از سقوط تزارسم در روسیه، یکی از یکان‌های تحت امر نیروی قزاق در روسیه بودند که مرکز فرماندهی آن در قفقاز قرار داشت. بودجه نیروی قزاق توسط بانک استقراضی روسیه تأمین می‌شد و به حساب وام‌های دولت ایران به روسیه منظور می‌شد.

بعد از شکست تزار، نیروی قزاق در ایران تحت فرماندهی نیروهای انگلیسی به فرماندهی ژنرال آیرون‌ساید قرار گرفتند.

نیروی قزاق، با در نظر گرفتن وقایع و نقاط عطف اساسی تاریخچه‌اش، بازوی استعمار و استبداد برای سرکوب جنبش آزادی‌خواهی مردم ایران بوده است. کتاب تاریخ ۵۰ ساله نیروی زمینی ارتش شاهنشاهی ایران با مقدمه ارتشبد غلامعلی اویسی درباره نیروی قزاق که رضاشاه تمام دوره نظامی‌گری‌اش را در خدمت به آن طی کرده بود، توضیح روشنگری را ارائه کرده است: «سال ۱۲۹۶ قمری با درخواست ناصرالدین‌شاه، قزاق‌های روسی برای تشکیل یک نیروی قزاق وارد تهران شدند... (این نیرو) گزارشات خود را ... به ستاد قوای قزاق روسیه در قفقاز ارسال می‌داشت و از همان طریق نیز برای اداره قزاقخانه ایران دستور می‌گرفت!

... همین نیروی قزاق بود که در قیام مشروطیت ایران به اشاره دولت روسیه تزاری، ندای آزادی را در حلقوم هزاران آزادیخواه ایرانی خفه کرد و چه

بسیار مردم شریف و بی دفاع را فقط به جرم میهن پرستی از دم تیغ گذراند، .. آموزش .. آیین‌ها و فرامین (نیروی قزاق) به زبان روسی بود. حکم نظامی کل ارتش ایران وسیله ستاد قزاقخانه و توسط یک افسر روس امضا می شد! و بدون احتیاج به اظهار نظر و تایید مقامات ایرانی، ابلاغ می گردید!»^(۱)

عبدالله امیر طهماسبی که از نزدیک‌ترین امرای ارتش به رضاشاه بود، در کتاب به شدت تملق آمیزی درباره چگونگی قدرت یابی او، نتوانسته منفوریت نیروی قزاق را پنهان کند. او می نویسد: «در کنج قزاق خانه: این هم تشکیلات غریبی بود. حالا ما نمی خواهیم در حقیقت این قوه و در چگونگی اسرار قزاق خانه و دربار قاجاریه و رابطه بین آنها اعمال نظر نماییم. هرچه بود یکی از مهم ترین عامل بدبختی ملت ایران بود که در تحت سرپرستی اجانب با تمام معنی بر علیه حقوق ملت تجهیز کرده و داستان لیاخوف در گذشته و فجایع دوره جنگ عمومی اروپا و عملیات این قوه در مرکز مملکت ایران بی طرف، یکی از وقایعی است که ملت ایران هیچ وقت آن را فراموش نمی کند».^(۲)

ردپای خونین قزاق ها در بسیاری از صفحات تاریخ معاصر ایران به چشم می خورد: در واقعه شروع استبداد صغیر، قزاق ها به فرمان کلنل لیاخوف روسی، نخستین مجلس مشروطه را به توپ بستند.

در محاصره تبریز، نیروی قزاق فعالانه شرکت داشت و برای سرکوب انقلابیان مشروطه خواه در این شهر تلاش می کرد. مؤلف «تاریخ مشروطه» درباره جزئیات محاصره تبریز - سنگر انقلاب مشروطه - توسط قوای محمد علی شاه می نویسد: «تفنگ ها و فشنگ هایی که مظفرالدین شاه در چهار سال پیش در آخرین سفر خود به اروپا به کارخانه های فرانسه سفارش داده بود،

۱- سپهبد محمد کاظمی و سرهنگ منوچهر البرز، «تاریخ ۵۰ ساله نیروی زمینی ارتش شاهنشاهی ایران»، چاپ ۲۵۳۵، ص ۳۰ به بعد،

۲- امیر طهماسب، عبدالله، «تاریخ شاهنشاهی اعلیحضرت رضاشاه پهلوی، یا علل و نتیجه نهضت عمومی ملی آبان ماه ۱۳۰۴»، ۱۳۰۵، مطبوعه مجلس، ص ۲۵

این زمان به تهران می‌رسید و محمدعلی میرزا به سپاهیان بخشیده به سر تبریز می‌فرستاد... از آن سوی دسته‌های قزاق چند شصت‌تیر (مسلسل) می‌داشتند که آنها را نیز از فرانسه خریده بودند و گویا نخست بار می‌بود که در ایران شصت‌تیر به کار می‌رفت. از چیزهای شنیدنی آن که فرمانده این شصت‌تیرها رضاخان سواد کوهی می‌بود که سپس به پادشاهی ایران رسید و خاندان پهلوی را بنیاد گذاشت.^(۱)

در نبردهای فتح تهران به دست مشروطه‌خواهان، قزاق‌ها از استبداد دفاع کردند و در جبهه کرج به کشتار مشروطه‌خواهان پرداختند. مؤلف کتاب «رضاشاه از تولد تا سلطنت» می‌نویسد: «سرداران ملیون، سپه‌دار و سردار اسعد پیرامون روز اشغال تهران با یکدیگر به مشورت نشستند... قرار شد زده سپاهیان آنها به فرماندهی بیرم‌خان به تصرف کرج مبادرت کنند. گرچه در تواریخ، حضور رضاخان در بین قزاقان جبهه کرج نوشته نشده است، ولی قرائن نشان می‌دهد که فرمانده مسلسل که در جبهه کرج جنگ می‌کرده رضاخان بوده است که تازه از تبریز مراجعت کرده بود».^(۲)

در جنگ جهانی اول که ملیون ایران در دفاع از کشور در برابر قدرت‌های متجاوز خارجی مقاومت می‌کردند، نیروی قزاق در حال خدمت اجنبی بود: «روز ۲۸ آبان ۱۲۹۴^(۳) مازور (یاور) محمدتقی خان پسیان که همراه با تعدادی از افسران ژاندارم داوطلبانه به ارتش کمیته دفاع ملی وابسته به مهاجرین پیوسته بود، با نیروی کوچکی از ژاندارم‌ها و عده‌یی مجاهد داوطلب به محل استقرار نیروی قزاق دولتی در تپه مصلّا در همدان حمله کرد...»

نقشه محمدتقی خان شبیخون‌زدن به قزاق‌های مصلّا بود. چون در روز به‌خاطر تسلط قزاق‌ها شکست آنها میسر نبود، هنگامی که نیمه‌شب شد و

۱- کسروی، احمد، «تاریخ مشروطه ایران»، ج ۱، انتشارات امیرکبیر ۱۳۶۳، صص ۸۲۴-۸۲۵

۲- نیازمند، رضا، «رضاشاه از تولد تا سلطنت»، ۱۳۸۷، ص ۱۴۸

۳- ۱۲ محرم ۱۳۳۴



كلنل محمد تقى خان پسيان (۱۲۷۰ - ۱۳۰۰)

قزاق‌ها خواب بودند، محمدتقى خان شبیخون زد و قزاقان که سیصد نفر بودند چندان غافلگیر شدند که ناچار از مصلّا پايين آمده عده‌ی به ژاندارم‌ها پیوستند و عده‌ی فرار کردند و بدین ترتیب همدان به دست ملیون (حکومت مهاجرین) افتاد که از طرف آلمان‌ها حمایت می‌شدند. پس از تصرف همدان به دست ملیون کنسول‌های روس و انگلیس از آنجا هم فرار کرده به قزوین رفتند و بانک انگلیس

به تصرف ملیون درآمد. در این جنگ رضاخان شکست خورد... او شکست مصلّا را از بی‌لیاقتی افسران روس می‌دانست. سرهنگ رضاخان پس از شکست مصلّا، با کوشش فراوان باقیمانده قزاق‌های تحت فرمان خود را جمع کرد و به‌سوی قزوین رفت تا از رؤسای خود کسب تکلیف کند.^(۱)

ماهیت سیاسى کودتا

حمله نیروی قزاق به سرکردگی رضاخان و تصرف تهران، در ماهیت یک کودتا و از نظر سیاسى یک طرح انگلیسى بود. مدارکی که از یادداشت‌های فرماندهان و مقام‌های انگلیس به‌دست‌آمده، حاکی است که تدبیرها و تصمیم‌های زیر به‌طور قطع توسط انگلیس اتخاذ شده است:

الف - واداشتن رضاخان به توطئه و کودتا علیه فرمانده سرهنگ کلرژه فرمانده منصوب شده توسط دولت جدید روسیه و جایگزینی او با یک

۱- همان، ص ۲۰۰ - ۲۰۱

فرمانده هوادار تزار

ب - ترفیع درجه رضاخان از سرهنگی به سرتیپی

ج - برگماری رضاخان به فرماندهی نیروی قزاق

د - ارائه طرح و دستور کودتا به رضاخان توسط بالاترین مقام انگلیس در ایران

ه - تأمین پول و لباس و تدارکات مورد نیاز نیروی قزاق برای حمله به تهران

و - دادن دستور صریح قلع و قمع جنبش جنگل به رضاخان

ز - گفتگوی ژنرال آبرون سایید با احمدشاه برای جلب حمایت او از رضاخان

با این حال برخی‌ها ماهیت انگلیسی این کودتا را انکار یا کتمان می‌کنند تا حمله رضاخان را ابتکار عمل مستقل او جلوه دهند. آن‌ها درباره این واقعیت تاریخی تجاهل می‌کنند که انگلیس به‌خاطر سرکوب جنبش انقلابی و آزادی‌بخش ایران و برچیدن جنبش مشروطه، برای مقابله با نفوذ بلشویک‌های تازه به‌قدرت‌رسیده و زیر فشار اجباراتی که برای عقب‌نشینی از ایران داشت، از نظر سیاسی نیازمند یک کودتا بود.



رضاخان در میان جمعی از فرماندهان روسی و قزاقان ایرانی

چشم پوشيدن از اين واقعيت ها يا غلط خواندن عمدى مدارك عيني ناشى از غرض هاى سياسى معيّنې است كه در صحنه سياسى امروز ايران در خدمت حفظ وضع موجود و مقابله با تحول جامعه به سوى انقلاب دموكراتيك نوين است. اما مدارك پرشمار و معتبرى كه در كتاب هاى تاريخ آن روزگار گردآورى شده يا مورد تحليل و بررسى قرار گرفته، جاى ترديدى در اين خصوص باقى نمى گذارد:

«آيرون سايد وقتى كه در نوامبر ۱۹۲۰ از اردوگاه قزاقديدار مى كرد، خاطرنشان ساخت كه هيچ مايل نيست افسران انگليسى را جانشين افسران روسى سازد. او در مورد افسران ايرانى تحقيقاتى كرد و در دفتر يادداشت روزانه اش عصر آن روز نوشت: رضاخان فرمانده آترياد تبريز مسلماً يكي از بهترين افسران است. اسميت او را رئيس واقعى مى شناسد كه زير نظر فرمانده سياسى اعزامى از تهران كار مى كند.

در ۱۴ ژانويه وقتى آيرون سايد بار ديگر از قزاق ها بازديد كرد، نوشت: نزد قزاقان ايرانى رفتم و به وضع آنها نگاه كردم... فرمانده قزاق موجود [فرد] بى فايده كوچكى است. روح و جسم واقعى اين عده سرهنگ رضاخان است. مردى كه قبلاً خيلى دنبالش مى گشتم.^(۱)

«آيرون سايد به آينده قواى قزاق مى انديشد؛ با وضع بلبشوى مملكت و احتمالاً برهم خوردن نظم و قانون خروج قوا تابع عمليات مخاطره آميزى بود. در آن صورت راه بلبشويك ها باز مى شد تا از شمال سرازير شوند؛ افراد قزاق ممكن بود در برابر افسران شان شورش كنند، به تهران بتازند و يك انقلاب راه بيندازند. آيرون سايد به اين نتيجه رسيد كه مطمئن ترين راه اين است كه تا وقتى هنوز نيروهاى انگليس اداره كارها را برعهده دارند، رئيس واقعى قواى قزاق تعيين شود».^(۲)

۱- رايث، دنيس، «انگليسى ها در ايران در روزگار پادشاهان قاجار»، ترجمه غلام حسين

صدرى افشار، ۱۳۵۷، ص ۱۷۲

۲- همان، ص ۱۷۲

آیرون‌ساید بار دیگر در ۳۱ ژانویه همراه اسمیت به دیدار رضاخان رفت، ولی از مذاکراتشان چیزی ننوشت. ... دیدار بعدی و آخری در ۱۲ فوریه [۲۳ بهمن ۱۲۹۹، ده روز قبل از کودتا] صورت گرفت و آیرون‌ساید در دفترش نوشت:

«با رضاخان مذاکره کرده دقیقاً او را رأس قزاقان ایرانی قرار داده‌ام. او یک مرد و درست‌ترین مردی است که تاکنون دیده‌ام. به او گفتم در نظر دارم امکان بدهم تا تدریجاً از زیر نظرم خارج شود و هنگامی که ستون منجیل عزیمت کند باید با اسمیت به سراغ شورشیان رشت برود. با حضور اسمیت مذاکره مفصلی با رضاخان کردم. ... وقتی می‌خواستم بگذارم رضاخان برود دو مطلب را برایش روشن ساختم:

- ۱- او نباید در این جهت هیچ تلاشی بکند که از پشت سر مرا بزند. این موجب فتنای او خواهد شد و برای هیچ‌کس جز انقلابیون فایده‌ی ندارد.
- ۲- شاه تحت هیچ عنوان نباید معزول شود. رضاشاه با قدری چرب‌زبانی به من قول داد و ما با هم دست دادیم».^(۱)

آیرون‌ساید روز ۱۵ فوریه به تهران رفت تا وزیرمختار انگلیس را در جریان مذاکرات خود با رضاخان بگذارد و سفارش‌های لازم را بکند. نورمن از شنیدن خبر انتخاب رضاخان به فرماندهی نظامی کودتا وحشت کرد. آیرون‌ساید می‌نویسد: «در وضع کنونی ایران کودتا از هر درمان دیگری بهتر است. آزادی عمل نورمن بیچاره را از او گرفته‌ام. وقتی که تفصیل قول و قرار خود را با رضاخان برایش نقل کردم، بی‌نهایت وحشت‌زده شد و گفت که این مرد با ورود به تهران شاه را حتماً از تخت سلطنت پایین خواهد کشید. گفتم این‌طور نیست و من به حرف رضا اعتقاد دارم».

در این ملاقات آیرون‌ساید وقتی که استدلال‌ات نورمن را شنید قبول کرد که رضاخان تنها رهبر این کار نباشد. بلکه یک رهبر سیاسی هم به‌عنوان نخست‌وزیری در این کار همراه او باشد و گفت چون او باید فوراً به بغداد برود

۱- «خاطرات و سفرنامه ژنرال آیرون‌ساید در ایران»، ص ۶۱

و ديگر مراجعت نخواهد كرد انتخاب رهبر سياسى را نورمن به عهده بگيرد.^(۱)

«آيرون سايد كه حالا در بغداد بود، با شنيدن خبر كودتا در ۲۳ فوريه در دفتر يادداشت‌اش نوشت: رضاخان در تهران به يك كودتا دست‌زده، ولى با تبعيت از قولى كه به من داده بود نسبت به شاه ابراز وفادارى كرده است... ميل دارم همه مرا طراح كودتا بدانند. تصور مى‌كنم فقط من حرفش را زده‌ام. از اسميت^(۲) هم نقل مى‌كنند كه به دوستش گفته بود: كودتاي قزاقان را در تهران با اطلاع سفارت انگليس در تهران سازمان داده است.»^(۳)

كتاب «برآمدن رضاخان، برافتادن قاجار و نقش انگليس» نوشته سيروس غنى نيز كه با استفاده از پيام‌هاى تلگرافى در «اداره اسناد عمومى» لندن و آرشيو ايالات متحده در واشنگتن و مريلند تأليف شده، شواهد قابل توجهى به دست مى‌دهد:

«در ۱۲۹۸ كم كم مورد توجه افسران ارشد انگليسى قرار گرفت - چه آنهابى كه وثوق‌الدوله استخدام كرده بود و چه آنهابى كه وزارت جنگ [انگليس] مستقيماً جزو گروه مستشاران فرستاده بود و ظاهراً در اين هنگام است كه توجه ژنرال ديكسن به رضاخان جلب مى‌شود و نامبرده طولى نكشيده كه نظر خوبى به او پيدا مى‌كند.^(۴) درباره رضاخان نظرهاى مساعد ديگرى هم در اين دوره ابراز شده است. يكي او را «سربازى درجه يك، خوش‌قيافه و متين كه مسائل را زود در مى‌يابد» توصيف مى‌كند. در ضمن دشمنى او نسبت به افسران قزاق روسى نيز به دل انگليسى‌ها مى‌نشيند. ... اين

۱ - نيازمند، رضا، «رضاشاه از تولد تا سلطنت»، ۱۳۸۷، صص ۴۲۲ - ۴۲۳

۲ - سرهنگ دوم هنرى اسميت، مسئول نظارت بر اداره امور مالى قزاقخانه در جريان تجديد سازمان آن

۳ - رايث، دنيس، «انگليسى‌ها در ايران در روزگار پادشاهان قاجار»، ترجمه غلام‌حسين صدرى افشار، ۱۳۵۷، ص ۱۷۴

۴ - خاطرات حسن ارفع: Arfa, op, cil p.91.

که چه کسی اول بار رضاخان را به آبرون‌ساید معرفی کرد، در این زمینه حرف‌های متضاد و ادعاهای خودخواهانه‌یی که گاه خنده‌آور است، فراوان وجود دارد. نخستین و معتبرترین روایت در یادداشت‌های خود آبرون‌ساید است که به‌صراحت می‌گوید کلنل اسمایس ابتدا رضاخان را به او معرفی کرد. از مجموعه شواهد موثق چنین بر می‌آید که ژنرال جسور انگلیسی در رضاخان شهامت و اراده و میهن‌دوستی می‌بیند و را برمی‌گزیند... روایت‌های زیر موثق‌ترین به نظر می‌رسد.^(۱)

«گفته‌های شاهدان ایرانی - مرتضی یزدان‌پناه^(۲): در ۱۹۱۵ [رضاخان] رئیس فوج من شد که من معاون و سرهنگ بودم و او میرپنج بود... استاروسلسکی رئیس قزاق‌خانه بود و او درصدد بود که رضاخان را ذلیل کند. رضاخان هم دشمن او بود. مسیون انگلیزی می‌خواست قزاق‌ها را از میان ببرد و قوای مختلفی تشکیل بدهد و مشغول مطالعه بود. رضاخان در کابینه و ثوق‌الدوله ظاهراً به دستکاری نصرت‌الدوله با آن کمیسیون آشنا شد و به رئیس مسیون انگلیزی [ژنرال دیکسن] گفته از میان بردن قزاق‌خانه و روس‌ها کاری ندارد و من حاضرم و امثال آن. رضاخان به گیلان [به لشکرکشی علیه کوچک‌خان] برگشت. بالاخره روزی به طهران آمدم. در ده شش‌فرسخی قزوین که ملک احمدشاه بود، اطراق کردیم. روزی تلگراف نوشت و داد به یک نفر سرجوخه و گفت برو به قزوین تلگراف را مخابره کن... روزی در بلندی‌ها بودیم و می‌آمدیم رو به قزوین، کسی از دور می‌آمد. گفت گویا سرجوخه است. خلاصه او رسید. تلگراف را داد خواند. یک‌دفعه رضاشاه شروع کردند به رقصیدن و دور خود چرخیدن و بشکن زدن و گفت کارها درست شد. معلوم شد تلگراف کرده و تذکر داده مذاکرات خود را که من حاضرم و موقع فرارسیده است...»

۱ - غنی، سیروس، «برآمدن رضاخان، برافتادن قاجار و نقش انگلیسی‌ها»، ترجمه حسن کامشاد، صص ۱۸۹ - ۱۹۰

۲ - مرتضی یزدان‌پناه (۱۲۶۲ - ۱۳۴۹)، از امرای ارتش رضاشاه، وزیر جنگ در دوره پهلوی دوم

«چند روز بعد مرا [معرفی کرد به سید ضیا... و گفت جناب آقای سید ضیا نخست‌وزیر ایران. سید ضیا از رضاخان پرسید کم و کسر چه دارید؟ گفت اول لباس. گفت: قریباً می‌رسد. گفت: دیگر؟ گفت حقوق سه ماه افراد و صاحب‌منصبان نرسیده، گفت: پول هم امروز می‌رسد. لباس‌ها رسید که کفش‌ها انگلیزی بود و نیز کیسه‌های قران رسید. همه پول گرفتند».^(۱)

منبع قابل اتکای دیگر شنیده‌ها و مشاهدات بی‌واسطه محمدتقی بهار (ملک‌الشعرا) است. وی از سیاستمداران و روزنامه‌نگار همان دوره است. در زمان کودتای سوم اسفند در تهران بوده و شاهد مستقیم وقایع کودتاست. به‌علاوه دوستی و سروکار نزدیکی با وزیران و نخست‌وزیران آن سال‌ها از جمله سید ضیا نخست‌وزیر کودتا داشته و در همان روزها با او گفتگو کرده است: از سید ضیاء‌الدین «گله‌یی کردم که چرا قبلاً از نقشه خود [برای کودتای سوم اسفند] مسبوقم نکرده‌اید، به من گفت و قسم خورد که تا آن ساعتی که به‌طرف قزوین حرکت کردم، از این نقشه خبر نداشتم. مستر اسمارت مستشار سفارت انگلیس روزی با من در خصوص خرابی اوضاع تهران و چگونگی حکومتی که باید در ایران به روی کار آید، صحبت کرده بود و معلوم می‌شود که سایر افراد سفارت نیز با سید از این قبیل مذاکرات کرده، اما نقشه را با او در میان نگذاشته بودند».^(۲)

«بنا به روایت تلگرافچی اردوی قزاق مقیم منجیل سردار استاروسلسکی روسی به مشارالیه در ضمن شکوه از دسایس انگلیسی‌ها بر ضد خودش گفته است که: هر شب این صاحب‌منصب بعد از صرف شام که اردو استراحت می‌کنند سوار شده به اردوی انگلیسی‌ها می‌رود و تا سحر تا پاسی از شب آنجا می‌ماند...».

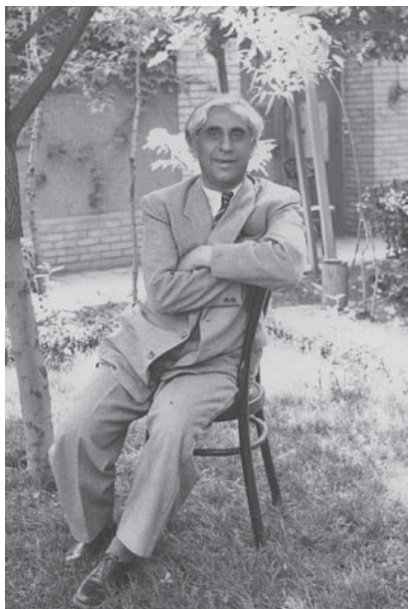
و سرانجام نتیجه می‌گیرد: «چنین بود طرح یک دسیسه سیاسی بزرگ، و

۱- غنی، سیروس، «برآمدن رضاخان، برافتادن قاجار و نقش انگلیسی‌ها»، ترجمه حسن

کامشاد، صص ۱۹۱ - ۱۹۲

۲- همان، صص ۱۲۵ - ۱۲۶

پایتخت با قوایی که در او بود، این‌طور به تصرف جماعتی که خود فروخته بودند، درآمد.^(۱)



سید ضیاءالدین طباطبایی نخست‌وزیر کودتا
عکس مربوط به سال ۱۳۲۹ است

نمونه‌یی از قضاوت‌ها و نتیجه‌گیری‌هایی را که نقش انگلیس در کودتای سوم اسفند و روی کار آوردن رضاخان انکار می‌کند، در نوشتهٔ دنیس رایت می‌بینیم: «درحقیقت هیچ دلیلی نیست که ثابت کند دولت با سفارت انگلیس در طراحی کودتای رضاخان دست داشته‌اند... احتمال قوی دارد آیرون ساید هم‌چنان‌که در مورد افسران روسی کرده بود، این کار را به ابتکار شخصی کرده باشد. او از خروج نورپرفورس شدیداً وحشت داشت و معتقد

۱- بهار، محمدتقی (ملک‌الشعرا)، تاریخ مختصر احزاب سیاسی در ایران، انقراض قاجاریه، ۱۳۸۷، ص ۱۰۱

بود که فقط یک دیکتاتوری نظامی نیرومند ممکن است ایران را از انقلاب بلشویکی نجات بخشد.^(۱)

درحالی که مؤلف نامبرده شواهد و مدارک قطعی دائر بر طراحی و هدایت کودتا توسط بالاترین مقام‌های سیاسی و نظامی انگلیس در ایران را تأیید و نقل کرده، اما در نتیجه‌گیری نهایی خود به یک داوری غیرسیاسی و غیرتاریخی لغزیده است.

غیرسیاسی به این معنا که واقعه کودتا را به عواملی مثل ابتکار شخصی یک مقام نظامی نسبت داده است. درحالی که این واقعه در ماهیت، جابه‌جایی قدرت سیاسی است و چنین تغییرات مهمی به صورت استثنائناپذیر همواره محصول اراده قدرت حاکم یا نتیجه تغییر توازن سیاسی است. چنان چه این کودتا منطبق بر مصالح اساسی انگلیس و اراده دولت آن کشور نبود، پس از کودتا دولت نامبرده مسیر تحولات را به سود خود تصحیح می‌کرد. وانگهی، نمی‌توان فرمانده نیروی شمال ایران را که مستقیماً از فرماندهی انگلیس در بین‌النهرین دستور می‌گرفت و خطوط وزارت جنگ آن کشور را اجرا می‌کرد، یک قدرت خودسر دانست. حتی اگر باتوجه به بروز اختلاف میان مقام‌های وزارت خارجه یا دولت انگلیس بپذیریم که لرد کرزن وزیر خارجه وقت از کودتا بی‌اطلاع بوده، باز در ماهیت امر تفاوتی ایجاد نمی‌شود. زیرا در این صورت، نه وزارت خارجه بلکه وزارت جنگ پیشران این استراتژی و تحقق اراده انگلیس برای روی کار آوردن رضاخان بوده است.

نظرگاه یادشده هم‌چنین غیرتاریخی است. زیرا رشته وقایع تعیین‌کننده آن دوره را نادیده می‌گیرد؛ وقایعی هم‌چون شکست قرارداد ۱۹۱۹، سقوط دولت دست‌نشانده و ثوق‌الدوله، ضروری شدن تخلیه ایران از قوای اشغالگر انگلیس تحت تأثیر مقاومت جنبش‌های آزادی‌بخش سراسر ایران

۱- رایت، دنیس، «انگلیسی‌ها در ایران در روزگار پادشاهان قاجار»، ترجمه غلام حسین صدقی افشار، ۱۳۵۷، ص ۱۷۴

پس از جنگ جهانی اول و به‌خصوص خطر اضطراری پیشروی جنبش جنگل به‌سوی تهران. این نظرگاه از درک آن لحظه تاریخی عاجز است که چنان چه دولت انگلیس به‌سرعت دست به عمل نمی‌زد و خلاء قدرت در پایتخت را با آلترناتیو مطلوب خود پر نمی‌کرد، چه‌بسا یک آلترناتیو ملی و ترقّی‌خواه آن را به دست می‌آورد.



وئوق‌الدوله (۱۲۴۷ - ۱۳۲۹)،
عاقده قرارداد استعماری ۱۹۱۹ با انگلیس

۲

فصل

چپاول رضا شاہی

در مقطع کودتای سوم اسفند ۱۲۹۹، موقعیت سیاسی و مالی رضاخان روشن تر و گویاتر از هر نشانه‌یی در نامش تجلّی می‌یافت: «رضا ماکسیم». ماکسیم نام تجارتي مسلسل شصت تیری بود که در عملیات جنگی نیروی قزاق در اختیارش گذاشته بودند. در دوره‌یی که پسوندهایی مثل «سلطنه» یا «دوله» نشانهٔ تشخص سیاسی و اجتماعی محسوب می‌شد، این لقب او را از نظر تیپ‌شناسی اجتماعی در دستهٔ اوباش و آدم‌کشان حرفه‌یی تعریف می‌کرد و در عرف آن روزگار تحقیرآمیز بود، اما رضا که زمانی از تیمارداری اسب‌های سفارت‌خانهٔ انگلیس اعتمادبه‌نفس پیدا کرده، از این لقب حظّ می‌کرد. در آن زمان افسر آدمکشی از فوج اوباش قزاق بود که رخت قزاقی مهم‌ترین دارایی‌اش بود.

محمدتقی بهار (ملک‌الشعرا) صاحب‌نظر و سیاست‌مدار و ادیبی که با بسیاری از بازیگران عرصه سیاست آن روز از جمله سید ضیا سروکار نزدیک داشته، در کتاب معروفش، تاریخ احزاب سیاسی ایران، می‌نویسد: «نیروی قزاق که در قزوین لباس در بر نداشت، با لباس نو و کفش و سازوبرگ حسابی حرکت کرد. بین راه پولی هم بین آنها قسمت شد»^(۱)

۱- بهار، محمدتقی، تاریخ احزاب سیاسی ایران، ص ۶۷

چنان که در اسناد تاريخی نشان داده شده، در آن زمان پول و لباس نيروی قزاق کودتاچی توسط انگليس تأمين شد. علاوه بر آن آيرون سايد هديه ديگری هم به رضا ماکسيم داد: درجه سرتیپ سومی! رضاخان که دارایی اش در آن زمان از بسیاری افسران و صاحب منصبان کشور کمتر بود، چگونه ۲۱ سال بعد، در زمان اخراج از ايران توسط انگلیسی ها، یکی از ثروتمندترین مردان جهان شده بود؟ این ثروت را از کجا آورده بود؟ در روزنامه هایی که پس از سقوط رضا شاه در فضای نیمه دموکراتیک آن مقطع منتشر شده و نیز در کتاب های خاطرات سیاستمداران آن زمان، شواهد قابل اتکایی به چشم می خورد. این مجموعه نشان می دهد که مهم ترین منابع ثروت رضا شاه عبارت بود از: غصب و مصادره اموال و مستغلات متعلق به مردم، بالا کشیدن جواهرات سلطنتی و جواهراتی که از دارایی خوانین بزرگ مصادره کرده بود و دست اندازی بر بخشی از درآمد نفت کشور.

ديكتاتور زمين خوار

اموال، اراضی و مستغلات پرشماری که رضا شاه به زور از مالکان آن غصب کرد، بخش مهمی از ثروت او بود. یک نمونه متداول از عملیات سلب مالکیت در نامه وزیر مالیه رضا شاه به مالکی که باید مسکن و زمین های خود را ترک کند، دیده می شود:

«وزارت مالیه نمره ۱۳۶۰

آقای لطفعلی خان (سالار) ملک مرزبان

«چون مقرر است که هرچه زودتر شما به کلی قطع علاقه از نقطه مسکونی اولیه خودتان بنمایید، لذا اکیداً به شما اخطار می شود که تا اول مهر ۱۳۱۴ باید به کلی اموال خودتان را هم از آن جا به مسکن فعلی خودتان انتقال بدهید و چنانچه تا تاریخ مذکور به طور کلی قطع علاقه ننمایید آنچه از

اموال شما باقی‌مانده باشد بلاعوض ضبط خواهد شد. وصول این مراسله را فوری اعلام دارید.

وزیر مالیه». ^(۱)

نامه وزارت مالیه رضاشاه به‌وضوح دستور جابه‌جایی اجباری و واگذاری رایگان مالکیت است. نامه‌یی که سه سال بعد از اخراج رضاشاه مالک غارت شده در مطبوعات به چاپ رساند، جزئیات این غصب شریرانه را ارائه می‌کند: «آقای مدیر محترم نامه ملی مرد امروز، اگرچه تعدیات مأموران شاه سابق به اهالی شمال خاصه به اهالی کلارستاق بر احدی از اهل کشور پوشیده نیست، ولی یک پرده از غارتگری را که خیلی‌ها اطلاع ندارند، در ۱۳۱۰ املاک کلارستاق را وزارت مالیه تصرف کرد. عده‌ای از طایفه‌های بنده را آوردند و در قصر حبس کردند. بعد از چند ماه زن و بچه آن‌ها را در کامیون‌ها ریختند. با هر خانواده پنج من تبریز بار بردند رشت. تمام بازور سرهنگ سهیلی آن را دور گرداندند آوردند کاروان‌سرای زال محمد. مردها را به آن‌ها ملحق کردند کرمان، بعد جیرفت، بعد شیراز. ده خانوار تلف شدند. اموال را هم با احشام هرچه بود نظمیه و شاه بردند. به هر جا که می‌بایست برسد رسیده بود. در سال ۱۳۱۳ مالیه، املاک را فروخت به شاه. بعد در ۱۳۱۴ این کاغذ را به شاه نوشته بودند. در صورتی که نام و نشانی از اموال نبود. چهار سال پیش‌تر به غارت بودند. نمی‌دانم نوشتن این کاغذ در روی چه اصلی بوده. آقای فروهر معاون وزارت مالیه آن وقت و پدر مدیرکل آن وقت که هر یک برای فنای ماها پیش‌قدمی می‌نمودند و ابتکار می‌کردند. ممکن است پرسش شود که نوشتن این کاغذ از روی چه سیاست و اصلی بود. سالار ملک مرزبان». ^(۲)

۱- «گذشته چراغ راه آینده است» ص ۱۰۱

۲- همان، ص ۱۰۲ به نقل از روزنامهٔ مرد امروز، ۲۷ مرداد ۱۳۲۳

نمونه ديگر، نامه‌اي از يك شهروند نگون بخت است كه زمين و خانه و زندگي‌اش را مصادره كرده‌اند. اين املاك معادل يك ميليون و ۵۰۰ هزار تومان آن روزگار قيمت داشته و رضا شاه آن را به قيمت تحميلي ۶ هزار تومان به اصطلاح خريداري كرده و از اين مبلغ نيز تنها حدود هزار تومان پرداخته است:

«در ۲۶ فروردين ۱۳۱۳ آقاي مجدالسلطان لطيفي و چهار نفر مأمور يقه سرخ درباري - كه سمت آن‌ها را نمي‌دانم - بنده را از دربار به محضر رسمي شماره ۱۱ كه تحت تصدي آقاي شيخ عبدالحسين نجم‌آبادي و فعلاً شماره ۳ است به امر سرلشكر بوذرجمهري بردند. دم درب محضر آقاي مجدالسلطان به بنده گفت شما را براي امضاي قباله فروش املاكتان كه در اين محضر نوشته شده و حاضر است آورده‌ايم. در نظر داشته باشيد كه بي سروصدا و بدون كلمه‌يي اعتراض بايد قباله را امضا كنيد والا اين چهار نفر مأمور كه همراه شما هستند شما را به جايي خواهند برد كه ديگر روي اطفال خود را نبينيد. پس از آن مرا وارد محضر نجم‌آبادي نموده و بدين نحو وادار به امضاي قباله كه به هيچ وجه از مضمون آن جزئي اطلاعي نداشتم، نمودند. پس از ختم امضاي سند و دفاتر محضر آقاي مجدالسلطان به بنده اظهار نمودند كه چون شش هزار تومان بابت وجه اين قباله بايد به شما داده شود فعلاً هزار تومان وجه را در اين جا دست گردان مي‌كنيم؛ ولي پول را در دربار به شما خواهيم پرداخت. ده قطعه اسكناس يك هزارريالي از جيب خود بيرون آورده و شش نوبت به بنده دادند و به بنده دستور دادند دوباره روي ميز بگذارم. پس از انجام اين تشريفات يك قطعه از اسكناس‌هاي مزبور را برداشته و خرد نموده پنجاه تومان آن را به آقا شيخ عبدالحسين صاحب محضر به عنوان حق تحرير دادند و از آن جا بنده را به منزل آقاي سرلشكر بوذرجمهري به عنوان اخذ مبلغ مزبور بردند. آن جا كه رفتم آقاي سرلشكر بوذرجمهري پس از مطالعه و اخذ بنچاق‌هاي موجوده املاك، مبلغ پانصد تومان اسكناس به بنده داده و براي تتمه شش

هزار تومان چنین اظهار داشتند: اولاً، مبلغ چهارهزار و چهارصد تومان بابت مالیات دوساله ملک شما (که محصول آن را قبل از قبالة گرفتن از بنده به قسمی که فوقاً عرض شد در حدود سالی چهل هزار تومان توسط کارپردازان درباری ضبط شده است) که مالیه مطالب است به مالیه باید بپردازیم. ثانیاً هزار تومان بابت تنمه دو هزار تومان که قرار بود به من داده باشید محسوب می‌شود. گرچه من موفق به استرداد املاک شما نشدم؛ ولی زحمت خود را کشیدم. چنان چه این شش هزار تومان را برای شما دست‌وپا کردم. ثالثاً پنجاه تومان بابت حق محضر پرداخت شده است. بنده جواباً عرض کردم... قیمت املاک بنده متجاوز از یک میلیون و نیم تومان است نه شش هزار تومان...»^(۱)

لمبتون، محقق و استاد دانشگاه لندن در یکی از کتاب‌های خود به نام «اصلاحات ارضی ایران» نوشته است: «ترکمن صحرا... سابقاً جزء مناطق عمدتاً اراضی خالصه بود. رضاشاه چهارصد روستای خالصه را خرید. این زمین‌ها و املاک دیگری که در مناطق دیگر به دست آورده بود، پس از برکناری وی از سلطنت به پسرش محمدرضا، پادشاه فعلی ایران، رسید.»^(۲) وی توضیح می‌دهد: «در دوره سلطنت رضاشاه، و... زمین‌های خالصه تازه و وسیعی عمدتاً از راه مصادره املاک عناصر شورشی و ممتنعان مالیات به دست آمد... رضاشاه اراضی وسیعی را به‌عنوان املاک شخصی نیز به تملک خود درآورد. این املاک جدا از زمین‌های خالصه اداره و سرپرستی می‌شد. به هنگام برکناری وی در سال ۱۳۲۰ املاک شخصی وی بالغ بر ۲۰۰۰ روستا یا قسمتی از روستاها می‌شد.»^(۳)

از آن جا که نویسنده مزبور در خلال عمر سیاسی و تحقیقاتی خود در

۱ - «گذشته چراغ راه آینده است» ص ۱۰۶ به نقل از روزنامه تجدد ایران ۲۰ مهر ۱۳۲۰

۲ - آن کس لمبتون، اصلاحات ارضی در ایران، ترجمه مهدی اسحاقیان، مؤسسه انتشارات امیرکبیر، ۱۳۹۵، ص ۵۸

۳ - همان، ص ۶۲

ايران معمولاً جانب ديكتاتوري حاكم بر ايران را گرفته، و به‌ويژه در عمليات كودتاي استعماري عليه مصدق بزرگ نقش داشته، جز اين نمي‌توان انتظار داشت كه ماهيت غارتگري‌هاي رضا شاه را قلب كند و آن را «مصادره املاك عناصر شورشي يا ممتنعان ماليات» قلمداد كند. گو اين كه مصادره دارايي شورشيان اگر مبتني بر حكم مشخص يك دادگاه نباشد، غيرقانوني است. دارايي كساني هم كه ماليات نداده‌اند بايد برطبق حكم دادگاه در مالكييت دولت قرار گيرد نه مالكييت رضا شاه. با اين‌همه گزارش لمبتون بخشي از ابعاد پروژه عظيم سلب مالكييت توسط رضا شاه را بيان مي‌كند.

توضيح در مورد بخشي از آن «خريداري»‌ها را در گزارش مندرج در روزنامه داد تحت عنوان «راجع به املاك واگذاري» مي‌يابيم:

«دولت در شهرستان گرگان يك صد و بيست و پنج پارچه قريه و قصبه مهم كه اغلب آن قرای شش دانگي بوده داشته. وزير دارايي وقت مثل اين كه از كيسه پر فتوت خود بخشش مي‌كند، تمام اين ۱۲۵ پارچه خالصه دولت را فقط و فقط در مقابل هفتاد و پنج هزار تومان به شاه سابق انتقال داده كه تنها سه دانگ قصبه مهم كردكوي و مزارع تابعه آن كه از جمله ۱۲۵ پارچه مورد انتقال بوده بيش از ۲ و نيم ميليون ريال يعني سه برابر وجهي كه براي ۱۲۵ پارچه داده شده است ارزش داشته».^(۱)

مجلس شوراي ملي، در جلسه مورخ ۱۲ دی ۱۳۲۰، ميزان ثروت رضاخان را مورد بحث قرارداد. مؤيد احمدي، نماينده دوره سيزدهم مجلس فاش كرد: «در دوره ۱۷ ساله سلطنت رضاخان بالغ بر ۴۴ هزار سند مالكييت به نام او صادر شده است».^(۲) در اين جلسه عضو ديگر مجلس، علي دشتي، در نطق خود به «سهام متعلق به رضاخان در نفت جنوب» اشاره كرد.^(۳)

۱- «گذشته چراغ راه آينده است»، ص ۱۱۰، به نقل از روزنامه داد، ۷ آبان ۱۳۲۱

۲- همان، ص ۱۱۱، به نقل از روزنامه اقدام ۱۳ مهر ۱۳۲۰

۳- همان، ص ۱۱۱، به نقل از روزنامه ايران، ۱۴ مهر ۱۳۲۰

روزنامه ایران ما، از قول مستر فوت نماینده مجلس انگلستان با کنایه نوشته بود:

«... رضاخان دزدان و راهزنان را از سر راه‌های ایران برداشت و به افراد ملت خود فهماند که از این پس در سرتاسر ایران فقط یک راهزن باید وجود داشته باشد».^(۱)

کسانی که تلاش می‌کنند وقایع و روندهای دوره رضاشاه را به‌خاطر اغراض سیاسی خود دست‌کاری کنند، بدون اشاره به چگونگی غصب املاک مردم توسط رضا، ادعا می‌کنند که رضاشاه قبل از اخراج از ایران تمام املاکش را به پسرش، محمدرضا شاه بخشیده و او هم املاک را بین دهقانان تقسیم کرده است. حال آن که خود شاه در کتاب «مأموریت برای وطنم» موضوع بخشیدن املاک را تکذیب کرده است.

او مدعی است که «املاک سلطنتی دیه‌ها و قرائی است که پدرم خریداری کرده و به شخص من تعلق دارد و اینک به‌وسیله بنیاد پهلوی اداره می‌شود». وانگهی بالا کشیدن دارایی‌های مزبور را با این دلیل احمقانه توجیه کرده است که از نظر روان‌شناسی صحیح نیست: «باید در این نکته تأکید شود که منظور من از این برنامه آن نیست که املاک خود را به‌رایگان به اشخاص واگذار کنم. زیرا از نظر روان‌شناسی و رابطه علت و معلول یک چنین اقدامی به عقیده من نتیجه مطلوب نخواهد داشت».

بنابراین، به فروش اراضی غارت‌شده در ازاء اخذی از کشاورزان رو آورد: «فروش این اراضی نیز مانند اراضی سلطنتی با شرایط بسیار ساده صورت می‌گیرد و بهای آن در بیست و پنج قسط سالانه پرداخت می‌شود».^(۲) توضیحات شاه سرنگون شده مبنی بر این که اراضی به‌ارث‌رسیده به او دارایی‌هایی است که از طریق «خریداری» به مالکیت پدرش درآمده،

۱ - همان، ص ۱۰۴، به‌نقل از روزنامه «ایران ما»، شماره ۵۴۷

۲ - محمدرضا پهلوی، «مأموریت برای وطنم»، ص ۴۰۰

ادعايي است كه تاريخ نگاران و شواهد بسيار خلاف آن را نشان داده اند. اين اسناد يك برنامه دولتي سلب مالكيت با توسل به ارباب، بي خانمان سازي يا كوچ اجباري و كشتار مالكان را در دوره حكومت رضا شاه به ثبت رسانده اند.

جواهرات سلطنتي و ساير غنائم

نشانه ها و شواهدى در تاريخ نگارى هاى مربوط به دوره رضا شاه ثبت شده كه غارت بخشي از جواهرات سلطنتي توسط او را فاش مى سازد.

در جلسه ۲۰ مهر ۱۳۲۰ مجلس شوراي ملي، على دشتي در نطق خود گفت: قبل از اين كه محاسبات بيست ساله ايشان تسويه شود قبل از اينكه موضوع جواهرات تصفيه شود ايشان نبايد بروند. اگر ده روز بعد معلوم شد يك مبلغى از اين جواهرات سلطنتي نيست آيا دولت مسئوليت اين كار را به عهده خواهد گرفت و آيا دولت و آقاى فروغى و ساير آقاى وزراء و آقاى وزير دارايشان متعهد مى شوند جواب اين جواهرات سلطنتي را بدهند يا خير؟^(۱)

نويسنده كتاب «تاريخ ۲۰ ساله» كه خود عضو هيأت نظارت بر جواهرات سلطنتي است، مى نويسد:

«ماژور هال (از اعضاى هيأت دكتر ميليسپو) درباره تاجگذاري و جواهرات سلطنتي مطالبى نوشته. او از بعضى اشياء و سنگ هاى قيمتى و مرواريد هاى درشتى نام مى برد (كه در اين مراسم به چشم ديده) مانند ۱۲ قطعه زمرد نتراشيده يا يك چمدان پر از زمرد و يك جعبه پر از ياقوت كه نويسنده (حسين مكى) كه يكي از سه عضو هيأت نظارت بر اندوخته جواهرات سلطنتي بود، آنها را نديده است يا متوجه نشده است. اگر دستبردى به خزانه زده باشند، قطعاً در موقع جابه جايي جواهرات و اشياء سلطنتي از زيرزمين كاخ گلستان به خزانه بانك مركزى يا به اتاق موزه صورت گرفته

۱- صورت مشروح مذاكرات مجلس دوره دوازدهم قانونگذاري روز سه شنبه اول مهر ماه ۱۳۲۰

است». (۱)

سر رید بولارد وزیرمختار انگلیس در تهران در گزارش محرمانه به وزارت خارجه انگلیس مورخ ۱۸ شهریور ۱۳۲۰ می‌نویسد: «شواهد خوبی برای این اعتقاد وجود دارد که رئیس شهربانی [سرپاس مختار] که بانوان خانواده سلطنتی را به اصفهان برد و سپس به کرمان رفت، جواهرات سلطنتی را به کرمان برده باشد. ... به نظر می‌رسد که دولت در این باره اطلاعی نداشته است و همان طور که گزارش‌های معتبر تأیید می‌کند احتمال دارد که اگر شاه مجبور به ترک کشور شود جواهرات را ترجیحاً با خود به افغانستان ببرد». (۲)

دارایی‌های سران ایل‌ها و خوانین بزرگ به‌خصوص جواهرات و سنگ‌های قیمتی متعلق به آن‌ها اکثراً در دوره ۲۰ ساله توسط رضاشاه به غنیمت گرفته شده بود. اما آن را به‌جای افزودن به خزانه کشور، به‌صورت اموال شخصی خود درآورده بود اموال و دارایی‌های اقبال‌السلطنه ماکویی، سردار معزز بجنوردی، خزعل، و ... بالغ بر هشتاد و چند صندوق بود که رضاشاه همه را از آن خود کرد.

۱- مکی، حسین، تاریخ بیست ساله، ج ۴، ص ۴۵. تاریخ ۲۰ ساله یک مجموعه ۸ جلدی است. تعدادی از این مجلدات در سال‌های پس از عزل رضاشاه و با استفاده از گزارش‌های مطبوعاتی آن سال‌ها تألیف شده و بقیه مجلدات پس از انقلاب ضدسلطنتی. مؤلف، حسین مکی (۱۲۹۰ - ۱۳۸۷) از رفیقان نیمه راه جنبش ملی شدن نفت بود. به‌طوری‌که در کودتای ننگین ۲۸ مرداد، در صف دشمنان مصدق قرار گرفت. مثل سایر همکاران این کودتا او نیز در حاکمیت خمینی از موقعیت امن و آسوده‌یی برخوردار بود.

کتاب تاریخ ۲۰ ساله فاقد یک ساختار منسجم و منظم است و یک رویکرد علمی ندارد. اگرچه در بعضی نقاط حاوی اطلاعات و اسناد مفیدی است. اما در بسیاری جاها به بازگویی نوشته‌ها و روایت‌های این و آن یا رونویسی مشروح مذاکرات مجلس تقلیل پیدا می‌کند. کم نیست نقل قول‌هایی در این کتاب که ارجاعات مستندی برای آن ذکر نشده است.

۲ - نامه‌های خصوصی و گزارش‌های محرمانه سر ریدر بولارد، ترجمه غلامحسین میرزا صالح، ۱۳۷۱، ص ۱۸۴

مذاکرات مجلس

صورت مشروح مجلس روز پنجشنبه ۸ آبان ماه ۱۳۲۰

فهرست مطالب:

- ۱ - تصویب صورت مجلس
- ۲ - قرائت تشکرات تشکر آبهز مالکین شمال
- ۳ - طرح و تصویب گزارش کمیسیون بودجه و اوضاع و احوال بودجه سال ۱۳۲۰ کل کشور
- ۴ - طرح و تصویب گزارش کمیسیون فرهنگ و احوال قانون فروش املاک دولتی
- ۵ - قرائت نامه وزارت دارایی و احوال و گزارش کمیسیون و سه پد کی
- ۶ - تصویب مرتضی آقبان امیر ابراهیم و دکتر اهری
- ۷ - موقع دستور جلسه پد - ختم جلسه

مجلس چهار ساعت و نیم بعد از ظهر ریاست آقای اسقند باری تشکیل گردید

صورت مجلس روز پیش را آقای (طوسی) منشی خواندند

و شکر گزاری کرده اند که حضور آقای رئیس مجلس تقدیم میکنم و استدعا میکنم قرائت شود.

(تشکرات را تقدیم نمودند و شرح آن قرائت شد)

ریاست مجلس شورای ملی - در اینموقع که به تشکرات مخصوص آن وجود مبارک دولت لایحه استرداد املاک را تقدیم مجلس نمود از بذل مساعدت آن مقام محترم تشکرات خود را عرض و نیز بوسیله آن جناب از عموم آقایان نمایندگان محترم که از ۲۵ شهر بورالی حال نسبت تعدیبات وارد بر مالکین املاکی که تصرف کرده بودند برای رسیدن به حق ماست مدد گن تقدیم لایحه را از طرف دولت برای رسیدن به حق ماست مدد گن فراهم فرمودند با آنکه از مفاد لایحه به چه وجه استحضاری

۱ - تصویب صورت مجلس

رئیس - در صورت مجلس نظری نیست (امامزاده)

صورت مجلس تصویب شد.

۲ - قرائت تشکرات تشکر آبهز مالکین شمال

رئیس - آقای دکتر سنک.

دکتر سنک - پس از اینکه این لایحه و احوال با املاک به مجلس شورای ملی تقدیم شد بقاصله سه چهار ساعت هر کس در اینجا متوجه بود وقت همه وقتند از مجلس با امیدواری کامل و تشکراتی هم به مقامات عالیله دالر سپاسگزاری عرض کردد منجمله تشکراتی است که به مجلس شورای ملی بوسیله ریاست مجلس به حضور آقایان نمایندگان کان مغایر و نمود

این مذاکرات مشروح یکصد و سی و دومین جلسه از دوره دوازدهم قانون گذاری

اداره تدوین و تحریر صورت مجلس

سخنان وزیر دارایی در توجیه گم و گور شدن بخشی از جواهرات سلطنتی:

«این که این ۵۴ دانه مروارید کجاست و چه شده هنوز تحقیقات دقیق نشده ...»!

مذاکرات مجلس دوره دوازدهم، جلسه ۱۳۲

دوره دوازدهم قانون گذاری	مذاکرات مجلس	صفحه ۹۲۷
رئیس - عده حاضر در موقع اعلام رأی ۹۴ نفر ۸۲ رأی تصویب شد.	رئیس - موافقین با فوریت اول قیام فرمابند (اکثر برخاستند) صورت شد. ماده واحده مطرح است. آقای ملک مدنی.	
۳. طرح و تصویب گزارش کمیسیون فرهنگ راجع به انقضاء قانون فروش اولیای	ملک مدنی - این لایحه بدوودی است و دو فوریت دارد باید بفوریت دوم آن هم رأی گرفته شود. عده از نمایندگان - صحیح است.	
رئیس - آقای بیات	رئیس - بسیار خوب رأی گرفته میشود و بفوریت دوم آقایان موافقین برخیزند (اکثر قیام کردند) تصویب شد. ماده واحده خوانده میشود:	
بیات - بنده يك پیشنهادی عرض کرده‌ام. يك لایحه راجع بموقوفات بود که چند جلسه قبل طرحی پیشنهاد شده بود و پس از قابل توجه شدن مراجع شد بکمیسیون فرهنگ و از کمیسیون فرهنگ هم گزارش آن تقدیم شده اینک با قید دو فوریت توافقی کرده‌ایم که این گزارش در دستور قرار بگیرد يك ماده هم بیشتر نیست وقت زیادی هم از مجلس نخواهد گرفت. (صحیح است).	ماده واحده - قانون اجازه فروش املاک زراعتی و قنوار موقوفه مصوب ۱۴ اردیبهشت ماه ۱۳۲۰ مشتمل بر نه ماد از تاریخ تصویب این قانون ملغی است.	
رئیس - پیشنهادی هم از آقایان نمابند کان دیگر در این زمینه رسیده است قرائت میشود:	رئیس - موافقین با ماده واحده برخیزند (اکثر برخاستند) تصویب شد.	
مقام منبع ریاست مجلس شورای ملی - پیشنهادی نمائیم که لایحه انقضاء فروش موقوفات بقید دو فوریت مطرح شود. طوسی - پیشنهاد دیگری هم رسیده است بهمین مضمون و جماعاً قریب ۱۸ امضاء دارد.	۵. قرائت مر اسله وزارت دارائی راجع به گزارش کمیسیون رسیدگی بجواهرات سلطنتی	
رئیس - چون این لایحه بکمیسیون رفته است يك فوریت بیشتر ندارد. خبر کمیسیون خوانده میشود: بعد بفوریت رأی گرفته میشود.	رئیس - گزارش از طرف وزارت دارائی به مجلس شورای ملی رسیده است راجع بموضوع جواهرات و کمیسیون مربوطه بآن که با اطلاع آقایان میرسد:	
رئیس - چون این لایحه بکمیسیون رفته است يك فوریت بیشتر ندارد. خبر کمیسیون خوانده میشود: بعد بفوریت رأی گرفته میشود.	ریاست مجلس شورای ملی	
گزارش از کمیسیون فرهنگ به مجلس شورای ملی.	کمیسیون مرکب از نمایندگان مجلس شورای ملی منتخبین دولت مأمور رسیدگی بجواهرات سلطنتی مورد مجلس اقدامات و رسیدگیهای خود را برای تقدیم به مجلس شورای ملی باین وزارت ارسال داشته است.	
کمیسیون فرهنگ که گزارش کمیسیون مبشرات راجع به طرح قانونی پیشنهادی جمعی از آقایان نمابند کان محترم نسبت بالقاء قانون اجازه فروش املاک زراعتی و قنوار موقوفه را تحت شورو و معالعه در آوردن موای آقای وزیر فرهنگ هم تبادل افکار نموده بنابعدی که دادند قریباً لایحه قانونی جامعی راجع باوقف تهیه و تقدیم مجلس شورای ملی خواهند نمود و ضمناً بالقاء قانون نامبرده نیز اظهار موافقت نمودند بنابر این ماده واحده زیر تنظیم و اینک گزارش آن برای شور اول تقدیم میشود.	اینک نسخه اصل صورت مجلس مزبور که باهمنای ولید کمیسیون رسیده در پیوست تقدیم میشود. منتهی است مع فرمائید با اطلاع آقایان نمابند کان میرسد.	
ماده واحده - قانون اجازه فروش املاک زراعتی و قنوار موقوفه مصوب ۱۴ اردیبهشت ماه ۱۳۲۰ مشتمل بر نه ماده از تاریخ تصویب این قانون ملغی است.	رئیس - این را چون مفصل است چاپ میکنیم و باطالع آقایان میرسانیم. (صحیح است)	
	وزیر دارائی - اجازه میفرمائید؟	
	رئیس - بفرمائید.	
	وزیر دارائی - اجازه میفرمائید بخوانم دو کلمه درمورد جواهرات عرض کنم. این گزارش که از طرف کمیسیون	

جواهرات تقدیم مجلس شورای ملی شده البته چون کمیسیون از طرف این مجلس معین شده لازم بود قبل از اینکه دوره مجلس تمام شود گزارش آنهم در همین مجلس مطرح گردد. (صبح است) خلاصه این گزارش که بعداً چاپ میشود آقایان قرائت خواهند فرمود این است که کمیسیون تمام جواهراتی که محتاج برسد کمی بوده است رسیدگی کرده و چیزی کسر نبوده جز چند فقره و بنده میخواستم راجع بآن چند فقره که اظهار شده کسر است یک توضیحانی عرض کنم که خاطر آقایان مستحضر باشد.

گفته شده است شش حلقه انگشتر (جسی ازمانند کنگ - هشت حلقه) بلی هشت حلقه انگشتر و یک گوشواره و پنجاه و چهار دانه مروارید در آن صورت نبوده است.

راجع بانگشتر هایش بنده اطلاع دارم در موقعیکه کمیسوی از طرف دولت به مصر اعزام میشد برای مراسم عروسی از طرف هیئت دولت تصویبنامه صادر شد و اجازه دادند آن هشت حلقه انگشتر را در آنجا به انگشتریکه مقتضی میدانند برسم هدیه بدهند و همینطور هم عمل شده است و در صورت مجلس هم هست.

راجع به گوشواره هم در آروزی که آقای جم وزیر دربار سابق که حافظ این جواهرات بودند در کمیسیون حاضر شدند آنوقت این گوشواره بود ولی بعداً معلوم شد که این گوشواره که اشتباهاً بیاورده بودند آنهم حاضر است و در موقع خودش ارائه میشود.

راجع به ۵۲ دانه مروارید مطابق تحقیقی که بنده کردم این مرواریدها بصورتیکه اول تهیه شده بود لیست و تغییر شکل پیدا کرده است یعنی اول بصورت تسبیح بوده است و بعداً بصورت گردن بنددر آمده است و در این تغییر بعضی دانه ها که بدرد گردن بند نمیرود شنبه آن شده چون اطلاع به بنده خیلی دیر رسید فرصت نکردم که راجع به این ۵۴ دانه مروارید تحقیق کافی بنمایم که فعلاً این ۵۴ دانه کجا است و چه شده است هنوز تحقیقات دقیق نشده و این را در جلسه مجلس آتی بنده پس از تحقیقات به عرض مجلس خواهم رسانید و نیز این را میخواستم عرض کنم در همان موقعی که این جواهرات ساخته

میشد یعنی یک مقدار از جواهرات دولت را برداشتند برای ساختن بعضی قطعات و برای عروسی لازم بود یک مقداری جواهر کسر آمده بود برای آن منظوریکه داشتند و آن جواهراتیکه از خزانه برداشته بودند کافی نبود و در حدود ۲۴ قیراط الداس خارج از جواهرات دولتی بول اعلیحضرت پادشاه سابق در بازار خریداری شده و انگشتریکه خودشان فروخته اند و امود تهیه جواهرات بوده اند آنها حاضرند و صورت مجلس هم حاضر است که آنها هم شنبه جواهرات شده باشند بنانه خارج ساختن و فلز پلاتینی که لازم بود است برای ساختن آنها اعلیحضرت پادشاه سابق برداشته اند آنها هم اضافه میشود بر این جواهرات و شنبه جواهرات سلطنتی شده است به علاوه اگر چند حلقه انگشتر هدیه داده شده است به بعضی خارجی ها باید عرض کنم که یک مقدار جواهراتیکه سلاطین با انگشتر دیگری به اعلیحضرت پادشاه سابق داده بودند از قبیل قداره و غیره اینها را هم بخزانه دولتی تسلیم کرده اند و اینها امروز جزو جواهراتی است که در خزانه بانک ملی ایران موجود است. بنده خواستم این توضیحات را عرض کنم که خاطر آقایان مسبق باشد.

۹. تصویب مرخصی آقایان امیر ابراهیمی و دکتر اهری رئیس - دو فقره غیر از کمیسیون عریض و مرخصی رسیده خوانده میشود.

آقای امیر ابراهیمی درخواست بیست روز مرخصی از ۲۴ شهریور ۱۳۲۰ نموده اند و کمیسیون عریض و مرخصی با درخواست ایشان موافقت نموده بآن گزارش آن تقدیم میشود. رئیس - موافقت با مرخصی آقای امیر ابراهیمی برخیزند (اغلب قیام نمودند) تصویب شد. مرخصی آقای دکتر اهری. آقای دکتر اهری از دهم شهریور تا ششم مهر ۱۳۲۰ بواسطه فقدان وسائل حرکت از حوزه انتخابیه خود غایب بوده اند و نوشته اند در مجلس حاضر شوند اکنون درخواست اجازه مدت غیبت خود را نموده اند کمیسیون عریض و مرخصی ایشان را موافقت نموده و با مرخصی ایشان موافقت نموده اینک گزارش آن عرض میرسد.

بالاکشیدن درآمد نفت

بخشی از ثروت هنگفت رضاشاه حاصل دزدی‌های او از درآمد نفت ایران است. یک مدرک قاطع مذاکرات مجلس شورای ملی در مهر ۱۳۲۰ است. در جلسه اول مهر ۱۳۲۰، عبدالوهاب مؤیداحمدی از اعضای همین دوره مجلس که در ادوار قبلی در زمان رضاشاه نیز در مجلس عضویت داشته، از غارت کل درآمد نفتی ۱۶ ساله کشور پرده بر می‌دارد. او فاش می‌کند که از سال ۱۳۰۴، سال شروع سلطنت رضاشاه، کل درآمد نفت وارد حساب‌های بودجه دولت نشده و روشن نیست که چگونه هزینه شده است. سخنان او که با اعتراض‌ها و تذکرات مزدوران شاه، چندبار قطع می‌شود، حیرت‌آور است:

«... عرض کنم یکی از موضوعات دیگر که بنده می‌خواستم بعرض برسانم موضوع عایدات شرکت نفت جنوب است (بعضی از نمایندگان: آقا در برنامه صحبت کنید) تا زمانی که امریکایی‌ها در رأس مالیه ایران بودند عایدات نفت جنوب جزء سایر عایدات کشور و جزء بودجه مملکتی جمع و خرج می‌شد. گویا از ۱۳۰۴ است که عایدات نفت جنوب (دکتر جوان: از برنامه صحبت کنید. این خارج از موضوع است) آیا این خارج از موضوع است حساب نفت را از دولت می‌خواهم؟ برنامه چیست؟ چون این در برنامه‌شان نیست من هم باید سکوت کنم؟ ...»

رئیس مجلس - البته باید رعایت برنامه را بکنید.

مؤید احمدی - بسیار خوب ولی این را در برنامه‌شان ننوشته‌اند و بنده باید بگویم در بودجه عایدات نفت جنوب در جزء ذخیره است و در تبصره هم یک میلیون برای خرید مهمات. در این سالهای اخیر یعنی ۱۹۳۸ و ۳۹ و ۴۰ و ۴۱ عایدات ما منجز است؛ یعنی سالی چهار میلیون لیره است بر حسب قرارداد اخیر عایدات را هم هر سال صورت داده‌اند مرتب هست. لکن خرج آنها معلون نیست. چون جزء بودجه نیامده و دولت اطلاع نداده

بنده از هيئت دولت تقاضا مي كنم صورت جمع و خرج اين قسمت را به مجلس بدهند.

موضوع دوم كه بعقيده بنده بايستي هيئت دولت يك كميسيوني به فوريت جهت اين امر معين كنند ... اين است كه از ۱۳۰۲ الي حال - كه ۱۸ سال است - بودجه کشور از دويست ميليون ريال رسیده است به چهار ميليارد ريال و همه ساليه از اين ملت بدبخت گرفته شده حالا نمي خواهيم بگويم به چه شكل گرفته شده اين را همه مي دانيد.^(۱)

سيد احمد اعتبار، مخبر كميسيون هاي بودجه و دارايي در مجلس دوازدهم، جواب سؤال فوق را در جلسه ۸ مهر ۱۳۲۰ چنين داده است: «از سال ۱۳۰۶ مبلغی كه از نفت عايد مي شد براي ذخيره کشور در نظر گرفته شده بود و اين مبلغ تا حال معادل ۳۱ ميليون ليره خرج شده و معلوم نيست به چه ترتيب و به چه مصرفي رسیده است. سه ميليون ليره هم ارز خريداري شده تا براي پشتوانه اسكناس به كار رود ... و ايكاش قسمت عمده اين مبلغ صرف اين قبيل كارها شده بود. ... ما الان مقابل ۳۱ ميليون مخارجي هستيم كه اصلاً نمي دانيم چطور خرج شده...».^(۲)

۱- صورت مشروح مجلس روز سه شنبه اول مهر ماه ۱۳۲۰

۲- «گذشته چراغ راه آينده»، ص ۱۱۶

بایستی اینها هم پرداخته شود چیزی که بمباد اینجا يك ملیون و سجد هزار لیره است که ما میتوانیم از آن استفاده کنیم البته آقایان این را باید توجه بفرمایند که امروز با همه مقدماتی که عرض شد و با اطلاعاتی که آقایان برای احتیاجات ضروری دولت دارند و برای وصول همان عوایدی که باید بدست بیاید يك مخارج فوری و آبی دولت دارد و این نزدیکترین و صواب ترین وجهی است که برای ابتکار ممکن است برداشته شود. الان ما در مقابل يك خرج سی و يك ملیوی لیره هشتیم که از خرج او آکاهی نداریم که

چه طور خرج شده ولی بنده اطلاع پیدا کردم که جناب آقای وزیر دارائی کمیسیون معامه کرده اند که انشاء آن کمیسیون بروند وزارت جنگ و این مخارج و بودجه همی را که در دست سر گرفت و هیچ کنترولی در آن نبود بروند و رسیدگی کنند و تحقیقاتی بشود و آنجا هم مثل سایر وزارتخانه ها يك کنترول قلمی داشته باشد اگر ما این سی

بنده بودند وصول کنند شاید بنده هم این عقیده را داشته باشم که وصولی ششماه دوم سال همیشه وصول بوده بیشتر از ششماه اول سال بوده ولی این در صورتی بود که وضعیت کشور با این صورت قلمی در نمی آمد. فعلاً امید اینکه آن پیش بینی ها وصول شود خیلی دور است شاید يك قسمت حقیقه يك عوایدی که مورد نداشته است که خود مجلس شورای ملی و دولت هم این عقیده را دارند که از عوایدی که موجب زحمت و تماس زیاد مأمورین دولت با مردم است صرف نظر بشود و هم اینکه وضعیت يك طوری است که وصول آن عوائد شاید بطرزی که میخواهیم میسر نشود باین جهت البته بداشتن يك مبلغ کسر که از اول پیش بینی کرده بودیم و با این فکری که عوائد پیش بینی شده بشام معنی وصول نشد و يك کسر بیشتری برای بودجه سال است در ششماه دوم کسر کردن مخارج را که آقای نقابت فرمودند البته یکی از اقدامات عملی ابتکار است و باید بشود و دولت هم

همین نظر

وزیر دار

چند روز

شده و می

دارند که

که مالز

ذخیره که

باسی و به

مجلس شو

ملیون خ

اطلاعی ند

خریده ش

و شاید

و امروز

و کانی همه را باینکار صرف میکردند مبلغی هم بابت تعهدات

که از این محل باز بموجب قوانین معیاشی بدهند سال

است رقم درشتی شده و معادل ششصد هزار لیره خواهد بود که

دوره دوازدهم قانون گذاری

جلسه ۱۲۰

شماره مسلسل ۱۰۱۹ اثر بود

وجه

مبحث

ارشد

وطرز

نورای

بعد هم

مذاکرات مجلس

صورت مشروح مجلس روز سه شنبه هشتم مهرماه ۱۳۲۰

فهرست مطالب:

۱- تصویب صورت مجلس

۲- شور و تصویب لایحه انتقال اموالته کثور به بودجه سال ۱۳۲۰

۳- تصویب ترخیص آقای پارس

۴- اوراق و دستور جلسه پند - ختم جلسه

مجلس چهار ساعت و سه ربع بعد از ظهر بر است آقای اسفندیاری تشکیل گردید
صورت مجلس روز یکشنبه هشتم مهرماه را آقای طوسی (مشی) قرائت نمودند

نتیجانی

که در مدت سال ۱۳۲۰ از طرف شرکت سهامی نفت انگلیس و ایران بعمل می آید و موجودی حساب اندوخته کشور را را تا این تاریخ به جمع بودجه سال ۱۳۲۰ منظور و تعهدات

و کانی همه را باینکار صرف میکردند مبلغی هم بابت تعهدات که از این محل باز بموجب قوانین معیاشی بدهند سال است رقم درشتی شده و معادل ششصد هزار لیره خواهد بود که

حساب‌های بانکی در خارج کشور

گزارش‌های مطبوعات بین‌المللی و اظهارات دولتمردان دوره پهلوی و به‌خصوص اسناد بایگانی سلطنت پهلوی که پس از سرنگونی‌اش منتشر شد، مدارک متعددی درباره واریزی جریان وار مبالغ هنگفتی به بانک‌های خارجی از سوی رضاشاه است.

انتقال پنهانی منابع مالی چپاول‌شده ایران به حساب‌های متعدد رضاشاه در بانک‌های خارج

بانک ملی ایران

دفتر ریاست

تهران - مورخه ۲۸ مرداد ماه ۱۳۱۰

خاک‌پای جواهر آسای مبارک بندگان اعلیحضرت اقدس

همایون شاهنشاه رضاشاه پهلوی خداوند ملک

بانهایت افتخار یک طغرا چک رایش کردیت گزلفاشت برلن را بابت منافع یکصد و پنجاه هزار دلار امانت ثابت از تاریخ سی‌ام ژوئن لغایت سوم اوت ۱۹۳۱ - ۸ تیر لغایت ۱۱ مرداد ۱۳۱۰ - به مبلغ ۷۴۳/۸۳ دلار تقدیم خاک‌پای مبارک می‌نماید.

در تاریخ چهارم اوت ۱۹۳۱ مطابق با ۱۲ مرداد ۱۳۱۰ مبلغ امانت ثابت فوق حسب‌الامر جهان مطاع مبارک به میدلاند [میدلند] بانک لندن منتقل و در تاریخ ۲۶ مرداد ۱۳۱۰ به موجب ابلاغ بانک پهلوی به وست مینستر بانک لندن تسلیم گردید. منافع مدتی که نزد میدلاند [میدلند] بانک لندن بوده مطالبه شده؛ به مجرد وصول چک تقدیم آستان مبارک خواهد گردید.

موقع را برای تقدیم عرض عبودیت مفتنم می‌شمارد.

بانک ملی ایران

۱۶۹۰۵/۲۳

رایش کردیت گزلفاشت برلن

محرمانه

تهران ۱۷ اوت ۱۹۳۱ | ۲۵ مرداد ۱۳۱۰ |

ریاست محترم بانک ملی ایران

بر حسب امر اعلیحضرت همایون شاهنشاهی متمنی است تلگرافاً به بانک میدلند لندن دستور دهید یک صد و پنجاه هزار دلار به حساب اعلیحضرت همایونی به بانک وست مینستر بپردازند و تلگرافاً به ما اطلاع دهند.

باتجدید احترامات فائقه، رئیس کل سرهنگ امیر خسروی

[۶۹۰۵/۱۳]

بانک میدلند لندن

دفتر امور املاک شاهنشاهی

تاریخ ۳۱ مرداد ماه ۱۳۱۱

ریاست محترم بانک ملی ایران

در جواب مراسله مورخه ۲۴ مرداد ۱۳۱۱ حسب الامر جهان مطاع مبارک ملوکانه ارواحناده ابلاغاً اشعار می دارد که به بانک اونیون دو بانک سویس اجازه داده شود مبلغ یکصد و پنجاه هزار دلار امانت ثابت بندگان اعلیحضرت قدر قدرت همایون شاهنشاهی ارواحناده را به مدت شش ماه از اول سپتامبر ۱۹۳۲ الی اول مارس ۱۹۳۳ از قرار فرع صدی یک در سال طبق تقاضائی که نموده اند به امانت ثابت قبول نمایند.

رئیس دفتر امور املاک شاهنشاهی

[۶۹۰۵/۶]

اونیون دوبانک سوئیس

تلگراف

۱۱ نوامبر ۱۹۴۱ | ۲۰ آبان ۱۳۲۰ |

اعلیحضرت رضاشاه پهلوی، موریس^۱

ما تلگرافی از بانک شاهی در تهران دریافت داشته ایم با این مضمون که شما به دربار تلگرافی ارسال و اعلام داشته اید که حواله مربوط به مبلغ ۲۵۳۳۷/۱۰ لیره استرلینگ را دریافت نداشته اید و از ما خواسته شده تا با شما تماس بگیریم و اگر اجازه فرمایید موجودی شما را به موریس انتقال دهیم. لطفاً دستورات لازم را ارائه دهید.

بانک لویدز

[۱ - ۳۲۸ - ۱۱۲ الف]

بانک لویدز

سلب مالکيت با ارباب و سرکوب

تصرف عدواني املاک مردم که در سراسر دوره سلطنت رضا شاه جريان داشت، از دو ویژگی اساسی برخوردار بود:

نخست اين که صورت نظام‌مندی به خود گرفته بود که در آن سازمان‌های اداری و پلیسی رژیم رضا شاه هر کدام نقش معینی برعهده داشتند: وزارت دارایی (مالیه) وظیفه داشت مالکان را به واگذاری رایگان یا با بهای فوق‌العاده نازل وادار سازد. سپس آن را به شاه واگذار کند. شهربانی وظیفه ارباب مالکان، جابه‌جایی اجباری خانواده‌های آن‌ها یا زندانی کردن مالکان را برعهده داشت. رؤسای بانک مرکزی و کمیسیون ارز که از مهره‌های سرسپرده انتخاب می‌شدند، موظف به واریزی بی‌سروصدای سالانه ده‌ها میلیون دلار به حساب‌های شاه در بانک‌های خارجی بودند، یک «اداره حسابداری دربار شاهنشاهی» برای کنترل روزانه امور املاک و دارایی شخصی رضا شاه ایجاد شده بود و «در هر منطقه یک افسر ارتشی مسئول املاک رضا شاه بود و کل املاک او را سرلشکر کریم آقاخان بودرجمه‌ری اداره می‌کرد».^(۱)

دوم اين که آنچه در سال‌ها به دستور رضا شاه اتفاق افتاد، پروژه عظیم سلب مالکیت در ایران بود. سیاستی که ناقض اصول قانون اساسی مشروطه بود که حق مالکیت را محترم می‌شمرد. به‌علاوه شالوده رشد اقتصاد کشور را تخریب می‌کرد.

چند روز پس از عزل و خروج رضا شاه، علی دشتی عضو مجلس با وجود سوابق دیرینه سرسپردگی به رضا شاه، در نطقی در مجلس گفت حق مالکیت در این ۲۰ سال طوری تضییع شده که حدی بر آن متصور نیست: «یکی از مسائلی که دولت باید در برنامه خودش اشاره به آن موضوع بکند مسئله تزلزل حق مالکیت است در ایران که فوق‌العاده طرف‌علاقه مردم است و مسئله خیلی مهمی است. حق مالکیت یکی از شریف‌ترین و

۱- فردوست، حسین، «ظهور و سقوط سلطنت پهلوی»، ج ۱، ص ۱۱۱، ۱۳۸۷

قدیمی‌ترین حقوق جوامع متمدنه بشری است که همیشه مورد توجه عموم بوده و تمام حکومت‌های دنیا و تمام اشکال دولت‌ها برای این تشکیل شده که حق مردم تضییع نشود؛ ولی در این بیست سال طوری تضییع شده که حدی بر آن متصور نیست.

تعجب در این است که این از بین بردن حق مالکیت و تزلزلی که در اصل مالکیت پیدا شده از شخص پادشاه سابق به دوایر دولت هم رسید...»^(۱)

سلب مالکیت با توسل به زور در بسیاری موارد در مرحله ارباب و تحمیل و کوچ اجباری متوقف نمی‌شد و تا ارتکاب جنایت‌های هولناک گسترش می‌یافت. تاریخ‌نگاری‌های مربوط به آن دوره نمونه‌های وحشتناکی را گزارش کرده است: «در یکی از زمستان‌ها که رضاشاه به مازندران مسافرت کرده بود، قرار بود یک روز در بابل توقف نموده سپس به مسافرت ادامه دهد. بسیاری از مردم که املاک آنها به وسیله اداره املاک تصرف شده بود، دیگر ممر معاشی نداشتند ناچار به تکی در شهر ویلان و سرگردان می‌گشتند. به طوری که در هر نقطه از شهر تعدادی زیاد گدا با لباس مندرس مشغول تکی بودند. شهردار و حاکم شهر از نظر این که هنگام ورود رضاشاه به شهر مواجه با این همه سائل نشود دستور دادند که تمام آن‌ها را جمع‌آوری و در حمام‌های عمومی نگاهداری نمایند تا رضاشاه از شهر خارج شود. شهرداری به کمک شهربانی تمام متکدیان را جمع‌آوری و در حمام‌های عمومی محبوس نمودند و در حمام‌ها را از بیرون قفل نمودند. قبلاً طبق برنامه تنظیمی قرار بود که رضاشاه بیش از یک روز و یک شب در شهر توقف نکند. اتفاقاً بازندگی شدید شد و شاه تصمیم گرفت تا بازندگی ادامه دارد در آنجا بماند. شاه سه روز و سه شب در قصر سلطنتی توقف نمود. پس از رفتن شاه در هر حمامی را که باز کردند تعدادی به وسیله نرسیدن غذا و نبودن هوا از گرسنگی مرده یا خفه شده بودند که مجموعاً تلفات به شصت هفتاد نفر رسیده بود»^(۲).

۱- صورت مشروح مذاکرات مجلس دوره دوازدهم قانونگذاری روز سه شنبه اول مهر ماه ۱۳۲۰

۲- صورت حسین مکی، تاریخ ۲۰ ساله، ج ۶، صص ۱۰۱ و ۱۰۲

وزارت ماليه رضا شاه املاک روستای کلارستاق در شمال را تصرف کرد، خانواده‌های آن روستا را به تبریز و کرمان و جیرفت و شیراز به آوارگی برد. در نتیجه ده خانوار تلف شد و هرچه از اموال و احشام داشتند نصیب نظمیه و شاه شد!

نمونه دیگر درباره روش‌هایی است که رضا شاه برای احداث کاخ‌های سلطنتی به کار می‌برد: «برای ساختمان یکی از قصور سلطنتی یا هتل‌های شمال، رئیس اداره املاک از فخارها (یعنی آجر پزها) تعهد گرفته بود که تا فلان روز، فلان تعداد آجر تحویل دهند. اتفاقاً بارندگی‌های پی در پی مانع شده بود که خشت‌ها خشک شده تا بتوان به کوره‌ها منتقل نمود... فقط کوره‌پزها توانسته بودند مقداری آجر را تحویل دهند. رئیس املاک، کوره‌پزها را احضار نموده از آنان مؤاخذه نمود که چرا به تعهدات خود عمل نکرده و آجر تحویل نداده‌اید؟ در جواب گفتند: بارندگی‌های پی در پی مانع شده که بتوان تعداد تعهد شده تحویل گردد. رئیس املاک در خشم شد و دستور داد که مجازات بدقولی شما این است که یک شب شما را در یکی از کوره‌هایی که آجر آن تازه خالی شده محبوس نمایند و همگی آنان را در یک کوره‌ای که دو ساعت قبل آجر آن را خالی کرده بودند، محبوس نموده، در کوره را آجر چین نمودند. صبح که رفتند در کوره را باز کردند همگی سوخته بودند. با این کیفیت، قصور سلطنتی یا هتل‌های مجلل شمال ساخته شده است.»^(۱)

برآورد ارزش مالی غارتگری‌ها

سه سال پس از اخراج رضا شاه از ایران، روزنامه آژیر مورخ ۱۶ شهریور ۱۳۲۳ حجم پس انداز رضاخان در بانکهای خارج کشور را ۳۶۰ میلیون دلار برآورد کرد.^(۲)

۱ - همان، ص ۱۰۴

۲ - «گذشته چراغ راه آینده»، ص ۱۱۲ به نقل از روزنامه آژیر، شماره ۱۸۸، ۱۶ شهریور ۱۳۲۳



محمد سجادی، وزیر راه
در آخرین کابینه رضاشاه
رئیس مجلس سنا
تا آخرین ماه‌های محمد رضا شاه

دکتر محمد سجادی وزیر راه وقت که بنا به روایت خودش عهده‌دار تشریفات به اصطلاح قانونی انتقال دارایی‌های رضاشاه به محمدرضا بوده، در یادداشتی در سالنامه دنیا توضیح می‌دهد که در اصفهان، قبل از حرکت رضاشاه به طرف کرمان، یک صلح‌نامه محضری را تنظیم کرده و به امضا او می‌رساند. سپس «رضاشاه دسته‌چکی از کیف قطور سیاه‌رنگ خود خارج نمودند و آنگاه روی خود را به من کرده فرمودند: تمام دارایی نقدی من مبلغ ۶۸۰ میلیون ریال است که در بانک ملی ایران شعبه مرکزی در حساب مخصوص موجود است ... در این وقت

شاه دقیقه‌یی سکوت نموده بعد با قیافه دردناک این‌طور اضافه کردند: دکتر من یقین دارم وقتی پا را از مملکت به خارج نهادم، همه جا خواهند گفت و خواهند نوشت که بانک‌های خارج نیز وجوه بی‌شماری داشته و این پول‌ها را برای چنین روزی ذخیره کرده بودم، ولی این‌طور نیست. من به جرأت می‌گویم نه در بانک‌های خارجه و نه در بانک‌های داخله جز بانک ملی ایران وجهی ندارم و اموال و املاک من همان مستغلات تهران و شمیران و بعضی از شهرستان‌ها است». ^(۱) محمد سجادی، از معتمدترین دولتمردان دوره پهلوی که به مدت پنج دهه همواره در بالاترین مناصب دولتی قرار داشت، در یادداشت مزبور به نحو زیرکانه‌یی تلاش می‌کند شناعت چپاولگری‌های رضاشاه را تخفیف دهد. با این حال نتوانسته مظالم پرجنایت رضاشاه نسبت به مردم و روستائیان مازندران را به سکوت برگزار کند. وی در ادامه همان یادداشت اضافه می‌کند که در خلال دو ساعتی که شاه «درد دل و گریه» می‌کرد، از او پرسیده که «کدام کار من خوب نبوده که تاکنون به آن واقف

۱ - حسین مکی، «تاریخ ۲۰ ساله»، ج ۸، ص ۹۱ به نقل از سالنامه دنیا

نشده‌ام؟». سجادی پاسخ می‌دهد: «به نظر من که وزیر اعلیحضرت بودم، جز یک کار بیشتر کارهای اعلیحضرت به خیر و صلاح مردم بوده. ... شاه با عجله پرسید: خوب آن یک کار کدام بود؟ عرض کردم تعدیات مأمورین املاک اختصاصی مردم را به ستوه آورده بود».^(۱)

سجادی که تا روز سقوط سلطنت پهلوی در مقام ریاست مجلس سنا بود، در نوشته فوق به مخالفت با «تعدیات مأموران» تظاهر کرده تا نوشته‌اش مقبولیت پیدا کند و بتواند این ادعا را جا بیندازد که گویا تمام دارایی نقدی رضا شاه ۶۸۰ میلیون ریال بوده است.

مؤلفان کتاب «گذشته چراغ راه آینده است» نتیجه می‌گیرند که: «تخمین دقیق درآمد و ثروت رضاخان از املاک و مستغلات و کارخانه‌ها و معاملات ارز و غیره در مدت سلطنتش مقدور نیست. ولی بنابه نوشته مطبوعات «در سال‌های آخر، سالی ۷۰ میلیون تومان عواید املاک و مستغلات شاه سابق بود. ساختمان‌ها و قصرها و ویلاها نیز با مخارج شهرداری ساخته می‌شد. ... در همان سال‌ها سالیانه ۶۰ میلیون تومان معادل ۲۵ میلیون دلار به خارج ارسال می‌شد».^(۲)



عبدالحسین هژیر
وزیر در کابینه‌های مختلف
در دهه ۱۳۲۰، نخست‌وزیر در ۱۳۲۷

حسین فردوست در خاطراتش می‌گوید: «در سال ۱۳۱۹ (یک سال قبل از رفتن رضاخان از ایران) صورت حساب عایدی خالص سالیانه املاک پهلوی ۶۲ میلیون تومان بود».^(۳)

منوچهر فرمانفرمایان، سفیر شاه در ونزوئلا از قول عبدالحسین هژیر، وزیر دربار و نخست‌وزیر شاه در سال ۱۳۲۷ گفته است: «هژیر در اوایل دهه ۲۰ برای بازپس‌گیری دارایی رضاشاه (که

۱- همان، صص ۹۱ - ۹۵ به نقل از سالنامه دنیا

۲- همان صص ۱۱۱

۳- فردوست، حسین، «ظهور و سقوط سلطنت پهلوی»، ج ۱، صص ۱۱۱، ۱۳۸۷

مبلغی بالغ بر ۲۰ تا ۳۰ میلیون پوند بوده و دولت انگلیس تا پس از جنگ آن را توقیف کرده بود) سفری به انگلستان داشته‌است» این مطلب را پژوهشگر معروف مسائل ایران، استفانی کرونین در کتابش به اسم «رضاشاه و شکل گیری ایران نوین» به طور مفصل توضیح داده است.

دانیل دلو س خبرنگار آسوشیتدپرس و برنده جایزه ادبی پولیتزر در اول اکتبر سال ۱۹۴۱ در واشنگتن پست نوشت: تخمین حساب‌های او در بانک‌های ایالات متحده، انگلیس، قاره اروپا و آمریکای جنوبی بین ۲۰ تا ۳۰۰ میلیون دلار است.

Abdicated Shah Believed Wealthiest of Royal Refugees
By Daniel DeLuce
Associated Press Staff Writer
The Washington Post (1941)
The Washington Post (1877-1996)

Abdicated Shah Believed Wealthiest of Royal Refugees

By Daniel DeLuce
Associated Press Staff Writer

Teheran, Iran.—When the rusty little British mail steamer Bandera departed from the desolate Iranian coast, her No. 1 passenger was the former Shah of Iran.

He could look back upon his modest empire broken overnight by one wrong guess, but could look forward to an exile in the New World with millions of dollars to satisfy his whims—almost everything except another land to rule.

Among the royal refugees of the twentieth century, the wily Reza probably got away with the biggest personal fortune.

Estimates of his accounts in United States, English, continental European and South American banks run from 20 to 300 million dollars.

Reza, under psychological duress, signed a letter giving his possessions to the new Shah, his son. He has promised to donate all to the welfare service in the Iranian Republic. But the ink was scarcely dry on his scrawled signature before he declared the document null and void if the government should hold his hearings abroad.

While parliament demands that the Shah be turned into allegations of corruption, his power and that of the crown prince, the gulf between the two is widening.

The new Shah, Reza, has given his son the command to advance into Teheran and thus precipitated his abdication. Hundreds of enemies of the former Shah had sworn vengeance, but he drove like a Sunday picknicker to the gulf through desert strongholds of tribes whose chiefs he had jailed or executed for brigandage. No serious attempt was made to waylay him, although occasional shots are reported to have whistled overhead.

Too late, Reza pleaded with neutral diplomats to tell the British "I'll do anything they ask"—the Allied armies already had their command to advance into Teheran and thus precipitated his abdication. Hundreds of enemies of the former Shah had sworn vengeance, but he drove like a Sunday picknicker to the gulf through desert strongholds of tribes whose chiefs he had jailed or executed for brigandage. No serious attempt was made to waylay him, although occasional shots are reported to have whistled overhead.

Oct 1 1941

The Washington Post

روزنامه واشنگتن پست، اول اکتبر ۱۹۴۱: شاه برکنار شده
ثروتمندترین پناهنده سلطنتی

در آذر ۱۳۲۰، روزنامه بیداری کرمان فاش کرد: «دو ماه و نیم قبل، موقعی که شاه سابق از سلطنت استعفا کرد و از راه کرمان عازم هندوستان و جزیره موريس بود، در کرمان حقیقتی را بیان می‌نماید که از هر حیث قابل توجه است. وی به دو نفر از اهالی این شهر که به حضور او رسیده بودند چنین اظهار می‌نماید: هفت هزار میلیون تومان تمول جمع کردم و امروز هم که از ایران خارج می‌شوم هیچ ندارم. این تمول را برای آن جمع کردم که به ملت یاد بدهم که با جدیت، همه کار می‌شود و تنها به نان و گوشت نباید قناعت نمود. این مبلغ معادل ۵۴۰۰ خروار طلای مثقالی ۲۰ تومان به قیمت طلا در آن روزگار است.»^(۱)

۱- گذشته چراغ راه آینده»، ص ۱۱۲، به نقل از روزنامه بیداری کرمان، ۱۷ آذر ۱۳۲۰

املاک، مستغلات، دارایی‌های داخلی، خارجی و حساب‌های شخصی رضاشاه

نوع دارایی	جزئیات
تعداد روستاها	حدود ۷۰۰۰ روستا در استان‌های خراسان، گیلان، لرستان، خوزستان، کرمانشاه و کرمان
املاک و مستغلات	مناطق وسیعی در تهران و شمیران
هتل‌ها	تمامی هتل‌های شمال ایران
کارخانه‌ها	کارخانه‌های قند، شکر، ابریشم و نساجی که با هزینه دولت ساخته شده اما به‌عنوان املاک شخصی رضاشاه محسوب می‌شدند
دارایی‌های نقدی داخلی	بانک ملی ایران (۱۳۲۰): ۷۵۰ میلیون ریال، معادل ۵۰ میلیون دلار در آن زمان
دارایی‌های نقدی خارجی	- بانک‌های خارجی (۱۳۲۰) حدود ۲۰۰ میلیون دلار در حساب‌های بانکی در لندن، نیویورک، سوئیس، برلین و تورنتو - بانک لندن: ۱۵۰ میلیون دلار - بانک نیویورک: ۱۸/۴ میلیون دلار - ۱۴ میلیون دلار نقد و طلا، ۴/۴ میلیون دلار سهام و اوراق
درآمد نفتی	بخش عمده‌ای از درآمدهای نفتی ایران بین سال‌های ۱۹۲۱ تا ۱۹۴۱ مستقیماً به حساب‌های شخصی رضاشاه در بانک‌های خارجی واریز می‌شد
صادرات محصولات کشاورزی	محصولات زراعی روستاهای مصادره شده به روسیه و آلمان صادر و درآمد آن به حساب‌های خارجی واریز می‌شد. درآمد حاصل از صادرات تریاک به هنگ کنگ و چین نیز به این حساب منتقل می‌شد

۳

فصل

رو در رویی رضاخان با ملیت‌های ایران:
«جابه‌جایی اجباری و جنایت علیه بشریت»

ایران زخمگین ما، سرزمینی است با جغرافیای رنگارنگ و تنوعات ملی و زبانی و مذهبی. قرن‌هاست که این مرز پرگهر، زیستگاه ملیت‌های مختلف است: کرد، بلوچ، عرب، ترکمن، لر و ترک، طالشی و ... با هویت ایرانی و با عشق به این آب و خاک در کنار هم زندگی کرده از آن نگاهبانی می‌کنند. با این‌همه رد خونچکانی از یک زخم تاریخی بر این پیکر یکپارچه به چشم می‌خورد. ردی که از ستمی مضاعف سرچشمه گرفته و منشأیی جز استبداد و استعمار ندارد. از این منظر، باید کارنامه رضاشاه را بررسی کرد که چه سیاستی نسبت به ملت‌های ایران داشت؟ این سیاست را چگونه اجرا کرد و چه پیامدهایی در جامعه آن روز و در تاریخ معاصر داشت؟

اقوام مختلف ایرانی با زبان‌ها و فرهنگ‌ها و مذاهب مختلف قرن‌هاست که در کنار یکدیگر و در همبستگی با هم زندگی می‌کنند. آنها قرن‌هاست که با رشادت و جانفشانی از مرزهای ایران قرن‌ها دفاع کرده‌اند. ترک‌ها و کردها در برابر تهاجم نیروهای روسیه یا عثمانی ایستاده‌اند، بلوچ‌ها و ترکمن‌ها و عرب‌های ایران مدافعان موجودیت و استقلال ایران در برابر قوای استعماری بوده‌اند. آنها برای این ایستادگی منتظر فرمان شاهان

مستبد و وطن فروش زمان خود نبوده اند. همين مليت ها بودند كه خونشان را به پاي انقلاب مشروطه و جنبش ترقيخواهي ايران ريختند. كما اين كه در مبارزه با استبداد شاه و شيخ دلاوري ها و فداكاري ها كرده اند.

براي پيشرفت ايران بر اساس همدلي و مودت اجزاي گوناگون مردمان اين كشور، انقلاب مشروطه ساز و كارهاي مترقي و نوبي را پيش آورد هم چون مجلس شورا، انجمن هاي ايالتي و ولايتي، انتخابات و اصالت رأي آحاد مردم، محدودسازي قدرت حاكم، اصل تفكيك قوا، آزادي مطبوعات و اجتماعات، احترام به حق مالكي، ممنوعيت بازداشت خودسرانه، برابري در برابر قانون، مصونيت جان و مال و شرف مردم از هرگونه تعرضي، ممنوعيت جا به جايي اجباري و ممنوعيت سانسور .

اما رضاشاه رو در روي آن انقلاب و در خصومت ماهوي با آن از روز اول تا آخر در پي برساختن يك قدرت به شدت متمرکز بود كه همه قواي سياسي، نظامي، پليسي، قضايي و مالي كشور را به طرز جنون آسايي به انحصار خود درآورد.

نتيجه انقباض فوق العاده قدرت در سال هاي حكومت رضاشاه، از بين بردن امكان هرگونه مشاركت مردم در اداره امور خود و برقراري يك اختناق سياه و خشن بود كه روح و جسم جامعه را جريحه دار كرد. با سركوب مليت ها به وحدت ملي ايران لطمه عظيمي وارد ساخت و موجب واگرائي در ميان مليت ها شد، در رأس كشور نيز همان قدرت فشرده را كه از جامعه منتزع شده و پشتوانه يي نداشت، به شدت شكنده كرد. به نحوي كه در اولين تندپيچ تاريخ ياراي ايستادگي نداشت و يك شبه فرو ريخت.

بلندگوهاي استعماري و بقايي سلطنت كه سنگ دفاع از تماميت كشور و مخالفت با تجزيه آن را به سينه مي زنند، رضاشاه را باني ايران متحد و الگوي ايده آل خود معرفي مي كنند. حال آن كه او به گواهي كارنامه اش

بانی واگرایی و تفرقه در تاریخ معاصر ایران است. اجرای این خط مشی را رضاشاه و جلادان حلقه به گوش او نظیر امیراحمدی و شاه‌بختی با بربریت و بی‌رحمی انجام دادند. ماهیت این سرکوبگری تاکنون کمتر مورد توجه تاریخ‌نگاران قرار گرفته است. مؤلفانی که سخنگویان طبقه حاکم‌اند، عمداً از کنار این واقعیت گذشته‌اند که رضاشاه برای مواجهه با ملیت‌های ایران آشکارا مرتکب جنایت علیه بشریت شد و به سیاست‌هایی هم چون تحمیل یک جا نشینی به ایلات، جابه‌جایی اجباری، بی‌خانمان‌سازی و سلب امکان معیشت از مردم روآورد.

رضاشاه البته برای تحکیم قدرت خود و خانواده‌اش به این روش‌های ضدانسانی دست زد؛ اما مدافعان رسوای او بر هیستری قدرت‌طلبی‌اش لباس نظری می‌پوشانند و مدعی‌اند که گویا همین سیاست‌ها مسیر پیشرفت و نوسازی ایران بوده است. تاریخ سده گذشته ثابت کرد که استبداد و آزادی‌کشی و بازداشتن مردم از مشارکت در تعیین سرنوشت خود، لاجرم مسیر عقب‌ماندگی و انحطاط است؛ هرچند که با زیورهای تقلبی باستان‌گرایی آریایی یا اسلام‌گرایی ارتجاعی آراسته شود.

سرکوب عشایر و ایلات

در شروع حکومت رضاخان، جمعیت ایلات و عشایر ایران یک چهارم جمعیت ده میلیون نفری کشور بود. آن‌ها سهم عمده‌یی در دامپروری و کشاورزی ایران داشتند. بخش زیادی از آن‌ها در هر سال منظمأ در حال ییلاق و قشلاق بودند.

رضاخان پیش از آن که سلطنت خود را شروع کند، اجرای یک برنامه به شدت ضد مردمی را در مورد عشایر شروع کرد. مضمون سیاسی اصلی این برنامه از بین بردن قدرت‌های محلی و متمرکز کردن تمام عیار قدرت در تهران بود. عناصر این سیاست، خلع سلاح عشایر، تحمیل یک جانشینی به آن‌ها،

سلب قدرت از سرانشان، اخاذی مالیات‌های ظالمانه، متحدالشکل سازی لباس و سربازگیری اجباری از آن‌ها بود. این سیاست به‌خصوص از آن‌جا که با شیوه‌های بی‌رحمانه، اعدام، مصادره اموال و کوچاندن اجباری مردم اجرا می‌شد، یک شورش نسبتاً طولانی از جانب ایلات و عشایر را برانگیخت که در فاصله ۱۳۰۲ تا ۱۳۱۲ جریان داشت. تحمیل یک‌جا نشینی به عشایر خسارت سنگینی به دامپروری ایران در آن دوره وارد کرد.

جا به جایی اجباری

تاریخ، از سرکوب و اعدام و کشتار فجیع لرها در بین سالهای ۱۳۰۳ تا ۱۳۰۶ بسیار نوشته است. بنابه این اسناد، به فرمان رضاشاه سرتیپ شاه بختی و سپهبد امیراحمدی حتی از اسیران لر هم نگذشتند و سر بسیاری از آن‌ها را با شمشیر قطع کردند. آن‌ها پس از قتل عام عده زیادی از عشایر لر در محل زندگی‌شان، به کوچاندن اجباری باقی‌ماندگان قتل‌عام به منطقه‌یی دیگر در آنسوی ایران دست زدند. رضاشاه در بهمن و سپس اواخر اسفند سال ۱۳۰۸، عشایر لر را از پیر و جوان و زن و مرد و کودک با پای پیاده و با زنجیری به دست هر دو نفر، کوچ داد.

سیاست عملی رضاشاه نسبت به مردم لر، مصداق نسل‌کشی و جنایت علیه بشریت بود. بسیاری از مردمی که مشمول بی‌خانمان‌سازی و کوچ اجباری شدند، بر اثر پیاده‌روی طولانی در هوای سرما جان باختند و در بین راه دفن شد. در این مسیر شمار کثیری از احشام عشایر نابود شد. در پایان کار، مردمی که تا پیش از آن در کرامت و رفاه نسبی در مناطق لرنشین زندگی می‌کردند، به گروهی اسیر و فقیر تبدیل شدند.



وزارت دفاع ملی

اخطاریه

شماره ۱۵

بعموم ساکنین ناحیه آرینامه اخطار میشود
چون لشکر ۱۰ مصمم است برای سرکوبی
ابوالقاسم و همراهانش ناحیه آرینامه را بمباران
نماید بنابر این کسانی که با بنامبرده عهد است
نیستند برای نجات جان و مال خود باید بطرف
مغرب تنگ پییده و سیپه حرکت نمایند
تا از خطر بمباران مصون بهانند و در صورتیکه
بلافاصله پس از این اعلامیه حرکت ننمایند
مسئولیت هر گونه خسارت جانی و مالی
بعهده خود آنها خواهد بود
فرماندهن لشکر ۱۰ خورشید

نمونه‌یی از فرامین ارتش سرکوبگر رضاشاه: کشتار مردم آریناه (واقع در شهرستان لاله، از مناطق بختیاری)



لرستان، ۱۳۰۲، خلق‌آویز جمعی مردم لرستان همراه با ساز و دهل نظامیان رضاشاه

چارلز هارت، وزير مختار آمريكا در ايران در گزارش ۴ فوريه ۱۹۳۱ (۱۵ بهمن ۱۳۰۹) مي نويسد: «از چند ماه پيش كه جابجايي لرها شروع شد، هيچ اطلاعاتي درباره اين موضوع از منابع دولتي در دست نبوده است. برآورد تعداد عشاير نيز بر اساس گفته مسافراني صورت گرفته كه گروه هاي عظيمي از آنها را ديده اند كه پاي پياده جاده لرستان تهران را طي مي كنند يا تا سيصد ميل در طول جاده مشهد پراكنده اند. برخي ها تعداد آنها را تا ۱۵۰۰۰ نفر، و برخي ديگر حتي بيشتر برآورد کرده اند. البته هنوز كسي دقيقاً نمي داند كه معنای عمران استان لرستان چيست. ولي گمان مي رود كه معنی آن اين باشد كه اكثر زمين هايي را كه قبلاً در دست عشاير لر بوده به رعايای ایرانی غير كوچ نشيني خواهند داد».^(۱)

تقي زاده وزير ماليه رضا شاه كه در مجلس در حال توضيح خدمات! دولت به مردم بي خانمان شده است، به جنبه هايي از اين واقعه اشاره مي كند كه حتي لباس نداشته اند:

«يك عده از الوار به خراسان و عده اي به زرنده و ساوه و خوار كوچانده شده بودند كه تا چندي پيش هنوز جابجا نشده بودند كه حالا شده اند ... و براي اعراب و الوار كه به زرنده و ساوه و خوار كوچانده شده اند طبيب فرستاده شده و شير و خورشيد سرخ هم كمك زيادي كرد به آنها لباس و پوستين داد... ولي در لرستان كار خيلي مشكل تر از امور اينهاست براي آن كه بايد آنها تخت قاچو شوند و هيچ مأنوس به خانه داري نيستند و دولت سعي دارد كه آنها را آشنا به زندگي بكنند و البته هم خواهند شد».^(۲)

مجاهد خلق نورمرداد كله جويي (۱۳۱۴-۱۴۰۰) كه شاهد برخي وقايع سر كوب مردم لرستان در دوره رضا شاه بوده، در يك مصاحبه تلويزيوني گفت: «اصلاً رحم نمي كردند، نه به پير و نه به جوان. قتل عام مي كردند؛

۱- مجد، محمدقلي، «از قاجار به پهلوي»، ۱۳۸۹، صص ۸۲ و ۸۳

۲- مشروح مذاكرات مجلس شورای ملی، جلسه ۱۲ بهمن ۱۳۰۹

با شمشیر و تفنگ و هرچه به دستشان می رسید. پدرم قسم می خورد و می گفت: می خواستند دست یکی از افراد فامیلمان به نام شاهمراد را از پشت ببندند او مانع می شود و می گفت اجازه نمی دهم دستم را ببندید. مگر من چه کار کرده ام؟ در واکنش، مأموران رضاشاه او را با سنگ کشتند... پدرم این خاطرات را در حال گریه بازگو می کرد. می گفت: مأمور شاه شمشیر را از حمایلش در می آورد و توی چشم نفرات می چرخاند. به هر کس نگاه می کرد و در نظرش برجسته تر بود، بی رحمانه گردنش را می زد. شاه بختی مسئول اعدام بود. او عشایر لر را بدون محاکمه اعدام می کرد. ... زمانی رسید که دیگر تسلیم شدیم، قرآن آوردند و امضا کردیم که تسلیم هستیم. سلاحها را هم تحویل دادیم. حدود دو ماه در محل هنگ ژندارمری زندانی بودیم. در پایان این دوره، یک روز به ما حمله ور شدند و با تهدید و تیراندازی، همه را وادار به کوچ کردند. دست هر دو نفر را با زنجیر به هم بستند. افراد خانواده های ما شامل زن ها و بچه ها را نیز همراه ما به حرکت درآوردند. کفش نداشتیم و پابرهنه بودیم. سوار نظام ژاندارمری از جلو و پشت سر ما را تحت محاصره قرار داده بود و مجبور بودیم پیاده به طرف خراسان برویم. با همین روش، بیشتر مردم طایفه بیرانوند را به خاک مالاندند و با پای پیاده تا بجنورد و شیروان و قوچان کشاندند. به مدت ۶ الی ۷ ماه توی راه بودیم و منزل به منزل می رفتیم. بعضی وقت ها از هوای خیلی سرد و بعضی ها از هوای گرم آزار می دیدیم. ظلمی که رضاشاه به مردم لرستان کرد، چنگیزخان مغول هم نکرد».^(۱)



مجاهد خلق نورماد كله جویی (۱۳۱۴-۱۴۰۰)

فرماندهان عملیات سرکوب لرستان سپهبد امیراحمدی^(۱) و سرتیپ شاه‌بختی بودند و این جنایت‌ها را به بهانه برقراری امنیت مرتکب می‌شدند. اثرات فجایع آن سال‌ها هنوز در خاطره جمعی مردم لر و ترانه‌های آنان باقی است.

در سالهای سرکوب لرستان، امیر احمدی به دلیل قساوت ویژه‌یی که از خود نشان داد، به «قصاب لرستان» مشهور شد. او خود در یک سخنرانی در بروجرد، در سال ۱۳۰۳ از برانداختن نام لر از صفحه لرستان سخن گفته بود: «این مرتبه به طوری قوای الوار را درهم خواهم شکست که بعدها قدرت جزئی حرکت نماند».^(۲)

۱ - امیراحمدی، از همدستان نزدیک رضاخان در کودتای سوم اسفند بود. وی بارها در مقام وزیر جنگ یا وزیر کشور قرار گرفت. در دوره محمدرضاشاه از اعضای سنا بود.

۲ - امیراحمدی، سخنرانی در بروجرد، روزنامه ایران، ۱۲ جوزا ۱۳۰۳ به نقل از «عملیات لرستان، اسناد سرتیپ محمد شاه بختی»، صفحه ۱۸



سپهبد امیراحمدی (۱۲۶۳ - ۱۳۴۴)
از امرای ارتش رضاشاه معروف به قصاب لرستان



سپهبد شاهبختی (۱۲۶۵ - ۱۳۴۱)
از جلادان لرستان و کردستان

شاهبختی از دوستان نزدیک رضاخان بود و هنگامی که برای سرکوب و جابه‌جایی اجباری لرها به لرستان فرستاده شده بود، از درجه سرتیپی برخوردار بود.

قساوت مافوق تصور

برنامه سرکوب عشایر در دوره رضاشاه با روش‌های ضدانسانی شگفتی توأم بود: پیترو آوری مؤلف کتاب تاریخ معاصر می‌نویسد: «داستان‌های هولناکی درباره افسرانی نقل می‌شود که خود را با سر بریدن لرها و کردها سرگرم می‌کردند».^(۱)

ویلیام داگلاس قاضی عالی‌رتبه و رئیس دیوان عالی آمریکا که دو بار در سالهای ۱۹۴۹ و ۱۹۵۰ به چند کشور آسیائی مسافرت نمود و یادداشتها و

۱ - آوری، پیترو، «تاریخ معاصر ایران، از تأسیس سلسله پهلوی تا کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲»، ترجمه محمد رفیعی مهرآبادی، ص ۶۲

خاطرات اين سفرها را در دو كتاب به نام هاي مالايا و سرزمين هاي عجيب با مردمانی مهربان در سال هاي ۱۹۵۱ در آمريکا به چاپ رسانيد... آنچه در زير می آيد، ترجمه فصلی از کتاب ويليام داگلاس است:

«...يکی از شرم آورترين فصل هاي تاريخ به وسيله یکی از کلنل هاي رضاشاه که در سراسر ايران به قصاب لر معروف شده بود به اجرا درآمد. در سال ۱۹۳۶ دولت تصميم به احداث جاده شوسه ای از طريق لرستان نمود. لرها با اين طرح به مخالفت برخاستند. بين قبائل و ارتش زد و خوردهائی درگرفت. گرفتاری هائی سراسر لرستان را فرا گرفت. یک ژنرال ارتش ايران در دره باريکی در چند مایلی جنوب خرم آباد که امروز با پلی سيمانی به همدیگر متصل می شود به وسيله چند لر مورد حمله قرار گرفت و کشته شد. لرها ابتدا به جانب شهر حرکت کرده و آن را اشغال و بعد قلعه "فلک الافلاک" را که با ستونهای محکم بر صخره ای عظيم با چندید دهلز که حدود ۲۰۰ فوت و يا بيشتر از وسط شهر ارتفاع دارد، تصرف کردند. آنها جسور و شادمان بودند. اکنون بر قلب لرستان تسلط يافته اند. طرح رضاشاه اين بود که قبائل را درهم فرو ريزد، رهبريت آنان را متلاشی و افراد قبیله را دوباره در سرزمینی که به شدت آسیب دیده بود اسکان دهد. یک کلنل جوان را از تهران به خرم آباد گسيل داد و حلقه محاصره نواحی اطراف را تنگ تر کرد. تدارکات و نیروهای امدادی برای ساکنين قلعه قطع گردید. مراحل فشار اختناق شروع شد. بعد از حدود یک ماه قلعه به تسخير درآمد، رهبران لر که تعدادشان هشتاد نفر بود همگی اعدام شدند. افسری به من گفت "ما آنان را سه روز روی چوبه دار نگه داشتيم، ما می خواستيم مطمئن شويم که اين کارها بر روی لرها تأثير می گذارد".

بقیه ماجرا در رابطه با پيرمردی که حدوداً هشتاد ساله بود اتفاق افتاد. من او را در لرستان، در وزش بادهای، در کلبه ای که دیوارها و سقف آن را شاخه های بلوط پوشانده بود و تنها از یک سمت باز می شد، ملاقات کردم. ... در خستگی اش، در چهره نگراناش، نگاه پدرانیهی بود. در سیمای او وجاهت

بود و در صدایش غرور. از ورود بی‌هنگام خود شرمگین و دست‌پاچه شدم. دوربینم را بستم و خواهش کردم اگر می‌توانم اجازه ورود به کلبه آنان را داشته باشم. پیرمرد بلند شد و با وقار، با دستش مرا دعوت کرد تا در کنار او بر روی فرشش بنشینم. ... پیرمرد از همه چیز سخن می‌گفت. لحظه سکوت فرا رسید. بالاخره آن سکوت را درهم شکستم تا از بدبختی‌یی که از آن چیزی گفته بود سئوالی بپرسم. ... پرسیدم از امیراحمدی چه خبر؟ به حالت تمسخر به من نگاه کرد و سرش را تکان داد. واقعیت ماجرا به آرامی روشن شد، با او پیمان بستم و عهد کردم که هرگز هویت او را آشکار نخواهم کرد. بالاخره زمزمه‌یی بر لبانش جاری شد که:

”ما در فاصله نه چندان دور از همین جا چادر زده بودیم. بیست تا چادر بود و ما هم بیش از صد نفر بودیم. چندین هزار بزرگو سفند و صدها گاو و ده‌ها اسب داشتیم. تعدادی از جوانان ما که همراه خان در قلعه بودند همه کشته شدند. خوانین ما اعدام شدند. ارتش پیروز شد. نبرد مقاومت به پایان رسید. جاده‌یی که رضاشاه می‌خواست بسازد اکنون در حال ساخته شدن است. چند روز بعد، غباری از گرد و خاک سراسر دشت را فرا گرفت. سوارکاران چهار نعل می‌تاختند. همین که نزدیک‌تر شدند قشون ارتش را دیدم. کلنلی فرمانده آنان بود. آنها درست به سمت ما می‌آمدند. کلنل فرمان‌ها را صادر می‌کرد. سربازان از اسب‌ها پیاده شدند و شروع به تیراندازی کردند. کودکان در گهواره‌ها و تعدادی هم در چادرهایمان بودند. سربازان هفت تیرهایشان را روی سر چند بچه گذاشتند و مغز آنان را متلاشی کردند. فریاد و فغان از همه چادرها برخاسته بود، ... به نمک این خانه قسم می‌خورم که این‌ها عین حقیقت است:

کلنل فرمان داد تا چند جوانان را اسیر کنند. در همین زمان آتشی از دغال و هیزم برافروخت. من به‌فوریت دریافتم که می‌خواهد چکار بکند. او ورقه آهن بزرگی داشت (ورقه‌ای با حدود هشت اینچ درازا، شش اینچ پهنا و یک چهارم اینچ ضخامت). این ورقه را به حدی داغ کرد تا قرمز شد. او به افرادش

دستور داد كه يكي از لرها را بياورند. دو سرباز هر کدام يك سمت اسير را نگه مي داشتند. سرباز سوم با شمشيري پشت سر اسير قرار مي گرفت. كلنل فرمان مي داد. سرباز شمشيردار، شمشير مي زد. آن گاه كه گردن اسير قطع مي شد، كلنل فرياد مي زد "بدو" - كله بر روي خاك مي افتاد. كلنل ورقه داغ شده را بر روي گردن بريده اسير مي گذاشت. مرد بي سر گام هائي بر مي داشت و بر زمين فرو مي غلطيد. كلنل فرياد مي زد: "بلندتر از اين بياوريد تا بتواند بهتر از اين بدود". لرها يكي پس از ديگري بي سر مي شدند. دوباره و دوباره ورقه آهن گذاخته بر روي گردن بريده يي قرار مي گرفت. يك بار كه كلنل ورقه آهن را دير گذاشت، خون به اندازه پنج فوت در هوا فوران كرد.^(۱)



قمرالملوك وزيري (۱۲۸۴ - ۱۳۳۸):
هنرم را بنده زور و زر و خيانت نكردم.

نمونه ديگر كندن گوش دختران بي پناه لرستان است. قمرالملوك وزيري^(۲) (۱۲۸۴ - ۱۳۳۸) خاطره را براي ملوك ضرابي كه خود از خوانندگان معاصر وي بوده، تعريف مي كند. ملوك ضرابي مي گويد: «قمر براي تعريف مي كرد: اميراحمدي اميرلشگر غرب كه از افسران رضاخان بود موقعي كه لرستان را فتح كرد، من و مرتضي خان را به خانه اش دعوت كرد و تمام درباريان و بزرگان وقت را. پس از آن كه خواندم و گل به سرم ريختند اميرلشگر مرا خواند،

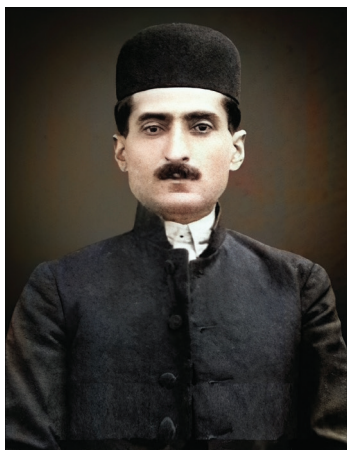
۱ - Douglas, William O. 1951, Strange Lands and Friendly People, New York: Harper & Brothers Publishers

۲ - قمرالملوك، متولد تاكستان، خواننده آوازي سنتي، از جمله «مرغ سحر» كه به انسان دوستي مشهور بود و درآمد كنسرتهاي خود را به مردم فقير مي بخشيد.

دستم را بوسید و پیش خود نشاند و رو کرد به پیشخدمت‌ها و گفت: بروید خورجینی را که از لرستان آورده‌ام، بیاورید. خورجین را که آوردند دست کرد و یک جفت گوشواره از آن در آورد و اولی را گوش من کرد و دومی را نتوانست و آن را در دست من گذاشت. موقعی که آمدم نشستم دیدم تکه‌ای سیاه و نرم به انتهای گوشواره آویزان است. فهمیدم آن را از غارت آورده‌اند و قسمتی از نرمه گوش به آن آویزان است. فوراً آن یکی را هم درآوردم و همان شبانه آن را بردم پیش حاج ابوالحسن لاله، جواهرفروش، چهارراه استانبول، و قیمت آن را بخشیدم ...

مدتی گذشت یک شب منزل تیمورتاش [وزیر دربار وقت] مرا دعوت کردند که تمام رجال ایران بودند هرکسی چشم روشنی آورده بود. پس از این که شام خوردند و من خواندم و خوشی‌ها گذشت، خواستار شدند که هدیه‌ها را باز کنند و نشان دهند. گفتند بزرگ‌ترین هدیه‌یی که امشب آورده‌اند یک جفت گوشواره زمرد آنتیک است که قیمتش چهل هزار تومان است. من دیدم از نظر خیلی شبیه آن گوشواره است. با وجودی که حالت انزجار به من دست داده بود کنجکاو شدم. پس از پرس و جو فهمیدم که این هدیه از طرف یکی از بستگان تیمورتاش اهدا شده است. پرسیدم، گفت این را از ابوالحسن لاله به مبلغ چهل هزار تومان خریده‌ام.^(۱)

اعدام علی‌مردان خان - در عملیات سرکوب لرستان، علی‌مردان خان دستگیر شد و مدتی در زندان قصر در اسارت بود. تا این که به دستور رضاشاه در همان زندان اعدام شد. او از شخصیت‌ها محبوب مردم لرستان و از فاتحان تهران در انقلاب مشروطه بود. کسانی که در زندان قصر شاهد آخرین روز حیات او بوده‌اند، می‌گویند: روزی که می‌خواستند علی‌مردان خان را برای اعدام ببرند، او مثل این که هیچ اتفاق مهمی نیفتاده باشد، اسباب و اثاثیه که می‌بایستی به اشخاص داده شود، همه را با کمال آرامش جمع‌آوری کرد و پشت کتاب‌هایش را به اسم هرکسی که می‌خواست



علی مردان بختیاری
زاده چنارود فریدن (۱۲۷۱)
اعدام در زندان قصر (۱۳۱۳)

یادگاری بدهد، نوشت. مطابق عادت روزانه با کمال خرسندی ناشتای خود را صرف کرده بهترین لباس‌های خود را پوشیده عصایش را برداشته گفت: بفرمایید من حاضرم. از اولین اشخاصی که خداحافظی کرد زندانیان بیمار بود. در راه از مشاهده گریه کردن چند نفر از همراهانش که برای اعدام می‌بردند، خشمناک شده گفته بود: این ننه من غریم بازی‌ها را کنار بگذارید. با گریه و زاری آبرویمان را نبرید. اگر ما هم موفق می‌شدیم همین معامله را با آنها می‌کردیم. می‌گفتند تمام زندانیان از قتل این مرد رشید متأثر شده و گریه می‌کردند.

علی مردان خان، ده‌ها سال پس از جان باختن قهرمانانه‌اش، در قلب و ضمیر مردم لرستان و در وجدان مبارزاتی آنها زنده است و هنوز برای «شیر علی مردان» ترانه می‌خوانند.

رضاشاه زمانی که از قزاقان مزدور محمدعلی شاه بود، فعالانه در سرکوب جنبش مشروطه شرکت داشت. وقتی که لره‌ای مشروطه خواه دوشادوش مجاهدان آذربایجان و گیلان با استبداد مبارزه می‌کردند و در پی آزادسازی تهران بودند، رضاخان همان قزاق مسلسل به دستی است که در حال کشتار مشروطه‌خواهان است. پس از پیروزی انقلاب مشروطه رضاخان از سرداران مشروطه و فاتحان تهران کینه شدیدی به دل داشت. این کینه‌ها یکی از عواملی است که در شدت عمل نشان دادن نسبت به مردم این مناطق اثر گذاشت.

سرکوب عشایر لر ساکن خوزستان هم از بخشی از عملیات سرکوبگرانه

رضاشاه بود. نبردهای یک شیرزن قهرمان لر بنام قدم خیر هنوز سوژه ترانه‌سراهای نواحی جنوبی کشور است.

سرهنک ابوالفتح اوژن بختیاری مؤلف کتاب تاریخ بختیاری می‌نویسد: «قبل از ورود سردار اسعد به تهران بی بی مریم خواهر او هم با عده‌ای تفنگچی بختیاری در تهران بوده است و در یکی از خانه‌های پدری حسین ثقفی منزل نموده است و به مجردی که می‌شنود سردار اسعد رو به تهران می‌آید آن زن هم پشت بام خانه را سنگربندی می‌کند و با عده‌ای سوار بختیاری که در اختیار داشته است. با قزاق‌ها مشغول جنگ می‌شود و شخصاً هم تیراندازی می‌کرده است. نیروهای انگلیسی و مزدوران رضاخان به منزل سردار مریم بختیاری حمله کردند و این بزرگ زن بختیاری را مورد اذیت و آزار و اهانت قرار دادند».^(۱)



سردار مریم بختیاری (۱۲۵۳ - ۱۳۱۶)، از مبارزان انقلاب مشروطه
مادر علی‌مردان خان

۱- اوژن بختیاری، ابوالفتح، «تاریخ بختیاری»، ص ۲۱۹



ايل قشقايي در دوران رضاشاه

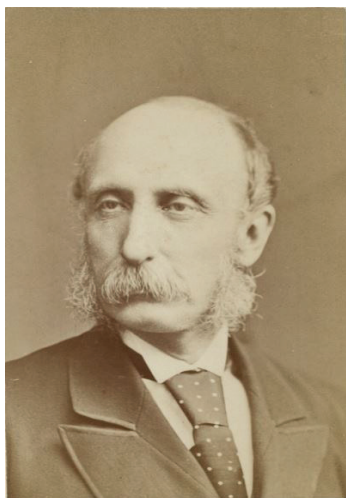
قشقايي‌ها

سال ۱۳۰۸ خورشیدی سالی بدشگون برای عشایر ایرانی بود. سرکوب و کشتار رضاشاهی شامل عشایر قشقایی هم شد و به تبعید سران آنها منجر شد. رضاشاه زمین‌های متعلق به قشقایی‌ها را در فارس از آنها گرفت و به‌جای آن یک ریگزار برهوت در خاش به آنها داد.

بلوچ ها

مرزنشینان محروم استان سیستان و بلوچستان هم از سرکوب و تعدی رضاشاه در امان نماندند و خاطرات خونینی از آن روزگار در حافظه تاریخی خود دارند. در اواخر دوره قاجاریه و اوایل سلطنت رضاشاه، قدرت های استعماری به این بخش چشم طمع دوخته بودند. انگلستان با آگاهی از ضعف مفرط دولت مرکزی، تلاش می کرد در زمان تعیین خطوط مرزی، نواحی راهبردی شرق بلوچستان را از ایران جدا کند.

گلد اسمیت، یک ژنرال انگلیسی که برای ترسیم خطوط مرزی استعماری و جدایی استان سیستان و بلوچستان از ایران، اقدامات فراوانی انجام داد. تنها مانعی که در برابر تلاش های ویرانگر گلد اسمیت نسبت به اراضی شرقی ایران وجود داشت، حضور قدرتمند عشایر بلوچ بود که به هیچ وجه حاضر به پذیرش خطوط مرزی گلد اسمیت نشدند. شرح برخی وقایع آن دوره در پوشه ۱۷ مستندات مرکز اسناد و دیپلماسی وزارت امور خارجه در سال ۱۲۸۷ هجری قمری ثبت شده است. این اسناد نشان می دهد که اگر شجاعت و میهن دوستی عشایر بلوچ نبود، بخش های بسیار بیشتری از خاک بلوچستان از ایران جدا می شد.



سرلشگر فردریک جان گلد اسمیت
(۱۸۱۸ - ۱۹۰۸)

طراح قرارداد موسوم به گلد اسمیت که منجر به
جدایی بخشی از بلوچستان از ایران شد

وقتی رضاشاه قدرت را قبضه کرد، بر اساس یک سیاست ضد مردمی و خائنانه، در فاصله سالهای ۱۳۰۷ تا ۱۳۱۷ دست اندرکار جنگ و کشتار در بلوچستان شد و حافظان مرزهای شرقی ایران و عشایر

بلوچ را سرکوب کرد. یکی از جنايت‌های مشهور رضا شاه در بلوچستان مسموم کردن چاه‌های آب بلوچستان در آن جنگ‌ها بود. فتح‌الله نوری اسفندياری، وزيرمختار ايران در لهستان و واشنگتن در کتاب «رضاشاه در گذرگاه تاريخ» به نقل از روزنامه ديلي ميل انگلستان نوشته است: «رضاخان برای سرکوب عشایر بلوچستان که مخالف او بودند بسیاری از چاه‌های آب بلوچستان را مسموم کرد.» یکی دیگر از شیوه‌های رضاشاه، گروگان‌گیری سران عشایر بلوچ و یا فرزندان و اعضاء خانواده آنها و تبعیدشان به مناطق دوردست بود. اگر گروگان، فرد مهم و صاحب‌نامی بود او را به تهران یا اصفهان برده به حالت تبعید نگه می‌داشت. تعدادی از بلوچ‌های به گروگان گرفته شده بعد از اخراج رضاشاه از ایران آزاد شدند. گروگان‌های بلوچی که رضاشاه در تهران و اصفهان و در بازداشت خانگی نگه داشته بود، جزو آخرین گروه‌های تبعیدی بودند که بعد از شهریور ۱۳۲۰ و اخراج رضاشاه از ایران، آزاد شدند. علت این تأخیر، مخالفت امیرحسین خزیمه علم فرماندار کل سیستان و بلوچستان بود. او می‌خواست به این وسیله خوش‌خدمتی خود نسبت به شاه جدید را ابراز کند.



گروهی از مردم بلوچ در دوران رضا شاه



مرز نشینان محروم بلوچ در دوران رضاشاه

کردستان

کشتار مردم کرد یکی دیگر از سیاه‌ترین برگ‌های تاریخ دیکتاتوری رضاشاه و پسرش محمدرضاست، جنایتی که البته خمینی هم آن را تکرار کرد.



عکس نقاشی شده از مقاومت مردم کردستان در مقابل حملات قشون رضاشاه در دهه ۱۳۰۰



ژنرال باراتف فرمانده قوای اشغالگر روس
در ايران در جنگ جهاني اول
که رضاخان را تحت امر خود داشت

بعد از اشغال ايران توسط نيروهای
تزاری روس در جنگ جهاني اول،
رضاخان قزاق تحت امر ژنرال نيکلای
باراتف به همدان تاخت و بعد از
همدان به کرمانشاه رفت و ردی از
خون پشت سر خود بجای گذاشت.
پيامدهای خونين اين جنایت تا
سنندج هم امتداد يافت. کرمانشاه
و سنندج از مناطق فعال در جنبش
مشروطه بودند و شماری از رزمندگان
اين مناطق به تبريز رفته و به ستارخان
پيوسته بودند. رضا شاه بعد از شکست
انقلاب مشروطه، از مردم آن دیار هم
مانند ديگر ايرانيان مشروطه خواه،
انتقام گرفت.

جنوب کشور

خبرگزاری رویتر از شورش کشاورزان عرب در ناحیه قصبه واقع در آبادان
در ۱۸ دی ۱۳۰۶ در اعتراض به «دو برابر شدن مالیاتها» گزارش می نماید
که منجر به کشته شدن «شصت نفر از شورشیان» شد.^(۱)
شهرهای مختلف مناطق جنوبی ايران از بوشهر و برازجان تا بندرعباس و
کازرون همه از سرکوبگری های رضا شاه زخمی شدند. رضا شاه بسیاری از
فرزندان مردم اين شهرها را به شهادت رساند و بسیاری از آنها را در تنگنا
و سختی محصور کرد. شماری را هم مجبور کرد که راه تبعید را در پيش

۱- مورنینگ پست، ۱۹ ژانويه ۱۹۲۸

بگیرند و دور از شهر و موطن خود با در محنت و محرومیت بسیار چشم از جهان فرو بستند.

میرزا محمد برازجانی و ناصر دیوان کازرونی از جمله قهرمانان نواحی جنوب کشور بودند. مرزبانانی شجاع و میهن پرست که گسترده ترین مرزهای آبی ایران را در برابر نیروهای استعماری انگلستان حفظ کردند، اما آماج حملات رضاشاه قرار گرفتند.



میرزا محمد برازجانی (۱۲۵۶ - ۱۳۰۸)



ناصر دیوان کازرونی (۱۲۵۳ - ۱۳۲۱)

طبق جدولی که فصل نامه پژوهش های تاریخی دانشگاه اصفهان در ۶ شهریور ۱۳۹۸ منتشر کرد، رضاشاه از سال ۱۳۰۳ تا سال ۱۳۲۰ دست اندر کار تبعید ایرانیان از هر ملیتی در سراسر ایران بوده است.

سرکوب قیام ترکمن ها

در سال های سده ۲۰ بین ۱۸۰ تا ۲۰۰ هزار نفر در ترکمن صحرا می زیستند. رضاخان در فاصله بین سالهای ۱۲۸۱ تا ۱۲۸۴ با درجه معین نایی به

خراسان اعزام شد تا در سرکوب شورش ترکمن‌ها شرکت کند. به‌خاطر ارتکاب همین مأموريت کثيف رضاخان ارتقاء درجه پيدا کرد و به نايبي رسيد.

مردم ترکمن صحرا، در سال ۱۹۱۶ ميلادی به قيمت تقديم خون‌های بسيار از اشغال اين منطقه به دست نيروهای تزاری جلوگيري کردند. اگر دفاع دلاورانه ترکمن‌ها نبود، هيچ نيروی دولتي در کار نبود که از ضميمه کردن کامل ترکمن صحرا به خاک روسيه تزاری جلوگيري کند. اما پاسخ رضا شاه به آن‌ها سرکوب و کشتار بود.

رضاخان در زمانی که در حال تدارک انتقال سلطنت به خاندان خودش بود، نیازمند کسب پیروزی نظامی بود تا پشتوانه او در تغيير آرايش سياسی باشد. ترکمن صحرا، هدف خوبی برای مطامع شاه از راه رسیده بود. او با بوق و کرنای بسيار، سرکوب مردم ترکمن را تحت عنوان مهار غائله ترکمن‌ها پيش برد. او تا بمباران ترکمن‌ها به کمک هواپيماهای يونکرز آلمانی هم پيش رفت. آنایف، مؤلف کتاب «جنبش رهایی‌بخش ترکمن‌های ایران»^(۱) وقایع قیام ترکمن‌های ایران در فاصله سال‌های ۱۹۱۷ تا ۱۹۲۵ و عملیات سرکوبگرانه قوای رضاخان در این منطقه را به اختصار شرح داده است. این قیام‌ها هم‌زمان با قیام میرزا کوچک‌خان در گیلان و قیام خیابانی در تبریز بود. آن‌ها اندیشه آزادی و رهایی را به میان توده‌های زحمتکش استرآباد و مازندران بردند. قیام‌کنندگان ترکمن در ۲۰ مه ۱۹۲۴^(۲) کنگره خودمختاری ترکمن‌های ایران را برگزار کردند. این کنگره جریان‌های رقيب ترکمن را با هم متحد کرد و یک جمهوری تأسیس کرد. از آن‌پس دامنه و شدت قیام مردم این منطقه علیه دولت مرکزی بالا گرفت. این قیام‌ها،

۱- خ. آتایف، «جنبش رهایی‌بخش ترکمن‌های ایران (قیام سال‌های ۱۹۱۷ - ۱۹۲۵)، ترجمه سعید، فرهنگستان علوم جمهوری شوروی سوسیالیستی ترکمنستان، تاريخ انتشار ترجمه فارسی: مهر ۱۳۶۶

۲- ۳۰-۳۱ دی‌ماه ۱۳۰۳

اعتراض اهالی ستمزده و تحت استثمار ترکمن صحرا به افزایش مالیات‌ها و خراج‌های گوناگون بود که از سوی دولت تحمیل می‌شد و نیز پاسخ آن‌ها به برنامه دولت مرکزی برای خلع سلاح مردم و انباشتن این منطقه از مأموران حکومتی. کتاب یادشده از جمله گزارش می‌کند:

«در ۱۵ اکتبر ۱۹۲۵ دو هواپیما بر فراز گومیش‌تپه و روستای صالح پرواز کردند و این روستا را به گلوله بستند. ... وقتی که ترکمن‌ها عقب‌نشستند ... قوای دولتی هشت تن از شرکت‌کنندگان در قیام را زنده زنده در آن‌جا سوزاندند».^(۱)

«قوای (رضاخان) در پی اشغال گومیش‌تپه در خانه‌های گریختگان منزل کردند. آنها با ترکمن‌های باقیمانده چون اشغالگران رفتار می‌کردند، غارتشان می‌کردند، ستم روا می‌داشتند و کتکشان می‌زدند».^(۲)

«در ۳۱ ژوئیه ۱۹۲۵ هفتاد و پنج تن از سازمان‌گران قیام ترکمن‌ها را در تهران اعدام کردند. دادگاه نظامی صحرایی در محل عملیات نظامی نیز بیداد می‌کرد. در آن‌جا ۶۵ تن از شرکت‌کنندگان فعال قیام که گرفتار شده بودند اعدام شدند. چندی پیش از آن مقامات در بسیاری از دیگر مناطق شمال خاوری ایران دست به بازداشت و اعدام زدند. ...».^(۳)

بهار در بخشی از کتاب خود با عنوان «وحشی‌گری عجیب» می‌نویسد: «پس از آرام ساختن شهر بجنورد، فرمانده لشکر خراسان به آن ولایت رفت و مردم‌کشی‌های مشهور به نام ترکمان و طاغی که قلم از ذکر طریقه و طرز آن‌ها شرم دارد، رخ داد. در اخباری که نوشته شده بود ۶۰ نفر در محل اعدام کردند، غیر از این واقعه است. و نظیر این کشتار باز هم در آن ولایت تیره بخت اتفاق افتاد».^(۴)

۱- همان، ص ۶۸

۲- همان، ص ۷۰

۳- همان، ص ۶۳

۴- محمدتقی بهار (ملک‌الشعرا)، تاریخ احزاب سیاسی ایران، ج ۱، ص ۲۳۸



مردم ترکمن، نواحی شمال شرق ایران، ۱۳۰۴-۱۳۲۰

تبعیدیان ایلات و عشایر در دوره پهلوی اول

تاریخ (شمسی)	تعداد تبعیدی	وضعیت تبعیدی	علت تبعید	زادگاه تبعیدی	تبعیدگاه
۱۳۰۳	چندین	قومی: ترکمن	نامشی	مازندران	گرگان
۱۳۰۴	۱	خان	عدم صلاحیت اقامت در سرحد	استرآباد	تهران
۱۳۰۵	چندین	قومی: کرد	نامشی	ترکیه	آذربایجان غربی
۱۳۰۸	چندین	خان لر	اسکان اجباری	لرستان	تهران
۱۳۰۸	چندین	قومی: لر	اسکان اجباری	لرستان	خراسان
۱۳۰۸	چندین	قومی: لر	اسکان اجباری	لرستان	قم
۱۳۰۸	چندین	قومی: لر	اسکان اجباری	لرستان	ورامین
۱۳۰۸	چندین	قومی: لر	اسکان اجباری	لرستان	ساوه
۱۳۰۸	چندین	قومی: لر	اسکان اجباری	لرستان	زنند
۱۳۰۸	چندین	قومی: لر	اسکان اجباری	لرستان	کاشان

۹۸. پژوهش‌های تاریخی، سال پنجاه و پنجم، دوره جدید، سال یازدهم، شماره سوم (پایه ۴۳)، پاییز ۱۳۹۸

تاریخ (شمسی)	تعداد تبعیدی	وضعیت تبعیدی	علت تبعید	زادگاه تبعیدی	تبعیدگاه
۱۳۰۸	چندین	قومی: لر	اسکان اجباری	لرستان	قزوین
۱۳۰۸	۱	خان بلوچ	شورش	بلوچستان	تهران
۱۳۰۸	چندین	قومی: بلوچ	اسکان اجباری	بلوچستان	مشهد
۱۳۰۸	۱	خان	نامشی	بختیاری	قم
۱۳۰۹	چند	قومی: لر	اسکان اجباری	لرستان	مازندران
۱۳۰۹	۱	خان	اسکان اجباری	لرستان	خوزستان
۱۳۰۹	۱	خان: لر	اسکان اجباری	بیراجمد	تهران
۱۳۰۹	چند	قومی: کرد	نامشی	کردستان	آذربایجان غربی
۱۳۰۹	۱	طایفه بیرانوند	نامشی	خرم‌آباد	یزد
۱۳۱۰	۱	خان قشقایی	شورش	فارس	اروپا
۱۳۱۰	۲	خان بلوچ	شورش	بلوچستان	شیراز
۱۳۱۱	چندین	قومی: لر	اسکان اجباری	بیراجمد	تلخسرو
۱۳۱۱	۳۸	قومی: بلوچ	اسکان اجباری	بلوچستان	تهران
۱۳۱۱	۱	خان: کرد	نامشی	کردستان	تهران
۱۳۱۲	۱	خان	نیردختن بهره مالکانه	ایران	کشور عراق
۱۳۱۲	چندین	سران ایل	نامشی	فارس	
۱۳۱۳	چندین	عشایر	اسکان اجباری	دشت مغان	آستارا
۱۳۱۳	چندین	کارگر	نامشی	زنجان	میانه
۱۳۱۳	۱	خان	نیردختن بهره مالکانه	اصفهان	انارک
۱۳۱۴	چندین	طایفه بربری	تبلیغ علیه اتحاد البسه	مشهد	خارج از مشهد
۱۳۱۴	چندین	روسی ایل	عدم صلاحیت اقامت در سرحد	مناطق سرحدی	مشهد
۱۳۱۴	۲	قومی: بلوچ	نامشی	بلوچستان	مشهد
۱۳۱۴	چندین	طاهرزائی	نامشی		
۱۳۱۴	چندین	رجبت	نامشی	زنجان	مینودره
۱۳۱۵	چندین	قومی: کرد گلباغی	اسکان اجباری	کردستان	همدان
۱۳۱۵	۱		نامشی	چهرم	
۱۳۱۶	چندین	قومی: ترکمن	عدم صلاحیت اقامت در سرحد	گرگان	ورامین
۱۳۱۷	۱	قومی: قشقایی	اسکان اجباری		
۱۳۱۷	چند	قومی: کرد گلباغی	اسکان اجباری	کردستان	ناتین
۱۳۱۷	چندین	قومی: کرد گلباغی	اسکان اجباری	کردستان	کاشان
۱۳۱۷	چندین	قومی: کرد گلباغی	اسکان اجباری	کردستان	یزد
۱۳۱۷	چندین	قومی: کرد گلباغی	اسکان اجباری	کردستان	اصفهان
۱۳۱۷	چندین	قومی: کرد گلباغی	اسکان اجباری	کردستان	ناتین
۱۳۱۷	چندین	قومی: کرد گلباغی	اسکان اجباری	کردستان	سیزوار
۱۳۱۷	چندین	عشایر	شورش	مسندی	خارج از مسندی
۱۳۱۷	۳	نامشخص	نامشی	یزد	زنجان
۱۳۱۸	۱	قومی: کرد گلباغی	اسکان اجباری	کردستان	کاشان

تاريخ (شمسی)	تعداد تبعیدی	وضعیت تبعیدی	علت تبعید	زادگاه تبعیدی	تبعیدگاه
۱۳۱۸	۱	رتیس ایل	اسکان اجباری	فارس	تهران
۱۳۱۸	چند	خوانین (بهارلو)	ناامنی	فارس	خراسان
۱۳۱۹	چندین	قومی: کرد	اسکان اجباری	کردستان	فارس
۱۳۱۹	چندین	قومی: بلوچ	اسکان اجباری	بلوچستان	اصفهان، شیراز
۱۳۱۹	چندین	قومی: کرد گلباغی	اسکان اجباری	کردستان	کاشان
۱۳۱۹	چندین	قومی: کرد گلباغی	اسکان اجباری	کاشان	سیروار
۱۳۱۹	چندین	قومی: کرد گلباغی	اسکان اجباری	اصفهان	سیروار
۱۳۱۹	۷۳	قومی: بلوچ	اسکان اجباری	بلوچستان	اصفهان
۱۳۱۹	چندین	قومی: کرد	ناامنی	پاوه	فارس
۱۳۲۰	چندین	قومی: کرد	ناامنی	تهران	شیراز
۱۳۲۰	۱	خان	نیرداختن بهره مالکانه	ممسنی	خارج از ممسنی

مأخذ: فصل نامه پژوهش‌های تاریخی دانشگاه اصفهان، ۶ شهریور ۱۳۹۸

۴
فصل

تاراج نفت ایران

خاک تبار ایران زمین، ذخائر بسیاری در سینه دارد. نفت اما، بی شک مهم‌ترین آن گنج‌هاست. دریای نفت، عبارت آشنایی است که ایرانیان از کودکی بارها و بارها آن را می‌شنوند و در باره خاک نفت خیز سرزمینشان بسیار خوانده و نوشته و سخن گفته‌اند. به خصوص درباره این درد مشترک گفتگو می‌کنند که دریایی از نفت زیر پای خود دارند؛ اما از آن بی‌نصیب‌اند. چنگ اندازی شاه و شیخ بر منابع نفتی و به کارگیری درآمد فروش آن برای تأمین هزینه‌های سرکوب جامعه یکی از دردناک‌ترین روندهای سیاسی و اقتصادی تاریخ معاصر است. واقعیتی که با بزرگ‌ترین تحولات سیاسی ایران گره خورده است. تحلیل اقتصاد سیاسی دوران پس از کشف نفت در ایران گواهی می‌کند که منحنی درآمد نفت با منحنی تکوین دولت مطلقه در اساس هماهنگ بوده است.



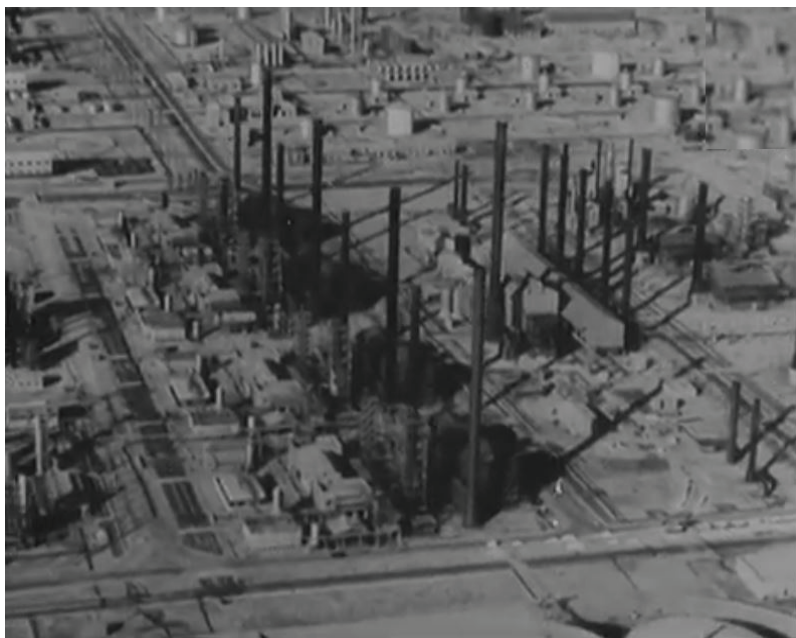
صنعت نفت ايران تحت كنترل شركت نفت انگليس - ايران در سال‌هاي حكومت رضاشاه

در سال ۱۲۵۱ خورشیدی مطابق با ۱۸۷۲ میلادی، ناصرالدین شاه با یک تاجر انگلیسی آلمانی تبار بنام بارون ژولیوس دو رويتر، قراردادی امضاء کرد که به موجب آن اختیار تمام معادن ایران از جمله نفت به تاجر مزبور داده شد:

«دولت علیه ایران به حکم امتیازنامه و قرارنامه حاضر به اصحاب این امتیاز حق مخصوص و امتیاز انحصاری و قطعی می‌دهد که در مدت طول این امتیاز در تمام ممالک ایران معادن ذغال سنگ و آهن و مس و سرب و پترول (نفت) و غیره را و هر معدن دیگر که ایشان مناسب بدانند کار بکنند و از آن تمتع بردارند». ^(۱) اعطای این امتیاز را لرد کرزن «تسلیم کامل و

۱ - این امتیاز نامه شامل حق انحصاری ساختن راه آهن و تراموا و انحصار ساختن کانال و قنات و هرگونه تأسیسات آبیاری و حق رجحان بانک ملی و هرگونه تأسیسات ساختن جاده و خطوط تلگرافی و کارخانه‌ها و کارهای عمومی و اجاره ۲۵ ساله گمرکات کشور و ... نیز می‌شد!

خارق العاده کلیه منابع صنعتی کشور به بیگانان ... که حتی شاید خواب آن را هم کسی نمی‌دید»^(۱) توصیف کرد.



مناطق نفتی آبادان - سال ۱۳۳۰

آن قرارداد با مخالفت مردم و به‌خصوص اعتراض شدید روسیه تزاری مواجه شد و پس از مدتی منتهی شد.

وزیرمختار انگلیس در تهران، سر آرتور هاردینگ در کتاب خود با عنوان «یک دیپلمات در شرق» می‌نویسد: مظفرالدین شاه از لحاظ فکر کودک سالخورده‌یی بیش نبود و از لحاظ استقامت مزاج نحیف و ناتوان شده بود. ۲۹ سال بعد در روز ۵ خرداد سال ۱۲۸۷ خورشیدی، اولین چاه نفت ایران

۱- فاتح، مصطفی، «۵۰ سال نفت ایران»، ۱۳۳۵، ص ۲۴۶ به نقل از کتاب «ایران و مسأله ایران» نوشته لرد کرزن ص ۴۸۰



مسجد سلیمان، ۵ خرداد ۱۲۸۷ اولین چاهی که به نفت رسید



مسجد سلیمان در دوره حکومت رضاشاه



ویلیام ناکس دارسی، تاجر انگلیسی (۱۸۴۹ - ۱۹۱۷)
که در سال ۱۲۸۰ امتیاز نفت ایران را از مظفرالدین شاه گرفت

در مسجد سلیمان به بهره‌برداری رسید. در کشف این چاه و استخراج نفت آن مردم ایران دخالتی نداشتند و مظفرالدین شاه در سال ۱۲۸۰ خورشیدی امتیاز آن را برای ۶۰ سال به یک انگلیسی به نام ویلیام ناکس دارسی داده بود. دارسی متعهد شد به محض تشکیل شرکتی برای استخراج نفت مبلغ ۲۰ هزار لییره وجه نقد به ایران بپردازد.

هم‌چنین می‌بایست بخشی از سهام شرکت را که ارزش آن معادل ۲۰ هزار لییره باشد در اختیار ایران قرار دهد. اما عنصر اصلی قرارداد مزبور این بود که سهم ایران ۱۶ درصد از سود خالص شرکت نفت بود که می‌بایست سالانه پرداخت شود.



مظفرالدین شاه (۱۲۳۲ - ۱۲۸۵)، پنجمین شاه قاجار که به مدت ده سال تا ۱۲۸۵ سلطنت کرد

در سال ۱۲۹۳ شمسی (۱۹۱۴ میلادی) دولت انگلستان به جای داری طرف حساب ایران شد. چنان که مورخان انگلیسی توضیح داده اند، «این کار، از بنیاد ماهیت شرکت را تغییر داد و آن را با فعالیت های دولت بریتانیا یکی گردانید».^(۱) این جا به جایی که با شروع جنگ جهانی اول هم زمان بود، بخش مهمی از تدابیر دولت انگلیس برای تأمین سوخت کشتی های جنگی بود.

توافق خیانت بار ۱۹۳۳

در سال های ۱۳۱۱-۱۳۱۲ (۱۹۳۲-۱۹۳۳) رضاشاه ژست دفاع از منافع ملی ایران در صنایع نفت جنوب را به خود گرفت. این دعوا از آن جا شروع

۱- فریر، رونالد مورخ شرکت نفتی بریتانیا، تاریخ ایران کمبریج، ج ۷ ص ۲۴۱

شد که در سال ۱۳۱۰ انگلیسی‌ها حق‌السهمی را که باید بابت نفت ایران به دولت ایران می‌پرداختند، به چهار برابر کم‌تر از اندازه توافق شده تنزل دادند. در سال ۱۳۱۱ (۱۹۳۱ میلادی) با عدول شرکت نفت انگلیس - ایران از پرداخت تعهدات خود، میزان درآمد نفتی ایران به پایین‌ترین خود از ۱۲۹۶ (۱۹۱۷ میلادی) رسید. در آن زمان حق‌الامتياز ایران در ازای ۶۴۴ هزار تن نفت تولیدی سالانه، حدود ۱۴۸ هزار پوند بود. این درآمد نرخ هر تن نفت در آن سال را به ۴.۶ شلینگ^(۱) رسانده بود. اما در سال ۱۳۱۱ حق‌الامتياز ایران بابت ۵.۷ میلیون تن نفت تولیدشده در آن سال فقط ۳۰۷ هزار پوند بود و نرخ هر تن را به یک شلینگ ساقط کرد.^(۲)

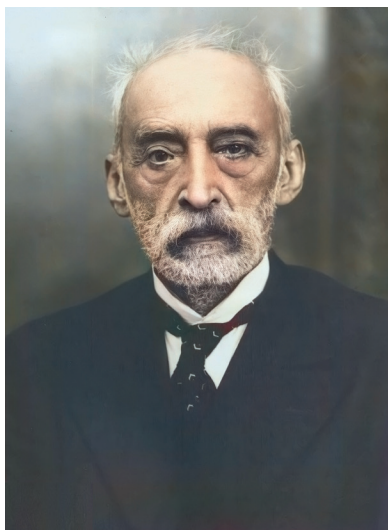
به دنبال آن، رضاشاه در واکنشی که ماهیت آن چه‌بسا در آن روز روشن نبود، قرارداد نفت را از بین برد. اما بعداً قرارداد دیگری امضا کرد که بدتر از قبلی بود. قرارداد مظفرالدین‌شاه تا سال ۱۹۶۱ تمام می‌شد. ولی قرارداد جدید رضاشاه تا ۱۹۹۳ طول می‌کشید. به علاوه کمپانی حق خرید زمین، ساختمان راه‌آهن، بندرها، ایجاد خطوط تلفن، تأسیس فرودگاه و ایستگاه رادیو را از شاه گرفت. پرداخت ۱۶٪ حق‌السهم از درآمد سالانه نیز که پایه قرارداد داری بود، حذف شد و به جای آن قرار شد در ازاء هر تن نفت فقط چهار شلینگ به دولت ایران بدهند. این تغییر، ضرر سیاسی و مالی بزرگی متوجه ایران کرد.

۱- شلینگ واحد پول قدیمی انگلیس است که از سال ۱۹۷۰ به بعد منسوخ شد. هر شلینگ معادل ۵٪ پوند است.

۲- این ارقام از گزارش‌های منبع پیش گفته در تاریخ ایران کمبریج استخراج شده است.

مقایسه قرارداد نفتی مظفرالدین شاه (دارسی) و قرارداد رضا شاه (کدمن)

معیار	قرارداد مظفرالدین شاه دارسی (۱۰۹۱)	قرارداد رضاشاه کدمن (۱۹۳۳)
محدوده فعالیت	سه چهارم خاک ایران به جز پنج استان شمالی تحت نفوذ روسیه (آذربایجان، گیلان، مازندران، استرآباد، خراسان)	مناطق تحت کنترل شرکت به ۲۰٪ مناطق اولیه محدود شده اما مناطق اصلی نفت خیز (مثل خوزستان) همچنان در دست انگلیس باقی ماند
مدت قرارداد	تا سال ۱۹۶۱	تا سال ۱۹۹۳ (افزایش ۳۲ سال به قرارداد قبلی)
سهم ایران	۱۶ درصد از سود خالص سالانه	کاهش درآمد ایران به ۴ شیلینگ به ازای هر تن نفت + ۲۰٪ از سود سهام شرکت (در مقایسه با قرارداد قبلی سهام ایران به ۱۰ الی ۱۵ درصد درآمد نفت تنزل یافت)
	برخورداری از سود حاصل از پالایش و توزیع نفت	محروریت از سود حاصل از پالایش و توزیع نفت
دستاوردها	ورود سرمایه و فناوری اولیه	پایین بودن نرخ فرآورده های نفتی در بازار داخلی (۲۵٪ برای دولت، ۱۰٪ برای مردم)
مالیات ها	شرکت نفت از پرداخت مالیات بر درآمد و مالیات های مشابه معاف نبود	معافیت شرکت نفت از مالیات و عوارض گمرکی
زبان های مالی	سهم اندک ایران	استمرار هدم شفافیت در حساب ها - حذف سهم ایران از سود خالص سالیانه - پایین بودن حقوق کارگران ایرانی در شرکت نفت - آلودگی زمین های کشاورزی و آب و هوا در مناطق نفتی بدون دریافت خسارت از انگلیس
زبان های سیاسی	هدم نظارت ایران بر حساب ها	تمدید طولانی مدت قرارداد - استمرار کنترل انگلیس بر منابع اصلی نفتی - از دست رفتن خودمختاری ایران در مدیریت نفت -
هزینه ها	هزینه های محدود برای دولت وقت	هزینه سنگین تأمین زیرساخت ها مانند جاده ها، خطوط راه آهن و بنادر برای حمل و نقل نفت - برخی هزینه های لجستیکی و انبارداری - هزینه نیروهای نظامی و امنیتی برای حفاظت از تأسیسات نفتی



مهدی قلی هدایت (مخبر السلطنه)
نخست وزیر رضاشاه در سال‌های ۱۲۰۶-۱۳۱۲

مهدی قلی هدایت (مخبر السلطنه)^(۱) نخست‌وزیر وقت، دربارهٔ اجرای آتش‌زدن پروندهٔ نفت و تجدید امتیاز دارسی می‌نویسد: «شاه دوسیه نفت را خواسته است، ظاهراً چند روز هم گذشته، شب ششم آذر (۱۳۱۱) تیمور تاش پروندهٔ نفت را به هیأت وزیران آورد. رضاشاه تشریف آوردند و متغیرانه فرمودند: دوسیه نفت چه شد؟ گفته شد حاضر است. زمستان است. بخاری می‌سوزد. دوسیه را برداشتند انداختند توی بخاری توی بخاری و فرمودند نمی‌روید تا امتیاز نفت را لغو کنید. تشریف بردند. نشستیم و امتیاز را لغو کردیم».^(۲)

دولت انگلیس در واکنش به لغو قرارداد، به‌جامعه ملل شکایت برد. این نهاد بین‌المللی حل و فصل دعوا را به مذاکرات و تفاهم طرفین احاله داد که یک قرارداد جدید را توافق کنند. در نتیجه، مذاکرات و رفت و آمدهایی شروع شد.

این در حالی بود که رضاشاه با آتش کشیدن پروندهٔ قراردادهای نفت هر

۱ - مخبر السلطنه که کتابی به نام «خاطرات و خطرات» تألیف کرده، از سرآمدان تبهکاری و خیانت در میان سیاستمداران دورهٔ پهلوی است. از جمله به‌عنوان والی آذربایجان نقش تعیین‌کننده در تبعید اجباری ستارخان و باقرخان به تهران داشت. سرکوب جنبش خیابانی و قتل او نیز بخشی از بیلان او در زمان والی‌گری مجددش در آذربایجان بود.

۲ - هدایت، مهدی قلی، «خاطرات و خطرات، توشه‌یی از تاریخ شش پادشاه و گوشه‌یی از دورهٔ زندگی من»، ۱۳۲۹، ص ۵۰۴



مصطفی فاتح، از مقام‌های شرکت نفت انگلیس و ایران در دوره رضاشاه، معاون این شرکت در سال‌های ۱۳۲۶ - ۱۳۳۰

گونه سندی را که می‌توانست در محاکم بین‌المللی مورد استناد ایران قرار گیرد، از بین برده بود.

مصطفی فاتح، معاون شرکت نفت انگلیس و ایران و نویسنده کتاب «۵۰ سال نفت ایران» درباره محتویات آن پرونده که رضاشاه به آتش انداخت توضیحات بیشتری دارد:

«در پرونده مزبور، همه نامه‌های مبادله‌شده بین وزیر دربار و شرکت نفت (موجود) بود. موقعی که نمایندگان دولت خواستند از آن استفاده کرده و بعضی از نامه‌های شرکت را برای تایید اظهارات خود در شورای جامعه ملل ارائه دهند، هیأت ایرانی ملاحظه کردند که اسناد مهمی را از دست داده‌اند».^(۱)

بعد از مدتی درحالی‌که مقامات ایران داشتند تلاش می‌کردند که شرکت نفت انگلیس را راضی به دادن امتیازهای بیشتری کنند، یک باره رضاشاه جلسیه‌یی با حضور مقامات دولت خودش و لرد کدمن و سایر مقامات شرکت نفت انگلیس برگزار کرد و همان جا پذیرفت که توافق جدیدی امضا شود که هم مدت توافق را تا ۳۲ سال دیگر تمدید می‌کرد. در ۹ اردیبهشت ۱۳۱۲ (۳۰ آوریل ۱۹۳۳) یک امتیازنامه جدید با انگلیسی‌ها به امضا رسید.

لرد کدمن، رئیس انگلیسی هیأت‌مدیره شرکت نفت در شرح خاطرات خود

۱- فاتح، مصطفی، «۵۰ سال نفت ایران»، ۱۳۳۵، ص ۲۹۷



لرد کدمن، رئیس انگلیسی هیات مدیره
شرکت نفت انگلیس و ایران در سال ۱۹۳۳

تصویر روشن تری درباره اقدام خائنانه رضاشاه ارائه می‌کند. وی ضمن درج شرحی مختصری از دیدار خود و هیات انگلیسی بار رضاشاه برای رفع اختلاف ایران و شرکت نفت می‌نویسد: «رضاشاه با نهایت مهربانی ما را پذیرفت و ... پس از استماع طرفین، حد وسط را گرفت و دستور داد که حق الامتیاز را به ۴ شلینگ در هر تن کاهش دهند».^(۱)

کدمن توضیح می‌دهد که به رضاشاه گفته بدون تمدید قرارداد، کار به انجام نخواهد رسید، «و بالاخره او قبول کرد».

این ملاقات پس از نقض تعهدات دولت انگلیس در قرارداد نفت صورت گرفت. با این حال رضاشاه که با مردم ایران زبانی جز گلوله و باتوم به کار نمی‌برد و حتی مقام‌های ارشد حکومت خود نظیر نخست‌وزیر یا رئیس ستاد ارتش خود را کتک می‌زد، در این ملاقات «نهایت مهربانی» را به فرستادگان انگلیس نشان می‌دهد. متقابلاً آنها پیام نوکرسفتی رضاشاه را در می‌یابند و طرفین با هم بر سر تنزل حق الامتیاز نفت ایران به وحدت می‌رسند. نتیجه این ملاقات کاهش حق الامتیاز ایران به هر تن ۴ شلینگ بود که ۲ شلینگ کمتر از پیشنهاد دولت ایران بود.

امتیازنامه جدید با قید «دو فوریت»، یعنی بدون بحث و بررسی، در تاریخ ۲۸ مه ۱۹۳۳ در مجلس به تصویب رسید. مجلس قرارداد جدید را با ۱۰۵ رأی موافق از مجموع ۱۱۳ رأی مأخوذه به تصویب رساند.

۱- فاتح، مصطفی، «۵۰ سال نفت ایران»، ۱۳۳۵، ص ۳۰۱



سيد حسن تقى زاد
وزير ماليه رضا شاه در سال ۱۳۱۱
عاقده قرارداد خائنانه نفتى ۱۹۳۳

تقى زاده، وزير ماليه وقت، امضا كننده قرارداد خائنانه رضا شاه، بعدها در مجلس پانزدهم در مورد قرارداد ۱۹۳۳ گفت: «جالب اينجاست براى همين قرارداد كه... موجب لعن آيندگان بود با تبليغات فراوان جشن ها گرفتند و به عنوان پيروزى بزرگ، به خورد ملت از همه جا بى خبر دادند!»

در سخنرانى مزبور، تقى زاده براى شستن دست خود از اين خيانت، مدعى شد كه فقط يك «آلت فعل» بوده «و اگر قصورى بوده، تقصير آلت فعل نبوده، تقصير فاعل بوده» و امضايش «امضاي غيراختيارى، بدون

رضا و يا داشتن هيچ سهمى در كار مطلقاً، و اصلاً و ابداً» بوده و ... «سهم بنده در اين امر از اول تا آخر كه شايد بعضى اشخاص خالى از بى غرضى در اين قسمت بيشتر علاقه مند باشند تا به اصل موضوع اولى بايد عرض كنم كه بنده در اين كار اصلاً و ابداً هيچ گونه دخالتى نداشته ام جزء آن كه امضاي من پاى آن ورقه است (خنده شديد نمايندگان و مخبرين جرائد) و آن امضاء چه مال من بود و چه من امتناع مى كردم و مال كسى ديگر بود و لابد حتماً يكي فوراً امضاء مى كرد هيچ نوع تغييرى را در آنچه واقع شد و به هر حال مى شد موجب نمى شد و امتناع يكي از امضاء اگر اصلاً امتناعى ممكن بود در اصل موضوع يعنى انجام آن امر هيچ تأثيرى ولو به قدر خردلى نداشت». (۱)



نمایش‌های حکومتی، تحت عنوان «جشن لغو قرارداد داری»، اردیبهشت ۱۳۱۲

بدون شک، صادق‌ترین و دردمندترین افشاگر قرارداد خائنانه رضاشاه، دکتر محمد مصدق بود. در سال ۱۳۲۳ او در جایگاه نماینده اول تهران در مجلس چهاردهم شورای ملی نطق‌های آتشین و روشنگری درباره خیانت رضاشاه در تجدید قرارداد داری ایراد کرد:



مجلس شورای ملی، دوره ۱۴ (۱۳۲۲ - ۱۳۲۴)



دکتر محمد مصدق در دوره چهاردهم مجلس شورای ملی، ۱۳۲۳

«اگر امتياز دارسی تمدید نشده بود، در سال ۱۹۶۱ به بعد دولت نه تنها به صدی ۱۶ عایدات حق داشت، بلکه صدی صد عایدات حق دولت بود... بنابراین، صدی ۸۴ از عایدات که در ۱۹۶۱ حق دولت می‌شود، برطبق قرارداد جدید، کمپانی آن را تا ۳۲ سال دیگر می‌برد. صد و بیست و شش میلیون لیره انگلیسی از قرار (لیره‌ای) ۱۲۸ ریال، ۱۶۰/۱۲۸/۰۰۰/۰۰۰ ریال می‌شود و تاریخ عالم نشان نمی‌دهد که یکی از افراد مملکت، به وطن خود در یک معامله، ۱۶ بلیون و ۱۲۸ میلیون ریال ضرر زده باشد. و شاید مادر روزگار دیگر نزاید کسی را که به بیگانه چنین خدمتی کند!!

از تمدید مدت، نه تنها دولت از این مبلغ محیرالعقول محروم شد بلکه ۲۰ هزار سهمی که از سهام شرکت دارد، بعد از سال ۱۹۶۱ بلا تکلیف و معلوم نیست که دولت انگلیس که قدرت خود را برای تمدید مدت به

کاربرده حاضر شود که از ۱۹۶۱ به بعد باز صاحبان سهام صدی ۸۴ از منافع شرکت را ببرند...»^(۱)

«هر قدر هم که در امتیازنامه از عایدات شرکت برای خودمان سهم معین کنیم وقتی که دولت نتواند به حساب شرکت رسیدگی کند نقش بر آب است.» «در هر امتیاز آن چیزی که بیش از همه امتیاز دهنده را تشویق می کند آن است که بعد از یک مدتی قائم مقام، صاحب امتیاز می شود و ما دیدیم که در امتیاز داری این حق به چه نیرنگی از دست ما رفت.»

در فاصله سال‌های ۱۳۱۲ تا سقوط رضاشاه در ۱۳۲۰، درآمد نفتی ایران در مجموع حداقل ۴۰ الی ۵۰ میلیون دلار بوده است. اما همین درآمد نیز به جای این که صرف توسعه اقتصادی و اجتماعی ایران و جبران نیازهای آموزشی، بهداشتی، کشاورزی و صنعتی یک کشور به شدت عقب مانده شود، عمدتاً برای برای تأمین دستگاه سرکوب و برداشت‌های غارتگرانه شخص شاه و خدماتش به قدرت‌های استعماری شد.

دکتر مصدق بعداً در این مورد گفت:

«هرگاه به محاسبه عواید نفت جنوب رجوع کنند معلوم خواهد شد که عواید مزبور منحصرأ در راه سیاسی خرج شده است. عواید مزبور به مصرف راه آهن که به تمام معنی استراتژیک و برای ما سرتاپای ضرر است رسید که قبل از احداث آن، بارها نظریات خود را در مجلس شورای ملی گفتم و روزگار هم گفته‌های مرا تایید کرد و هم چنین به مصرف خرید اسلحه و مهماتی که ایران به آن احتیاج نداشت رسید، زیرا ما با دول مجاور خیال جنگ نداشتیم که محتاج به آن قدر مهمات شویم و اگر آن مهمات برای ما بود، پس چه شد که در شهریور ۱۳۲۰ از دست ما رفت.»

دکتر مصدق در جلسه نهم آبان ۱۳۲۲ مجلس گفت: دیکتاتور با پول ما و

۱- دکتر مصدق، سخنرانی در جلسه ۷ آبان ۱۳۲۳ مجلس شورای ملی، «گذشته چراغ راه آینده است»، ص ۴۲

به ضرر ما راه آهن کشيد و بيست سال براي متفقين امروز ما تدارک مهمات
ديد... من مي خواستم روي خاک راه بروم و وطن را در تصرف ديگران نبينم؛
خانه يي را در اختيار داشتن به از شهري است که دست ديگران است».^(۱)

گزارش بانک جهاني

قرارداد ۱۹۳۳ تسليم شدن کامل رضاشاه به تمام شرايطي بود که شرکت
نفت انگليس و ايران خواهانش بود. گزارش و ارزيابي تهيه شده توسط بانک
جهاني درباره اين قرارداد که در سال ۲۰۱۳ منتشر شده، بسيار روشنگر
است^(۲): «ايران در عوض روي برتافتن از حق خود در چهارچوب امتياز
دارسي، يعني تملک تمامی دارايي هاي شرکت، چه در داخل و چه در
خارج ايران که بايد در سال ۱۹۶۱ بدون مطالبه هيچ غرامتي به آن واگذار
مي شد، هيچ غرامتي دريافت نکرد. درحالي که امتياز دارسي فقط ۲۸ سال
ديگر اعتبار داشت.»

به موجب امتياز دارسي، ۱۰ درصد از مالکيت شرکت به ايران تعلق داشت
که با پرداخت يک ميليون لييه (۵ ميليون دلار) از آن خريداري شد.
گزارش هاي مالي شرکت نشان مي داد که ارزش دفتری دارايي هاي شرکت
بالغ بر ۴۶ ميليون لييه [۲۳۰ ميليون دلار] و ارزش واقعي آنها بيش از
۵۰۰ ميليون دلار است. بدین ترتيب، ايران نه ۱۰ درصد بلکه فقط يک درصد
ارزش دارايي هاي شرکت را در قبال فروش سهم مالکيت خود دريافت کرد.
يکي از اهداف لغو امتياز دارسي محروم ساختن ايران از سهم مالکيتش در
شرکت نفت و شرکت هاي تابعه اش بود.

۱- پيتر آوري، تاريخ معاصر ايران از تاسيس تا انقراض سلسله قاجاري ص ۲۱ به نقل از
عبدالله راستگو، يادي از مصدق، صص ۷۹-۸۰

۲- بانک جهاني، «ملی شدن صنعت نفت ايران: چکيده اي از ريشه ها و مسايل» مورخ
۱۹ فوريه ۱۹۵۲؛ در وزارت خزانه داري آمريکا، پرونده شماره ۳۰۶/۷/۳۶۲، سند شماره ۵۴۱.

به موجب قرارداد جدید، به جای حق الامتياز ۱۶ درصدی از محل سود شرکت، حق الامتياز ثابتی برابر با ۴ شیلینگ در هر تن نفت استخراج شده برای ایران تعیین شد. در واقع تصور می شد که تعیین حق الامتياز ثابت، مبالغ پرداختی به ایران را افزایش خواهد داد. در گزارش بانک جهانی آمده است: «ولی افزایش درآمدهای نفتی بیشتر یک توهم بود تا واقعیت، چرا که این فرمول سود حاصل از پالایش و توزیع نفت را که در امتياز داری مشمول حق الامتياز می شد در بر نمی گرفت.»

برطبق این قرارداد رضاشاه شرکت نفت انگلیس و ایران را به مدت ۳۰ سال از پرداخت مالیات بر درآمد معاف کرد. در عوض، شرکت موافقت کرد مبلغی برابر با ۹ پنی به ازای هر تن بابت ۶ میلیون تن اول و ۶ پنی به ازای هر تن اضافی در پانزده سال اول بپردازد. موافقت شد که این مبالغ در پانزده سال دوم به ترتیب به ۱۵ و ۹ پنی افزایش یابد. گزارش بانک جهانی خاطرنشان می سازد: «این مبالغ صرف نظر از هر گونه تغییر در سطح قیمت ها یا سود شرکت در طول ۳۰ سال آینده ثابت می ماند.»

حوزه امتياز به ۱۰۰ هزار مایل مربع کاهش یافت. «به رغم کاهش وسعت حوزه امتياز، این حوزه که محدوده حق انحصاری شرکت نسبت به همه ذخایر اثبات شده نفت را مشخص می کرد، هنوز آنقدر وسیع بود که با هیچ معیاری در جهان امروز جور در نمی آمد.»

برطبق ارزیابی گزارش بانک جهانی از سال ۱۹۱۱ تا ۱۹۵۱ کل سودی که در گزارش های مالی شرکت قید شده بود بالغ بر ۵۰۰ میلیون دلار بود. به موجب امتياز داری باید ۱۶ درصد سود (یعنی ۸۰۰ میلیون دلار) به ایران پرداخت می شد. سهم ۱۰ درصدی ایران از مالکیت شرکت، یعنی سهم ۱۰ درصدی آن از سود ناخالص سهام، با محافظه کاری تمام نزدیک به ۲۵۰ میلیون دلار برآورد شد و در آخر، اعمال ۱۵ درصد مالیات بر درآمد در

ايران در دوره مربوطه بود كه ديون مالياتي شركت را به ۶۰۰ ميليون دلار مي‌رساند. بدین ترتيب، كل پرداخت‌ها به ايران بايد بالغ بر ۱۶۵۰ ميليون دلار می‌شد؛ ولی بين سال‌های ۱۹۱۱ تا ۱۹۵۱ عملاً فقط ۴۵۰ ميليون دلار به ايران پرداخت شد.

بانك جهاني تصريح می‌کند «شركت نفت انگليس و ايران با عدم حسن نيت و طفره رفتن از تعهداتش به‌موجب امتياز داری و هم‌چنين مهندسی کردن جایگزینی آن با قرارداد نامناسب سال ۱۹۳۳، ايران را تقريباً از ۱۲۰۰ ميليون دلار درآمد محروم کرد.» برای درك بهتر بزرگی این پول كافی است به خاطر بیاوریم كه كل بودجه ايران در سال ۱۹۲۵ فقط ۲۰ ميليون دلار بوده است.

البته بلافاصله در این گزارش خاطرنشان شده است كه ضرر و زیان ايران [از قرارداد ۱۹۳۳] به‌مراتب بیشتر از ۱/۲ ميليارد دلار بوده است؛ زیرا مبلغ مزبور بر اساس گزارش‌های مالی منتشر شده برآورد شده است. در عمل، «ظاهراً شكی باقی نمی‌ماند كه سود مندرج در گزارش‌های مالی شركت نفت انگليس و ايران بسیار کمتر از واقع است؛ زیرا شركت با اتخاذ رویه‌های زیر سود واقعی خود را پنهان می‌کرد: فروش نفت به وزارت درياداری به قیمت تمام‌شده؛ فروش نفت به شركت‌های تابعه به قیمتی پایین‌تر از قیمت تجارتي كه بدین ترتیب سود فروش به حساب‌هایی انتقال می‌یافت كه گزارشی از آنها منتشر نمی‌شد؛ ملحوظ کردن هزینه‌های هنگفت استهلاك در ردیف هزینه‌ها. اگرچه نمی‌توان ضرر و زیان دولت ايران را در نتیجه اتخاذ چنین رویه‌هایی به دقت محاسبه کرد؛ بزرگی مبالغ فوق را می‌توان با تقريباً ۵۰۰ ميليون دلار تخفیفی كه به وزارت درياداری داده شد و هم‌چنين مبلغ ۱۶۸ ميليون دلاری كه در سال ۱۹۵۰ در ردیف هزینه‌ها

وارد شد حدس زد.» به منظور نشان دادن حجم تقریبی این سودهای پنهان شده در سال ۱۹۵۰، در گزارش بانک جهانی خاطر نشان شده است که به رغم احتساب بسیار دست و دلبازانه هزینه‌های استهلاک و سایر مخارج شرکت، «فقط سود نفت ایران بالغ بر ۴۵۰ میلیون دلار بود.» اگر سود نفتکش و ۵۹ شرکت توزیع تابعه را به آن اضافه کنیم، کل سود «مبلغی در حدود ۶۵۰ میلیون دلار خواهد شد.» کل حق الامتیاز پرداختی به ایران در سال ۱۹۵۰ فقط ۴۵ میلیون دلار بود؛ یعنی فقط ۷ درصد سود شرکت.

DECLASSIFIED

JAN 11 2012
CONFIDENTIAL

WBG ARCHIVES

NATIONALIZATION OF THE IRANIAN OIL INDUSTRY --

AN OUTLINE OF ITS ORIGIN

AND ISSUES

TABLE OF CONTENTS

	<u>Page</u>
I. INTRODUCTION AND SUMMARY	1
II. THE D'ARCY CONCESSION AND ITS EXECUTION	1
The D'Arcy Concession; Formation of the Anglo-Persian Oil Company; British Government Becomes Major Shareholder; Systematic Violation of the D'Arcy Concession; Political Control Over Iran; Armitage-Smith Agreement; APOC Insures Its Monopoly in Iran; Early Attempts to Revise the D'Arcy Concession; Annulment of the D'Arcy Concession; Stage Set For New Concession.	
III. D'ARCY CONCESSION REPLACED BY "THE 1933 AGREEMENT"	10
Negotiations for "The 1933 Agreement"; Iran Claims "The 1933 Agreement" Signed Under Duress; Operations Under the 1933 Agreement; Violations of "The 1933 Agreement" Claimed By Iran - Dividend Policy, Wasteful Operations, Employment of Foreigners, Living Conditions (Wages and Housing of Iranian Personnel).	
IV. EXPLOITATION OF IRANIAN RESOURCES UNDER COLONIAL POLICY	19
Unjust Enrichment; The Supplementary Agreement.	
V. IRAN'S SOVEREIGNTY REAFFIRMED	27
Nationalization of the Oil Industry; The Legality of Nationalization.	
VI. PROBLEMS OF RESTORING PRODUCTION UNDER NATIONALIZATION	31
Negotiations Between Iran and the British; U.S. Government's Efforts to Achieve a Settlement; Iranian Efforts for a Settlement; The Oil Industry in The Iranian Economy - Oil Royalties, Company Spending for Services in Iran, Impact of Oil Industry on Iran. Can Iran Endure British Sanctions:	

عصبانیت یا تسلیم و خیانت؟

همان‌گونه که در صفحات پیشین آمد، مهدی قلی هدایت نخست‌وزیر رضاشاه در زمان انعقاد توافق پرخیان ۱۹۳۳ صحنه‌یی را که در آن شاه پرونده نفت را به درون آتش بخاری پرتاب می‌کند، به‌نحوی ترسیم کرده که گویا این اقدام حاصل عصبانیت یا اشتباه‌کاری رضاشاه بوده است.

اما گواهی‌ها و شواهد شگفت‌انگیزی که پس از عزل و اخراج رضاشاه منتشر شد نشان می‌دهد که ماهیت این توافق و فرآیند شکل‌یابی آن نمی‌توانسته با تصرف سهم چشمگیری از عایدات نفت ایران توسط شخص شاه بی‌ارتباط باشد:

نخست این که پیشنهاددهندگان و مبتکران لغو امتیاز داری و تجدید توافق با انگلیس عوامل پیشانی‌سفید دربار و استعمار بوده‌اند. کتاب «گذشته چراغ راه آینده» می‌نویسد: «این که چه حوادث پشت‌پرده‌یی سبب گردید که صحنه‌سازی‌های عوام‌فربانه‌یی تحت عنوان «الغای» امتیاز داری برای استیفای حقوق ملت ایران! در مجلس و مطبوعات به راه افتد، هنوز کاملاً روشن نیست. ولی آنچه مبرهن است این که درخواست الغای امتیاز داری اولین بار از حلقوم علی دشتی و عباس مسعودی از مزدوران شناخته‌شده امپریالیسم انگلستان شنیده شد». روزنامه اطلاعات در تاریخ ۲۸ آبان ۱۳۱۱ تحت عنوان «الغای امتیازنامه داری» نوشت: هفته گذشته روزنامه شریفه ایران تحت عنوان سوقات شاهانه موضوع را مورد بحث قرار داده و به نام افکار عمومی از اعلیحضرت همایونی تمنا کرده بود که نسبت به الغای امتیازنامه داری اقدام فرمایند.^(۱)

روز سوم آذر ۱۳۱۱ علی دشتی در مجلس شورای ملی گفت: «امروز که

۱- کتاب «طلای سیاه یا بلای ایران، ص ۱۴۸

دولت‌ها معاهده ورسای را لغو می‌کنند، دولت ما نایستی نسبت به یک امتیازنامه پوسیده که تمام یک‌طرفی است سهل‌انگاری کند... چرا دولت در الغای امتیازنامه داری مسامحه می‌کند؟»^(۱)

دوم، علی دشتی که سرسپردگی‌اش به هر دو شاه پهلوی محل اختلاف نیست، در نطق خود در یکی از جلسات مهر ۱۳۲۰ مجلس شورای ملی به‌صراحت از «سهام نفت جنوب متعلق به رضاخان» نام برد.^(۲)

سوم، رضاخان سالیانه ۱۲ هزار لیره بابت اجاره اراضی بایر نفت شاه و خطوط لوله مربوط به آن از شرکت نفت انگلیس و ایران دریافت می‌کرده. در این مورد مصطفی فاتح می‌نویسد: «...رضاخان مالک اراضی بایر نفت شاه و قسمت عمده اراضی که خطوط لوله از آن عبور می‌کرده بود و در اداره املاک سلطنتی به هیچ‌وجه راضی نمی‌شد که اراضی مورد لزوم را طبق مواد امتیازنامه به شرکت بفروشد و می‌گفت که شرکت باید آن را اجاره کرده و مالاچاره سالیانه‌یی برای آن بپردازد».^(۳) چهارم، یک مدرک قاطع مذاکرات مجلس شورای ملی در مهر ۱۳۲۰ است. چنان‌که در فصل‌های پیشین توضیح داده شد در جلسه اول مهر ۱۳۲۰، عبدالوهاب مؤیداحمدی از اعضای همین دوره مجلس، فاش کرد که از سال ۱۳۰۴، سال شروع سلطنت رضاشاه، کل درآمد نفت وارد حساب‌های بودجه دولت نشده و روشن نیست که چگونه هزینه شده است».^(۴)

و به نوبه خود سیداحمد اعتبار، مخبر کمیسیون‌های بودجه و دارایی فاش کرد که ۳۱ میلیون لیره‌یی که از سال ۱۳۰۶ از محل درآمد نفت ذخیره شده، معلوم نیست چه بر سرش آمده.^(۵)

حال یک‌بار دیگر مهم‌ترین وقایع منجر شده به توافق ننگین ۱۹۳۳ را همان

۲- گذشته چراغ راه آینده است، ص ۱۱۱ به‌نقل از روزنامه ایران، ۱۴ مهر ۱۳۲۰، نطق دشتی در مجلس شورای ملی

۳- فاتح، مصطفی، «پنج‌جاه سال نفت ایران»، ص ۳۰۸

۴- صورت مشروح مجلس روز سه شنبه اول مهر ماه ۱۳۲۰

۵- «گذشته چراغ راه آینده»، ص ۱۱۶

به اختصار مرور مي كنيم:

زمينه سازي رواني و اجتماعي و عوامفريبي در مطبوعات و مجلس براي لغو امتياز داري

خودداري دولت از طرح شكايات در مراجع بين المللي عليه نقض تعهدات مالي انگليس آتش زدن و از بين بردن پرونده نفت ايران

لغو يك جانبه قرارداد داري و تن دادن به قرارداد جديدي با درآمد كم تر و ۳۲ سال طولاني تر اين وقايع در كنار توجه ويژه رضا شاه به درآمد نفت كه از سال ۱۳۰۴ به بعد تمام آن را به قبضه خود درآورده بود، مي تواند پشت پرده قرارداد نفتي ۱۹۳۳ را روشن سازد. قرارداد مزبور به اين دليل در يك مسير خيانت بار پخت و پز شد كه در اساس تابع منافع سياسي و مالي شخص رضا شاه بود.

وصيت مصدق به نسل هاي آتیه

در سالهاي اخير، آخوندهاي حاكم با اجراي طرح سياسي شيادانه يي به طور «تصادفي» مرتكب نيش قبر رضا شاه شدند تا به مأموران سازمان يافته خود كه در برخي اعتراض هاي مردمی رخنه كرده بودند، براي مطرح ساختن شعار «رضاشاه روحت شاد» سوخت برسانند.

اما قضاوت خدشه ناپذير مردم ايران درباره وطن فروشي رضا شاه در قرارداد ۱۹۳۳ را سخنگوي تاريخي شان، مصدق بزرگ، به ثبت داده است. او در نطق فراموش نشدني اش به «نسل هاي آتیه» هم وصيت كرد كه هر چه رضا شاه را نفرين كنند، كم است:

«آن روزي كه سياست يك طرفي بود ۳۲ سال امتياز نفت جنوب تمديد شد و از روي حداقلي كه خود كمپاني براي عايدات دولت معين نمود، متجاوز از ۱۶ بليون ريال از كيسه ملت رفت و نسل هاي آتیه را از چنين عايدات

۵ فصل

انداختن ایران به دام اشغال خارجی

هنگفتی محروم کرد. نسل‌های آتیه هر قدر نفرین کنند کم کرده‌اند.»^(۱)

۱- همان



رضاشاه در حال سان دیدن از واحدهای نظامی در میدان مشق تهران (باغ ملی)

در جنگ جهاني دوم، پس از اشغال تهران توسط قواي متفقين و برکناري خفّت‌بار رضاشاه توسط سفارت انگليس؛ يك سرباز هم به حمايت از او برنخاست و ارتش رضاشاه كه فقط توان سرکوب مردم ايران را داشت، مثل يك تکه يخ آب شد.

در دو جنگ جهاني در نيمه اول سده ۲۰، ايران به طور رسمي بي طرفي اتخاذ كرد. با اين حال هر دو بار تحت اشغال قدرت‌هاي بزرگ متخاصم قرار گرفت و دستخوش تلاطم‌هاي شديدی شد. هر يك از اين دو جنگ هم ميدان اثرگذاري قدرت‌هاي خارجي بود و هم آينه مواضع و عملکرد گروه‌ها و اشخاص ايراني شد. نيروهاي آزادي‌خواه براي جلوگيري از اشغال کشور يا پايان دادن به آن و براي دفاع از استقلال ايران و برقراري دموکراسي و پيشرفت اقتصادي و اجتماعي تلاش مي‌کردند، درحالي كه اردوي ارتجاع و استبداد يا ايران را به دام اشغال خارجي انداختند يا درحال سرکوب جنبش آزادي‌خواه و استقلال طلب بودند. در جنگ جهاني اول در جنگ جهاني اول كه قواي تحت امر كلنل محمدتقي خان پسيان، در دفاع از وطن، با قواي اشغالگر روس در نبردي نابرابر مي‌جنگيد، رضاخان قزاق، سرکرده يك واحد نيروي قزاق ارتش اشغالگر روس بود! و در جنگ جهاني دوم مهم‌ترين عامل اشغال ايران شد.

در جنگ جهاني اول، رضاخان افسر قزاقی بود كه تحت امر قواي روسيه تزاری به سرکردگی ژنرال نيكلای باراتف خدمت مي‌کرد. او در جبهه قواي اشغالگر و در مقابل جبهه مردم ايران بود. بعد از سقوط تزاريسم در روسيه، رضاخان هم چون ساير مزدوران قزاق تحت فرماندهي نيروهاي انگليسي قرار گرفت و مأموريت محوري‌اش سرکوب ايرانيان آزاديخواه و ميهن‌پرست بود. در اين جنگ، ايران به طور هم‌زمان توسط نيروهاي نظامي انگليس، روسيه، آلمان و عثماني اشغال شده بود. بنابراين جنبش آزادي ايران مقاومت براي پايان دادن به اشغال را در دستور خود داشت. در آن زمان اگر ميرزا

کوچک خان و مجاهدان جنگل نبودند، ژنرال باراتف به راحتی از راه شمال، تهران را هم اشغال می کرد. رزم حماسی مجاهدان جنگل باراتف و قوای او را وادار به تغییر مسیر و رفتن به سمت غرب کشور کرد. در آن رویارویی رضاخان در یک نقش کثیف و خائنه، در صفوف قوای اشغالگر بود. در قدم بعد او به سرکوب میرزا کوچک خان و جنبش جنگل رو آورد. این ماهیت یک تاریخچه جعلی است که برحسب آن بقایای دیکتاتوری سابق رضاخان را «حافظ استقلال ایران» جا می زنند. در سراسر عمر سیاسی رضاخان، هر جا که منافع مردم ایران و مصالح بنیادی، تاریخی و درازمدت ایران در تعارض با سیاست قدرت های خارجی قرار گرفته، او در جبهه قوای اجنبی و استعماری قرار داشته است. از مزدوری در قوای اشغالگر در جنگ جهانی اول تا انداختن ایران به دام اشغال خارجی در جنگ جهانی دوم، از اجرای کودتای ۱۲۹۹ برطبق نقشه و دستور انگلیس تا انعقاد قرارداد پریخیان نفت در ۱۹۳۳ به سود انگلیس و از احداث راه آهن شمال - جنوب برای امداد رسانی به قوای استعماری تا تقدیم بخش اعظم درآمدهای نفتی ۱۶ ساله ایران به بانک های آلمان و انگلیس و سوئیس.

جنگ جهانی دوم

از سال ۱۹۱۸ تا ۱۹۴۰ میلادی، جهان دستخوش دگرگونی های گسترده و عمیقی شده بود. جامعه ملل که از دستاوردهای جنگ اول جهانی بود ضعیف و بی خاصیت شد، بحران اقتصادی ۱۹۲۹ تقریباً تمامی جهان را تحت تاثیر قرارداد، آمریکا و کشورهای مهم اروپایی درگیر مشکلات برخاسته از رکود بودند، آمریکا از مداخله در بحران اروپا احتراز می کرد و نه تنها خود را از آن دور نگهداشته بود، بلکه خواهان استرداد پول هایی بود که در جنگ جهانی اول به اروپا کمک کرده بود، درحالی که اروپایی ها توان پرداخت بدهی شان به آن کشور را نداشتند.

در روسیه، امپراتوری تزار زیر فشار جنگ فرو ریخت و از دل تحولات پس

از آن انقلاب اکتبر به پیروزی رسید و اتحاد جماهیر شوروی به صورت یک قدرت جدید به صحنه جهانی قدم گذاشت. آلمان زیر تأثیر شکست در جنگ، از نظر اجتماعی جریحه دار و از نظر سیاسی و اقتصادی بحران زده بود. امپراتوری هنگری (اتریش و مجارستان) و امپراتوری عثمانی فروپاشیده بودند و کشورهای جدیدی در حال ظهور و گرایش‌های ایدئولوژیک تازه‌یی در حال قدرت‌یابی بودند. به‌طور کلی در عرصه بین‌المللی تجزیه و ترکیب‌ها و جبهه‌بندی‌های سیاسی و نظامی جدید در حال تکامل بود.

بر اثر گسست‌ها، شکاف‌های عمیق سیاسی و ایدئولوژیک، تجزیه و تلاشی واحدهای سیاسی بزرگ آن روزگار، رکود و بیکاری و نارضایتی‌های شدید اجتماعی در کشورهای اروپایی، دیکتاتوری‌های جدیدی سر بلند کردند. در حقیقت، تضعیف شدید سرمایه‌داری و احساس خطر عمومی در بخشی از اروپا مایه شکل‌گیری فاشیسم شد. از درون این آشفستگی و بی‌سامانی، حزب نازی به رهبری آدولف هیتلر در آلمان و حزب فاشیست به رهبری موسولینی در ایتالیا به قدرت رسیدند و تمام جهان را به چالش کشیدند.

با روی کار آمدن هیتلر از سال ۱۹۳۴، آلمان از پرداخت غرامت جنگ اول شانه خالی کرد و دوباره به بازسازی ماشین جنگی خود روی آورد. هیتلر نیروی نازی را به عنوان اولین ارتش خصوصی جهان تشکیل داد و برای دستیابی به یک موقعیت بلامنازع به یک سرکوب سراسری در داخل آلمان دست زد.

او اقتصاد آلمان را بر اساس تولید ادوات جنگی و ساخت اتوبان‌های مواصلاتی بزرگ سامان داد و علاوه بر ایجاد اشتغال در ابعاد میلیونی، نظام وظیفه اجباری را هم برقرار کرد. این اقدام‌ها بر خلاف تعهدات آلمان در پیمان ورسای بود، اما توانست آن کشور را از بحران اقتصادی

عبور دهد و مردمش را با روحیه جدیدی پشت سر هیتلر متحد کند. هیتلر تمامی این تغییرات را با حداکثر سرعت و بدون تصمیم‌گیری پارلمان آن کشور انجام داد. با همین شیوه، سلاح‌های جدیدش را در جنگ داخلی اسپانیا آزمایش کرد و از تمامی کشورهای رقیب پیش افتاد. پایه پای هیتلر، موسولینی نیز در حال بحران آفرینی در اروپا و آفریقا بود. شوروی در جنگ جهانی اول مناطق وسیعی از جمله لتونی، لیتوانی و استونی را از دست داده بود و در پی بازگرداندن آن‌ها بود. این درخواست با مخالفت‌ها و فشارهای انگلستان و آمریکا و فرانسه مواجه بود. در نتیجه وقتی هیتلر قدرت را در دست گرفت، شوروی به آلمان نزدیک شد. دو طرف قراردادی به نام وزیران خارجه خود (مولوتف- ریبنتروپ) به امضا رساندند و در مورد تقسیم لهستان و برخی مناطق دیگر به توافق رسیدند. اما دولت‌های بزرگ اروپا واکنشی جز دست‌روی‌دست گذاشتن و مماشات با فاشیسم هیتلری نداشتند.

تا آن‌جا که به ایران برمی‌گردد، نزدیک شدن قدرت‌های بزرگ جهان به یک جنگ همگانی دیگر آزمایشی بود که در آن رضاشاه به کلی مردود شد و مزدور صفتی و ماهیت پوشالی قدرت خود را بارز کرد.

در سال‌های پیش از شروع جنگ، رضاشاه به آلمان نازی نزدیک شد. و وقتی که جنگ شروع شد، «رضاشاه فریفته فتوحات برق‌آسای آلمان شده بود و تعادل قوا را در اروپا به هم خورده دید».^(۱)

از پایان سال‌های ۱۳۱۰ اداره ساختمان‌های صنعتی رفته‌رفته به دست آلمان‌ها افتاد. ایران در آن موقع برای آلمان یگانه منبعی بود که می‌توانسته مواد استراتژیک از نظر پنبه و پشم را در اختیارش بگذارد. آلمانی‌ها که از حرص و ولع سیری‌ناپذیر رضاخان به‌خوبی آگاه بودند، درصدد استفاده از آن برآمدند. آن‌ها با فروش کارخانه‌های صنعتی به قیمت ارزان و مناسب به



دولت شاهنشاهی
ترجمه تلگراف رئیس کنسولان

ت
م
ت
ت

تهران

اعلیحضرت همایون شاهنشاه پهلوی

آرام اعلیحضرت خوا هستند به مناسبت نوروز
صمیمی ترین تبریکات و ادعای مبارک را برای مزید
توفیق و شادی کشور ایران قبول فرمایند

ادلف هیتلر



وزارت پست و تلگراف - ایران
Ministère des P. T. T. RADIO PAHLEVI
RADIOGRAMME

Classe	Origine	Num.	Mois	Jour	Date	Observations	
M	UFG	SS	BERLIN	AUGW	54	33/32	20 1830 ETAT

SEINER MAJESTÄT DEM SCHAHINSHAH TEHERAN -

EURE MAJESTÄT BITTE ICH ANLÄSSLICH DES NAWRUZFESTES MEINE
HERZLICHEN GLÜCKWÜNSCHE ENTGEGENZUHALEN. ICH VERBINDE HIERMIT
MEINE GUTEN WUNSCH FÜR DAS FERNERE BLÜHEN IRANS -

ADOLF HITLER
DEUTSCHER REICHKANZLER.



تبریک هیتلر به رضاشاه به مناسبت عید نوروز، ۲۹ اسفند ۱۳۱۱

Ministerium für Post, Telegraphie und Telefonwesen des Kaiserreichs Iran
Königlicher Rundfunk des Pahlavi-Reiches – Zentrale Chiffrierstelle

Nummer: 54 Datum: 20. März 1933 Von: Berlin
Chiffre: vorhanden Einstufung: Dringend Absender: Reichskanzler Deutschlands

An Seine Majestät, den Schah von Iran, Teheran

Eure Majestät,
anlässlich des bevorstehenden Neujahrsfestes (Nowruz) übermittle ich Ihnen meine herzlichsten Glück
Ich verbinde damit meine aufrichtigen Wünsche für das weitere Gedeihen und die Blüte des iranischen
Mit dem Ausdruck meiner vorzüglichen Hochachtung,

Adolf Hitler
Reichskanzler

متن آلمانی

ترجمه فارسی:

اعلیحضرت همایون شاهنشاه ایران،
به مناسبت فرا رسیدن نوروز، از شما درخواست دارم تبریکات صمیمانه مرا پذیرا باشید. با این پیام، بهترین
آرزوهایم را برای شکوفایی هرچه بیشتر ایران تقدیم می‌دارم.

آدولف هیتلر

صدراعظم آلمان

شخص شاه و صنعتی کردن قسمت عمدهٔ املاک اختصاصی او و هم‌چنین خرید محصول آن املاک مانند پنبه و برنج به قیمت‌های فوق‌العاده خوب و با شرایط رضایت‌بخش و پرداخت قیمت آن به لیرهٔ طلا دیکتاتور را کاملاً مجذوب خود ساختند.

یک آلمانی به نام لیندن بلات به عنوان مستشار مالی انتخاب شد. کارشناسان و مشاوران دیگری هم از آلمان استخدام شدند. در سال‌های ۱۳۱۶ به بعد آلمان جای مهمی در تجارت خارجی ایران پیدا کرد. در سال ۱۳۱۷ در میان کشورهای صادرکننده کالا به ایران، مقام اول از آن آلمان بود. آلمان‌ها به ساختن فرودگاه‌ها، راه‌آهن، ساختمان‌های صنعتی و ... در ایران اقدام کردند.

حملة متفقین، برکناری رضاشاه

از پایان جنگ جهانی اول، روند رقابت‌ها و جبهه‌گیری‌های حادّ سیاسی و نظامی آشکارا از وقوع جنگ مهیب دیگری در میان قدرت‌های بزرگ خبر می‌داد، واضح بود که اروپا دارد به سمت جنگ دیگری می‌رود و آلمان برای یک جنگ بزرگ آماده می‌شود. در چنین اوضاع خطیری، قاعدتاً باید صورت مسأله حاکمان وقت ایران این می‌بود که چگونه می‌توان از اشغال مجدد کشور در جنگ جهانی بعدی جلوگیری کرد. این همان تهدیدی بود که تنها زمامداران مسئول و میهن‌پرست می‌توانستند به آن توجه کنند و ایران را از آتش جنگ دور نگه دارند؛ نه دیکتاتور کوتاه‌نظری مثل رضاشاه که همواره منافع قدرت‌پرستانه و طمع‌ورزی‌های مالی را به مصالح ملی ترجیح داده بود.

در آن برهه، دولت اتحاد جماهیر شوروی سه بار (۲۶ ژوئن، ۱۹ ژوئیه و ۱۶ اوت ۱۹۴۱) دولت ایران را مطلع ساخت که منافع ملی دولت‌های شوروی و ایران در معرض خطر قرار گرفته است. رضاشاه به این هشدارها اعتنایی

نکرد. متفقين مایل بودند به همان ترتيب که دولت سوئد بی طرف مانده و به دولت آلمان اجازه عبور لشکر و مهمات را از خاک خود داده بود، دولت ايران هم به پیروی از روش سوئد به متفقين اجازه دهد مهمات را از خاک ايران عبور داده به شوروی برساند.

مهم‌ترین هدف دولت‌های انگلستان و شوروی استفاده از راه‌های ارتباطی ايران بود. برای انگلستان، چنان که نخست‌وزیر وقت آن کشور، وینستون چرچیل گفته بود: «مسائل مهم و حساس نفت، کمونیسم و آینده ايران در مرحله دوم اهمیت قرار داشت».^(۱)

به‌نوبه خود متفقين دو بار در ژوئن ۱۹۴۱ (۱۳۲۰) به‌دولت ايران مراجعه کرده خواستار اين شدند که بدون ائتلاف وقت چهارپنجم آلمانی‌های مقیم ايران را از کشور خارج کند. در مقابل حکومت رضاشاه پاسخ داد: «نظر به سیاست بی‌طرفی دقیقی که در پیش گرفته و از لحاظ اين که می‌خواهد به پیمان خود با آلمان وفادار بماند نمی‌تواند به اين تقاضای غیرعادی تن در دهد».^(۲)

رضاشاه با عبور نیرو و مهمات از طریق ايران به‌شوروی مخالفت کرد. رئیس اداره خاور نزدیک وزارت خارجه آمریکا در گزارش ملاقات خود با محمد شایسته وزیرمختار ايران در آمریکا می‌نویسد: «از وزیر مختار سؤال کردم آیا به نظر او رضاشاه با تقاضای بریتانیا یا روسیه برای عبور نیرو از ايران موافقت خواهد کرد؟ وزیرمختار گفت: غرور و مناعت طبع رضاشاه چنان است که او نمی‌تواند با چنین تقاضایی موافقت کند. گواين که رد اين تقاضا مفهومش یک شکست شوم باشد. وقتی از وزیر مختار پرسیدم

۱- گذشته چراغ راه آینده است، ص ۸۰، به نقل از: وینستون چرچیل، خاطرات جنگ جهانی دوم، ج ۳، ص ۸۹

۲- همان، ص ۸۱، به نقل از: وینانت سفیر کبیر آمریکا در انگلیس، اسناد وزارت خارجه آمریکا، بیست و یکمین شماره سالنامه دنیا

آیا به نظر وی رضاشاه اجازه خواهد داد که اسلحه و مهمات به‌وسیله راه‌آهن ایران از خلیج فارس به دریای خزر حمل شود او گفت نمی‌تواند جواب این سؤال را بدهد.^(۱)

اسناد تاریخی که وقایع آن مقطع را ثبت کرده نشان می‌دهد که با وجود مراجعات دوستانهٔ مکرر انگلیس و شوروی به ایران که دو ماه ادامه داشت، و با این که حتی هر دو دولت حاضر شدند در ازای اجازهٔ حمل تسلیحات از ایران کلیه هزینه‌های ساختمانی راه آهن ایران را بدهند و کرایهٔ کلیه محصولات را طبق تعرفه معمولی بپردازند،^(۲) اما رضاشاه که فکر می‌کرد آلمان پیروز جنگ خواهد شد حاضر به پذیرش پیشنهاد متفقین نشد. شکی نیست که حرص و ولع مال‌پرستانهٔ او از جمله قراردادهایی مانند کارخانهٔ برنج کوبی و برنج پاک‌کنی برای املاک اختصاصی خودش و نیز انعقاد قرارداد ذوب آهن با آلمان در تقویت این مخالفت‌ها مؤثر بود. کما این که در مذاکره با متفقین پی‌درپی تقاضاهای شخصی پیش می‌کشید و می‌خواست برای خودش از آن‌ها مبالغ هنگفتی بگیرد. مطبوعات تهران چندی بعد فاش کردند که در همان ایام دولت انگلیس حاضر شده بود چند میلیون لیره طلا و چندین میلیون اسلحه و مهمات به رضاشاه بدهد. شاه هم وقتی از او اجازه ترانزیت اسلحه می‌خواستند رک و راست می‌گفت حق‌العملی مشابه ترکیه به خودش بدهند.^(۳)

وقتی که دولت‌های متفقین از راه مذاکره با رضاشاه به نتیجه نرسیدند، به حملهٔ نظامی به ایران رو آوردند. در سوم شهریور ۱۳۲۰ (۲۵ اوت ۱۹۴۱)

۱- همان سالنامه، ص ۲۱۷

۲- همان، ص ۸۲ به نقل از: مقالهٔ زندگی یک دیوانه به قلم مهجور، روزنامهٔ مرد امروز ۱۷ تیر ۱۳۲۶

۳- جامی، «گذشته چراغ راه آینده است، تاریخ ایران در فاصلهٔ دو کودتا، ۱۲۹۹ - ۱۳۳۲»، ۱۳۶۲ ص ۸۳ به نقل از: نشریهٔ خواندنی‌ها، شمارهٔ ۴۴، ۳ تیر ۱۳۳۳



کرمانشاه، عبور تانک‌های متفقین، شهریور ۱۳۲۰



تبریز، عبور نیروهای متفقین از خیابان‌های شهر، شهریور ۱۳۲۰



تهران، شهریور ۱۳۲۰



اشغال پالایشگاه نفت آبادان توسط ارتش بریتانیا، شهریور ۱۳۲۰

شوروی برپایه ماده ۶ قرارداد ۱۹۲۱ به ایران حمله کرد. همان هنگام ارتش انگلیس از غرب و جنوب وارد ایران شدند. تهاجم مشترک انگلیس و شوروی به ایران با نام عملیات کانتننس صورت گرفت. در ۲۷ اوت دولت علی منصور استعفا داد. به جای او فروغی نخست‌وزیر شد. مهم‌ترین اقدام بلافصل او که جنبه اضطراری داشت و تدبیری برای حفظ رژیم و جلوگیری از طغیان عمومی بود، از چند تصمیم زیر تشکیل شده بود:

- الف - دستور ترک مقاومت در برابر ارتش‌های انگلیس و شوروی
- ب - برقراری حکومت نظامی در تهران و تعیین سپهبد امیر احمدی (قصاب لرستان) به عنوان فرماندار نظامی تهران برای مقابله با فوران خشم مردم
- ج - شروع مذاکرات سیاسی با متفقین برای جایگزینی محمدرضا شاه
- د - ترتیبات شتابزده فراری دادن رضاشاه قبل از آن که هدف هجوم

انتقام جويانه مردم قرار گيرد.

در مذاكرات ياد شده موافقت شد كه ارتش ايران از چند منطقه شمالي و جنوبي و غربى عقب نشيني كند و اين مناطق به وسيله ارتش هاى شوروى و انگليسى اشغال شود.

در ۲۵ شهريور ۱۳۲۰ رضاشاه به ناچار به نفع محمدرضا پسرش از سلطنت چشم پوشيد و استعفا داد.

اگر به جاى يك ديكتاتور وطن فروش و ايران برباد ده زمامداران مسئولى حاكم بودند، اگر در ايران مجلسى وجود داشت كه زائده ديكتاتورى نبود، بى شك ايران از حمله متفقين و صدمات هولناكش در امان مى ماند.

قربانى كردن ايران و انداختن آن در ورطه اشغال متفقين خيانت بزرگ رضاشاه بود. هرچند كه ايران را از شر ديكتاتور خلاص كرد و يك دوره ۱۲ ساله فضاي نيمه دمكراتيك برقرار كرد.

رضاشاه در آخرين فرصت، زمانى كه ارتش هاى متفقين وارد خاك ايران شده بودند مى توانست با كمى هوشيارى از اشغال پايتخت جلوگیری كند. پيش از آن متفقين بارها درباره لزوم اخطار عوامل آلمان هشدار داده و حتى گفته بودند خواستار بستن سفارت آلمان در تهران و قطع ارتباطات ديپلماتيك ايران با آن كشور نيستند؛ بلكه تنها خواستار اخراج عوامل هيترلند. اما رضاشاه اين فرصت را هم براى جلوگیری از اشغال پايتخت توسط قواى انگليسى و شوروى از دست داد.

نويسندگان كتاب گذشته چراغ راه آينده است مى نويسند:

«متفقين ماييل بودند كه قدرت مركزى (يعنى ديكتاتورى رضاشاه) از هم نگسلد تا آنها بتوانند تمام قواى خود را در جبهه هاى اصلى جنگ به كار بگيرند. همان طور كه در يادداشت هاى آنها ذكر شده اشغال تهران نيز مورد نظر نبود؛ ولى رفتار جانبدارانه شخص رضاشاه و دولت فروغى با عمال نازى موجب شد كه متفقين وارد تهران شده، خود در كار تصفيه

نازی‌ها دخالت کنند.

روز بیست و پنجم شهریور ماه قبل از آن که نیروهای متفقین وارد تهران شوند، رضاخان بنا به توصیه سفارت انگلیس از سلطنت کناره‌گیری کرد»^(۱)

نقش خائنانه فروغی

در لحظه تعیین‌کننده‌یی که بر اثر حمله قدرت‌های خارجی، موقعیت دیکتاتور و ارتش سست‌بنیادش فرو ریخته بود و می‌توانست به برپایی نظام جدیدی راه ببرد که مبتنی بر سانسور و ارعاب و سرکوب نباشد، محمدعلی فروغی از خیانت‌پیشه‌ترین دولتمردان پهلوی برای نجات نظام سر رسید. تدابیر او در آن مقطع حساس حول سه امر اساسی متمرکز بود: مراقبت از اوضاع و جلوگیری از بروز یک قیام مردمی که بساط کل رژیم را درهم بپیچد، فراری دادن رضاشاه قبل از آن که به دست مردم خشمگین بیفتد و به تخت شاهی نشاندن پسر او.

درباره طینت فروغی و نقش ضد‌مردمی او، رهبر مقاومت مسعود رجوی گفته است: «دریغا که مردم ایران بیش از ۲۵۰۰ سال است بدون سرکوب و انواع سلطنت، جز در مقاطعی کوتاه، بهار آزادی را تجربه نکرده‌اند.

عجبا که تا دیروز تحت عنوان اصلاح‌طلبی، آخوند خاتمی و سردرخیم اطلاعات حجاریان و موسوی خوئینی‌ها دادستان کل ارتجاع در زمان قتل‌عام و دستیارش عباس عبدی الگوسازی می‌شدند. اکنون که تاریخ مصرف اصلاح‌طلبی به سر آمده با شگفتی در یک عقبگرد تاریخی به زنده کردن و تجلیل امثال فروغی مهره زبردست و کهنه‌کار انگلیس در خدمت‌گزاری به رضاخان پرداخته‌اند.

همین یک نمونه را برای آگاهی نسل جوان، به اختصار اشاره می‌کنم. آن چنان که در همه کتاب‌های شرح وقایع نوشته‌اند: فروغی از ۱۳۰۲ که رضاخان بر کرسی رئیس‌الوزاری نشست، عضو ارشد کابینه و عقل منفصل

او بود. دكتر مصدق نماينده مردم تهران در مجلس شوراي ملي صلاحيت سياسي فروغي و وثوق الدوله را كه هر دو از وزراي رضاخان بودند زير ضرب برد. مدرس كه در رأس مخالفان رژيم كودتا بود در آبان ۱۳۰۵ توسط مزدوران رضاشاه ترور و مجروح شد؛ اما زنده ماند و بعداً در آذر ۱۳۱۶ در تبعيد كاشمر به شهادت رسيد.

فروغي در تغيير سلطنت اولين نخست وزير رضاشاه شد و عمده هم و غم خود را در پنج ماه و نيم صدارتش صرف مراسم تاج گذاري رضاخان و تأمين مخارج گزاف آن كرد. بعد براي از بين بردن اعتراضات خارج از كشور به حكومت كودتا كه مأموريت جديد او بود به اروپا رفت. فروغي در كابينه مستوفي به دستور رضاشاه و از جانب او وزارت جنگ و زمام امور ارتش تحت امر را به عهده داشت. علاوه بر ساير مشاغل، سه نوبت در زمان رضاشاه نخست وزير و سه نوبت هم وزير جنگ بود.

در ارديبهشت ۱۳۰۵ هنوز يك هفته از تاج گذاري رضاخان در دولت فروغي نگذشته بود كه سربازان و درجه داران فوج سلماس به خاطر نرسيدن حقوق خود سر به شورش برداشتند. رضاشاه، آيرم فرمانده لشكر آذربايجان را به سر كوب آنها فرستاد و ۵۶ نفر اعدام شدند. خودش هم براي سر كوب نظاميان شورشي به خراسان شتافت و در بجنورد سر ضرب دستور اعدام ۱۲ نفر را صادر كرد. اين پس از اعدام ۶۰ نفر توسط فرمانده لشكر رضاشاه در خراسان از اهالي تركمان در آن خطه بود.

در دومين كابينه فروغي، تيمورتاش وزير دربار قبلي و سردار اسعد بختياري وزير جنگ همين كابينه فروغي از شر كاي پيشين رضاشاه بودند كه يكي پس از ديگري در زندان سر به نيست شدند. در فروردين ۱۳۱۳ هم زمان با قتل اسعد با تزريق آمپول هوا در زندان قصر تهران، عده زيادي از سران بختياري و قشقايي و بويراحمد و ممسني هم به دار آويخته شدند. يكي از آنان پدر شاپور بختيار بود كه همراه با ۴ تن از خويشاوندانش به دستور

رضاشاه به دار آویخته شد و سایرین به حبس‌های طولانی محکوم شدند. در نخست‌وزیری فروغی راه چالوس به طول ۱۶۸ کیلومتر با قربانی دادن بیش از هزار کارگر افتتاح شد. در شهریور ۲۰ فروغی دوباره به دستور انگلیس پیدایش شد که قبل از هر چیز تسلیم ایران را تحت عنوان ترک مخاصمه و به قول خودش خودداری «از هرگونه عملیات مقاومت» اعلام کند، سپس بار رضاشاه را ببندد و او را به تبعید در جزیرهٔ موریس بفرستد و آنگاه پسرش را مانند پدرش از جانب انگلستان بر تخت سلطنت بنشاند. در مورد اموال غصبی رضاشاه هم آن قدر سر و صدا و اعتراض شد که همان مجلس دست‌نشانده، فروغی را مکلف به تعیین هیأتی برای پس‌گرفتن



فروغی در کنار رضاشاه

اموال غصبی و مسروقهٔ رضاشاه کرد.

وقتي تاريخ مصرف مستوفى الممالك در مقام نخست وزيرى به پايان رسيد و رضا شاه او را دور انداخت، مستوفى به مصدق پيام داد «من تا چانه به گل نشستم، شما مواظب باشيد كه تا فرق سر در لجن فرو نرويد».^(۱)

ارتش پوشالى

رضا شاه كه مدارج قدرت يابى از مزدورى نيروى قزاق تا رسيدن به موقعيت «سردار سپه» را در فعاليت هاى نظامى طى كرده بود، از روز به قدرت رسيدن تيز بالاترين اولويت خود را ساختن يك ارتش جديدديد. او تحت نظارت و فرماندهى بى واسطه خود ارتش ۱۲۰ هزار نفره بى سازمان داد. اين ارتش با بهره مندى از بودجه هنگفتى كه صرف آن مى شد به سلاح هاى جديد از جمله چند ده فروند هواپيما مجهز شده بود. بنا به ارزيابى تاريخ نگاران هر سال يك سوم بودجه كشور صرف اين ارتش مى شد. ويژگى اساسى ارتش رضا شاه فرآيند شكل يابى اش بود كه در سر كوب جنبش هاى آزادى خواه و

۱- پيام مسئول شورائى مى مقاومت «در آغاز چهل و دومين سال حيات جايزين دموكراتيك و مستقلا»، ۳۰ تب ۱۴۰۱



رضا شاه در كنار فرماندهان ارتش دست نشانده خود

قلع و قمع ملیت‌ها و ایلات سراسر کشور طی شده بود. در واقع این ارتش ابزار سرکوب داخلی برای حفظ قدرت رضاشاه بود و برای دفاع از مردم و مرزهای ایران تشکیل نشده بود. در نتیجه قابلیت‌ها و استحکام درونی آن تا زمانی برقرار بود که در مأموریت‌های سرکوبگرانه رو در روی مردم بی‌دفاع به کار گرفته می‌شد.

یک سال قبل از اشغال ایران، ارتش رضاشاه یک مانور سالیانه داشت و این مانور در حضور یک ژنرال فرانسوی که استاد دانشگاه جنگ بود برگزار شد. در جریان آن مانور، رضاشاه از ژنرال فرانسوی پرسید ارتش ایران در مقابل ارتش‌های بیگانه چقدر مقاومت خواهد کرد؟ ژنرال فرانسوی که خود در جنگ جهانی اول شرکت داشت و برآورد خوبی از ارتش‌های اروپایی داشت پاسخ داد: دو ساعت. هنگامی که اطرافیان به او تذکر دادند که این چه پاسخی بود که به اعلیحضرت دادی؟ ژنرال فرانسوی با خونسردی پاسخ داد: این دو ساعت را هم برای دلخوشی شاهتان گفتم. و اگر نه پاسخ درست هیچ است. زیرا تفنگ و مسلسل در برابر تانک و زره پوش هیچ مقاومتی ندارد.

در شهریور ۱۳۲۰ به محض این که ارتش رضاشاه در برابر حمله نیروهای اشغالگر قرار گرفت، مثل برف در آفتاب تموز ذوب شد. به جز مقاومت‌های پراکنده چند واحد میهن پرست ارتش که استثنایی و جزئی بود، بقیه تشکیلات نظامی رضاشاه با چنان سرعتی از هم پاشید که گویی هیچ‌گاه چنان ارتشی وجود نداشته است. در آن روزها مردم کوچه و خیابان بارها سربازانی را می‌دیدند که سلاح‌های خود را در جوی‌های خیابان انداخته و در حال فرار به خانه‌هایشان هستند.

رزم‌آرا از امرای ارتش رضاشاه که بعداً رئیس ستاد ارتش و نخست‌وزیر شد، در کتاب خاطرات خود می‌نویسد: «آخرین مرتبه روز سوم شهریور وقتی

گزارشات را سرهنگ ارفع متصدی دفتر برای ملاحظه ایشان برده بودند، دیده بود که شاه دیوانه‌وار از قصر خارج سوار اتوموبیل شده مدتی رفته باز برگشتند. دوان دوان شروع به رفتن نمود. از مجموع این پیشامدها و وضع شاه به خوبی درک می‌شد که رشته امور ارتش و اداره آن از همان لحظه از هم گسیخته شده بود ...

تلگراف‌های روز چهارم حاکی از فروپاشی سازمان ارتش بود. عصر روز پنجم تقریباً موضوع ارتش به کلی خاتمه یافته بود...»
«... از مدتی پیش کراراً پیشنهاد شد که اگر جنگ و زد و خوردی در وسط

حضورى از سقز | به وزارت | جنگ

| تاريخ | ۱۳۲۰/۶/۶

کفالت ستاد ارتش

محترماً معروض می‌دارد: امریه شماره ۴۲۴۱ ساعت ۱۰ $\frac{۱}{۲}$ زیارت، فوراً به قسمت دستور داده شد که به هیچ وجه مقاومت ننمایند و یک نفر اعزام گردید که به فرمانده مربوطه اطلاع دهد که مقاومت نخواهد شد. افسر معروضه ساعت ۱۴ مراجعت و اظهار نمود با اینکه بیرق سفید در دست داشت مورد تیراندازی قوای موتوریزه واقع گردید و قوای شوروی با کمال عجله به سمت میاندوآب پیشروی می‌نمودند. لذا مجدداً افسر دیگری فرستاده شد و بنده از شهر میاندوآب خارج شدم. اینک افسر اعزامی گزارش می‌دهد که ابتدا به فرمانده گروه شناسایی شوروی معرفی و بعداً که ژنرال فرمانده آنها آمده به ایشان معرفی شده. ژنرال مزبور دستور خلع سلاح کلیه نفرات را داده و ضمن اظهار عدم اطلاع راجع به خاتمه عملیات اظهار نموده که بایستی فرمانده نیرو با ستاد و اسکورتش فوراً به میاندوآب حاضر شوند و الاً مجبورم تعقیب نمایم مستدعی است مقرر فرمایند ابلاغ شود حاضر شوم یا چه قسم مقرر می‌فرمایند.

سرلشکر مطبوعی

[۲۳۹۱/۲]

نمونه ۱- از اسناد فروپاشی ارتش رضاشاه و متواری شدن نیروهای آن، ۶ و ۱۲ شهریور ۱۳۲۰

از [وزارت] جنگ به ملایر

[نمره] ۳۶۴

سرلشکر مطبوعی فرمانده لشکر سه

سرهنگ ارفع گزارشی تقدیم نموده بود که افراد لشکرهاي سه، چهار و دوازده در منطقه صحنه و کن آوز و اسدآباد با اسلحه پراکنده می باشند و تقاضا نموده بودند که جهت جلوگیری از تفریط اسلحه و ساز و برگ و از نظر انتظام، افراد منظور جمع آوری شوند و اعتباری برای اجرای این کار در اختیار فرمانداری همدان گذارده شود که از دارایی همدان دریافت نماید. مراتب از شرف عرضر پیشگاه اعلیحضرت همایون شاهنشاهی گذشت. مقرر فرمودند شما کلیه افراد متواری لشکرهاي سه و چهار را در ملایر جمع آوری نموده نظم و ترتیبی به کار آنها دهید. راجع به ارسال وجه نیز اجازه فرمودند اقدام شود. اینک در اجرای اوامر شاهانه اقدام سریع نموده و راجع به امورات مالی آن از طریق وزارت جنگ اقدام نمایید.

سرلشکر ضرغامی

[در حاشیه]

تاریخ وصول ۱۳۱۲/۶/۱۳

[۲۴۱۳]

نمونه ۲- از اسناد فروپاشی ارتش رضاشاه و متواری شدن نیروهای آن، ۶ و ۱۲ شهریور ۱۳۲۰

است بایستی طرفاً وضع جنگی به خود گرفته قوای موجود را به نقاط حساس سوق و احتیاجات ضروری و آنی آنها فوراً تأمین نماییم ... شاه جواب می داد خیر لازم نیست. اگر عملیاتی لازم شود خود من چهارده روز قبل شما را باخبر خواهم ساخت ... این بیانات بی خبری کامل ایشان را از حقایق امر ثابت می کرد.^(۱)

پس از اشغال تهران، سفارت انگلیس - و نه حتی دولت انگلیس - در یادداشتی کوتاه و تحقیرآمیز به رضاشاه دستور داد قدرت را ترک کند. او هم

۱- رزم آرا، حاجعلی، «خاطرات رزم آرا»، ۱۳۸۲، صص ۱۲۳- ۱۴۰

۵۶۱
مطلب اطلاعات در سال ۱۳۲۰

شهریور ۲۰: رضا شاه کبیر استعفا کرد

اشک ها و لبخند های یک ملت

شاهنشاه:

من خداوند قادر متعال را گواه گرفته و به کلام اله مجید و بر

آنچه نزد خدا محترم است

قسم یاد میکنم که تمام هم

خود را مصروف حفظ استقلال

ایران کنم



هنگام نشر این فرمانی

هو کب

هشامیونی بر دم در

دودلو فیسر

از دحام کو دندو

احساسات

بر دم بختی

بود که التوبیل

شاهنشاه

به کندی جلو

عیرفت

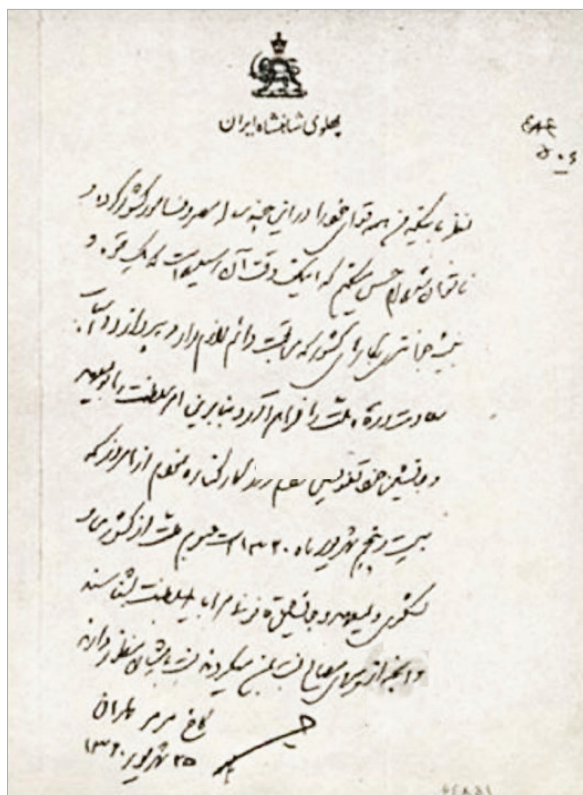
دستگاه و من استعفا رضاشاه کبیر

۱۳۲۰

روزنامه اطلاعات - ۲۵ شهریور ۱۳۲۰

بدون کمترین مخالفت و مقاومتی دستور را اجرا کرد و راهی تبعیدگاه شد. «ممکن است اعلیحضرت لطفاً از سلطنت کناره گیری کرده و تخت را به پسر ارشد و ولیعهد واگذار نمایند؟ ما نسبت به ولیعهد نظر مساعدی داریم و از سلطنتش حمایت خواهیم کرد. مبدا اعلیحضرت تصور کنند که راه حل دیگری وجود دارد».^(۱)

۱- ریچارد کاپوچینسکی، «شاه شاهان»، ۲۰۰۶



استعفانامهٔ رضاشاه، ۲۵ شهریور ۱۳۲۰

مصدق، بعداً در نطقی در مجلس شورای ملی گفت: «به‌خاطر دارم سردار سپه رئیس‌الوزرای وقت در منزل من با حضور مرحوم مشیرالدوله و مستوفی‌الممالک و دولت‌آبادی و مخبرالسلطنه و تقی‌زاده و علاء اظهار داشت که مرا انگلیس آورد و ندانست که با کی سروکار پیدا می‌کند. آن وقت نمی‌شد در این باب حرفی زد. ولی روزگار آن را تکذیب کرد و به‌خوبی معلوم شد همان کسی که او را آورد، چون دیگر مفید نبود، او را برد.»^(۱)

۱- کی استوان، حسین (مدیر روزنامه ظفر)، «سیاست موازنهٔ منفی»، ۱۳۲۷، ج ۱، ص ۳۴ به نقل از مذاکرات مجلس



ایران بخشی های رضاشاه

وقتی رضاشاه تصمیم به کناره‌گیری گرفت، در ایران هیچ‌کس - مطلقاً هیچ‌کس - به حمایت از او برخاست. نه فرماندهان ارتش دست‌نشانده او، نه اعضا مجلس فرمایشی، نه جلادانی مثل سرپاس مختار یا مقام‌هایی که زیر سایه او به مدت دو دهه دست‌اندرکار غارت و به خاک سیاه نشاندن مردم بودند، هیچ‌کدام کم‌ترین مخالفتی با عزل او نشان ندادند. به جای آن، شادی و رضایت بسیار سراسر جامعه را فرا گرفت، قلم‌های شکسته و دهان‌های بسته به سرعت جای خود را به زبان‌های افشاگر روزنامه‌ها و نمایندگان حقیقی مردم دادند که ناگفته‌های ۲۰ ساله را فاش می‌کردند.

شاهان قاجار بخش‌هایی از ایران را در جنگ با روسیه تزاری از دست دادند؛ رضاشاه و پسرش بخش‌هایی از ایران را بدون هرگونه جنگی بذل و بخشش کردند. این واگذاری‌های خیانت‌بار از شروع حکومت رضاخان به صورت یک جریان ممتد استمرار داشته و در اصل رشوه‌یی است که هر دو شاه پهلوی برای حفظ دیکتاتوری سرکوبگر و نامشروع خود از تمامیت ارضی کشور و مصالح ملی ایران پرداخته‌اند.

در آن زمان، رضاشاه با شعارها و تبلیغات ناسیونالیستی و دامن‌زدن به یک ایرانی‌گری مبتذل که ایدئولوژی رسمی رژیمش بود، در حال استتار لطماتی بود که پی در پی به مهم‌ترین منافع ملی ایران می‌زد.

امروز بورژوازی همدست ارتجاع که در دشمنی با جهت‌یابی تحولات ایران به‌سوی یک انقلاب دموکراتیک، سفیدشویی رضاشاه را پیشه خود کرده، از روی عمد ایران‌بخشی‌های او را به سکوت برگزار می‌کند. اما دیکتاتوری شومی که از انهدام انقلاب مشروطه سربرآورد و پایه‌های خود را در خون راهبران جنبش آزادی و استقلال ایران هم‌چون میرزا کوچک‌خان، کلنل پسیان و خیابانی بنا کرد و نخستین قاتل مدافعان تمامیت ارضی ایران بود، در آن روی سکه این جنایت‌ها، خیانت‌های بسیاری هم به مصالح ملی کشور کرد.

او که جاده‌صاف‌کن و مسبب اشغال ایران توسط قدرت‌های بزرگ بود، پیش از آن، در دوره بیست ساله حکومت و سلطنتش بخش‌های از خاک و آب و نفت ایران را در قراردادهای وطن‌فروشانه به تاراج داد و سبب انتزاع سرزمین‌ها و رودها و منابعی از ایران شد که از اهمیت سوق‌الجیشی برخوردار بودند.

بخشیدن آرات و قره‌سو

کوه‌های آرات، شامل قله بزرگ آرات (۵،۱۳۷ متر) و قله کوچک آرات (۳،۸۹۶ متر) است و در حال حاضر در خاک ترکیه نزدیک مرز با ایران و ارمنستان قرار دارد.

آرات کوچک (کوه آگری) و دامنه‌هایش، به همراه سرچشمه رود قره‌سو، منطقه‌یی با وسعت حدود ۸۰۰ کیلومتر مربع بود. منطقه قره‌سو منطقه‌یی در شمال غربی ایران است که در برگیرنده انشعاب‌های این رود و نیز مناطق هم‌جوار آن است. قره‌سو رودخانه مرزی واقع شمال‌غرب ایران - نزدیک ماکو و مرز ترکیه و شوروی - از آرات سرچشمه می‌گیرد به رود ارس منتهی می‌شود. این منطقه به خاطر متصل بودن به قفقاز و قرار داشتن در مسیر تجاری و نظامی حائز اهمیت استراتژیک بود.

این منطقه در دوره قاجار برطبق عهدنامه ترکمن‌چای ۱۲۰۶ و قراردادهای بعدی بخشی از خاک ایران محسوب می‌شد.

در بهمن سال ۱۳۱۰ (۱۹۳۲ میلادی) رضاشاه در توافقی با ترکیه، قله آرارات کوچک (کوه آگری) و دامنه‌هایش، به همراه سرچشمه رود قره‌سو را به آن کشور واگذار کرد. در مقابل، ترکیه منطقه قطور را از آن ایران دانست. حال



نمایی از کوه‌های آرارات از شهر ایروان. کوه آرارات کوچک در سمت چپ

آن که قطور از قبل نیز به طور رسمی بخشی از ایران بود و ادعای ترکیه در خصوص آن مبنای قانونی و تاریخی نداشت.^(۱)

۱- بهمنی قاجار، محمدعلی، «تمامیت ارضی ایران در دوره پهلوی»، ۱۳۷۴، فصل سوم، این کتاب توسط «مؤسسه مطالعات و پژوهش‌های سیاسی» انتشار یافته است. مؤسسه مزبور یکی از مؤسسات سیاسی اطلاعاتی حکومتی است که بخشی از اسناد «دفتر مخصوص شاهنشاهی»، وزارت خارجه، ستاد ارتش، وزارت جنگ و سفارت‌خانه‌های ایران در دوره رضاشاه را در اختیار گرفته است. این اسناد منبع اصلی کتاب‌هایی است که از دهه ۱۳۸۰ به این سو تحت کنترل رژیم در حوزه تاریخ معاصر تدوین شده است.

در اوایل دهه ۱۳۰۰، رضاخان در مقام وزیر جنگ ابتدا دستور داد قره‌سو حفظ شود. ولی بعداً در نامه‌ای به امیرلشکر امیر طهماسبی فرمانده لشکر شمال غرب به این بهانه که مدارک مالکیت ایران مشخص نیست، از حفظ قره‌سو دست کشید. در نتیجه منطقه قره‌سو در توافق رضاشاه با ترکیه در سال ۱۳۱۰ (۱۹۳۱ میلادی) به آن کشور واگذار شد.

این واگذاری یک «خطای استراتژیک» بود، چون آراءات که سرچشمه رود قره‌سوست، نه تنها از نظر جغرافیایی و آبی اهمیت داشت، بلکه یک نماد فرهنگی و تاریخی برای ایران بود.

در سال‌های اخیر رژیم آخوندی برخی مدارک موجود در بایگانی‌های وزارت خارجه و دربار رضاشاه را در اختیار مؤسسات تحقیقاتی و اطلاعاتی خود قرار داده‌اند.^(۱)

مطابق این اسناد رضاخان در زمانی که وزیر جنگ بود اشغال یک منطقه متعلق به ایران توسط قوای ترکیه را پذیرفت و به قوای مرزبانی ایران در ماکو اجازه اقدام نظامی برای بازپس‌گیری آن مناطق را نداد: «در نیمه خردادماه ۱۳۰۲ نظامیان ترکیه، بلاغ‌باشی در جنوب باختری مرداب یارم قیه و رشته‌کوه‌های آراءات در شمال باختری شهرستان ماکو را اشغال کردند...».

در ۴ اردیبهشت ۱۳۰۲ اقبال‌السلطنه ماکویی گزارش مفصلی درباره دلایل مالکیت ایران بر قره‌سو به رحمت‌الله معتمدی (معمدالوزاره) کمیسر مرزی ایران در ماکو ارائه می‌کند. در تیرماه ۱۳۰۲ وزارت امور خارجه از طریق وزارت داخله از والی آذربایجان و اقبال‌السلطنه حکمران ماکو درخواست کرد: نسبت به پاسداری از مالکیت ایران بر قره‌سو در برابر تجاوزات احتمالی ترکیه اقدام لازم را به عمل آورد. اما شرائط بی‌ثبات سیاسی در تهران اجازه چنین اقدامی را نمی‌داد. در ۱۶ مرداد ۱۳۰۲ سفارت ترکیه در تهران

۱- معدودی از این اسناد توسط یکی از نهادهای رژیم به نام «مرکز بررسی اسناد تاریخی» منتشر شده است.

در یادداشتی رسماً اعلام کرد روستای بلاغ‌باشی را جزئی از خاک ترکیه دانسته و تعلق آن به دولت ایران را رد می‌کند. در پاسخ به این ادعای دولت ترکیه، وزارت امور خارجه ایران در نامه‌ای به وزارت جنگ با تأکید بر مالکیت ایران بر بلاغ‌باشی با توجه به صورت جلسات کمیسیون تحدید حدود، از وزارت جنگ خواست با اقدام نظامی از روستاهای ایرانی رفع اشغال نماید. اما وزارت جنگ با درخواست وزارت امور خارجه همراهی نکرده و رضاخان سردار سپه وزیر جنگ در پاسخ به وزارت امور خارجه ابراز می‌کند: «اقدام قشون در جلوگیری از تجاوزات ترک‌ها صلاح نیست، مقرر فرمایید با اقدامات سیاسی موضوع پیگیری شود.» دکتر محمد مصدق که متصدی وزارت امور خارجه بود در نامه‌ای به رضاخان سردار سپه وزیر جنگ از وی نیز خواست دستورهای لازم را برای جلوگیری از تجاوزات به خاک مسلم ایران و تخلیه بلاغ‌باشی به فرمانده قوای آذربایجان صادر نماید. اما این درخواست نیز با پاسخ مثبت وزارت جنگ همراه نشد و وزیر جنگ کماکان با تأکید بر این که وزارت جنگ انجام این امور را به قوه قهریه و قشون صلاح نمی‌داند، از وزارت امور خارجه خواست با مذاکرات دیپلماتیک به تجاوزات ترکیه خاتمه دهد.^(۱)

در ۲ دی ۱۳۰۲، رضاخان که در این زمان نخست‌وزیر بود، به ریاست ارکان حرب لشکر شمال غرب، دستور می‌دهد: «قدغن فرمایید که اتفاقات و محظوراتی که در قراء متنازع فیه رخ نموده چیست و چه اقداماتی بایستی به عمل آید.» به دنبال این دستور، عبدالله‌خان امیر طهماسبی امیرلشکر شمال غرب گزارشی برای ریاست ارکان حرب کل قشون تهیه کرده و در ۹ دی ۱۳۰۲ به وی ارسال می‌دارد. اما در پایان سال ۱۳۰۲ ناگهان رضاخان تغییر موضع داد. وی در نامه‌ای به تاریخ ۱۷ اسفند ۱۳۰۲ به امیر

۱ - بهمنی قاجار، محمدعلی، تمامیت ارضی ایران در دوران پهلوی ۱۲۹۹ - ۱۳۲۰، چاپ اول، تهران: ۱۳۹۰، ج ۱، ص ۶۱۹ - ۶۲۲

طهماسبی^(۱)، به طور ضمنی دستور مختومه شدن پیگیری موضوع مالکیت ایران بر قره‌سو را صادر کرد. متعاقباً ترکیه این منطقه را اشغال کرد و در قرارداد سرحدی ۱۳۱۰ ایران و ترکیه، مالکیت ترکیه بر منطقه یاد شده به طور رسمی مورد تأیید دولت ایران قرار گرفت.^(۲)

کتاب «مرزهای ایران و ترکیه»^(۳) نوشته رحمت‌الله معتمدی (معمدالوزرا) که یکی از اعضای کمیسیون مرزی در دوره رضاشاه بوده، جزئیات وقایعی مانند واگذاری کوه آرات کوچک و منطقه قره‌سو در جریان توافق‌نامه مرزی ۱۳۱۰ شمسی (۱۹۳۲ میلادی) را گزارش می‌کند. از جمله درباره روند مذاکرات و تصمیم‌گیری‌ها می‌نویسد: «در اینجا کار گیر می‌کند چرا که ترکیه مقداری از کوه آرات که در اختیار ایران بوده و به محل مخفی شدن شورشیان کرد تبدیل شده بود را می‌خواهد. این مسئله به پایتخت‌ها ارجاع می‌شود و در نهایت دولت وقت با معاوضه این منطقه با دره بارزگه موافقت می‌کند».^(۴)

در مورد دره بارزگه که رضاشاه در ازاء بخشش آرات کوچک دریافت کرد، معتمدی به این واقعیت که دره مزبور فاقد اهمیت است اشاره دارد

۱ - عبدالله طهماسبی از امرای ارتش رضاشاه، از آغاز جزو نظامیان همدست و سرسپرده شاه بود. وی کتاب حجیمی به نام «تاریخ شاهنشاهی اعلیحضرت رضاشاه پهلوی، یا علل و نتیجه نهضت عمومی ملی آبان ماه، به افتخار دقایق سعادت‌بار نهضت»، مطبوعه مجلس، درج کرده. وی در مقدمه می‌نویسد: «برای این که عزم و اراده و آثار وجودی و رشحات عقلی و اخلاقی شاهشاه ایران اعلیحضرت رضاشاه پهلوی خلدالله ملکه و سلطان سرمشق تکامل اعقاب آینده و نسل‌های متعاقبه گردد و معلوم شود که این نابغه عصر چگونه با فقدان تمام وسائل درهای سعادت را به روی ملت خود گشوده ... و چه مقام مقدسی را در قلوب عامه احراز کرده ... قلم به دست گرفته است...».

۲ - بهمنی قاجار، صص ۶۳۹ - ۶۴۰

۳ - رحمت‌الله معتمدی، «مرزهای ایران و ترکیه»، شرح گزارشات و وقایع یومیه کمیسیون‌های تحدید حدود ایران و ترکیه در سال‌های ۱۳۰۹ و ۱۳۱۲، ۱۳۹۰

۴ - همان، صص ۲۰۴

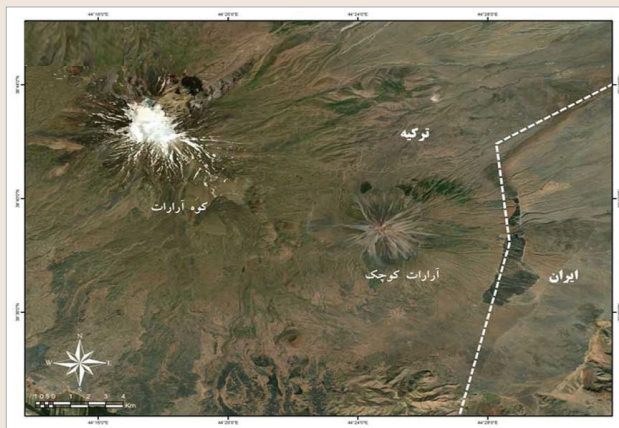
و نشان می‌دهد که این معاوضه از نظر استراتژیک و جغرافیایی برای ایران به‌صرفه نبود. وی در توصیف روند مذاکرات و تصمیم‌گیری‌ها، به ارزش کوه آرارات کوچک به‌عنوان یک نقطه استراتژیک و نمادین اشاره می‌کند. این کوه نه تنها از نظر ارتفاع و موقعیت جغرافیایی اهمیت داشت، بلکه به‌عنوان پناهگاهی برای شورشیان کرد نیز شناخته می‌شد که برای ترکیه ارزش امنیتی بالایی داشت. در مقابل، درهٔ بارز که ایران در این معاوضه دریافت کرد، منطقه‌ای کم‌ارتفاع‌تر و با اهمیت استراتژیک و اقتصادی نازل توصیف شده است.

حسن ارفع، در خلال سفر رضاشاه به ترکیه آجودان او بود، در خاطرات خود می‌نویسد: «من عضو هیأت تحدید حدود و حل اختلافات بودم. در این هیئت کسانی چون محمدعلی فروغی و رشدی آراس [وزیر امور خارجهٔ وقت ترکیه] شرکت داشتند. یک روز که من و یک سرهنگ ترک بر سر موضوعی مورد اختلاف با حرارت بسیار بحث می‌کردیم، رشدی آراس گفت: «ما ترک‌ها به نظر اعلیحضرت شاهنشاه اطمینان و اعتقاد کامل داریم، سرهنگ ارفع پرونده‌ها و نقشه‌ها را به حضور ایشان ببرد هرچه فرمودند ما قبول داریم... من نقشه‌ها و کاغذها را جمع کردم و یک راست به کاخ سلطنتی رفتم و به اتاق داخل شدم و گفتم عرایضی دارم چند دقیقه بعد شاهنشاه وارد شدند. درحالی که من نقشه‌ها را روی میز پهن کرده بودم. همین که نقشه‌ها را دیدند فرمودند: «موضوع چیست؟» من شروع کردم به توضیح دادن که فلان تپه چنین است فلان منطقه چنان است، آن‌جا سخت مورد نیاز ماست، و از این حرف‌ها... ولی پس از مدتی که با حرارت عرایضی کردم با کمال تعجب دیدم اعلیحضرت چیزی نمی‌فرمایند. وقتی سرم را بلند کردم دیدم شاه با حالت مخصوصی به من نگاه می‌کند. گویی به حرف‌هایم چندان توجهی ندارد و تنها چشم به چشم من دوخته است تا ببیند من چه می‌گویم. من سکوت کردم. فرمودند: معلوم است منظور مرا نفهمیدی... بگو ببینم این تپهٔ این‌جا از آن تپه که می‌گویی بلندتر نیست؟ عرض کردم: «بلی قربان»... فرمودند: «آن را چرا نمی‌خواهی؟ این

يکي چطور؟» عرض کردم «بلى». فرمودند: «منظور اين تپه و آن تپه نيست. منظور من اين است که دو دستگى و جدايى که بين ايران و ترکيه از چندين صدها سال وجود دارد و هميشه به زيان هر دو کشور و به سود دشمنان مشترک ما بوده است از ميان برود. مهم نيست که اين تپه از آن که باشد. آنچه مهم است اين است که ما با هم دوست باشيم. من شرمنده شدم و کاغذها و نقشه‌ها را جمع کردم و به وزارت خارجه که محل تشکيل هيئت بود برگشتم. همه منتظر من بودند تا وارد شدم پرسيدند اعلیحضرت چه فرمودند؟ گفتم: «فرمودند ما دوست هستيم اين موضوعات در کار نيست. تقسيم کنيد اين طرف تپه که رو به «قطر» است مال ما باشد و آن طرف مال ترک‌ها. اين واقعاً درس بزرگى بود براى من و دريافتم که شاهنشاه ايران تا چه اندازه نظر بلند و با گذشت و خواهان دوستى و صلح و صفا هستند».^(۱)

اعتراف‌هاى حسن ارفع در سطور بالا درباره وطن‌فروشى رضاشاه را مى‌توان يک مدرک قابل تکيه به حساب آورد. نام‌برده، هم در دوره رضاشاه و هم در دوره پسرش، از سرسپرده‌ترين مهره‌هاى رژيم پهلوى بود. او در مناصبى نظير وزير جنگ، رياست رکن ۲ ارتش، رئيس ستاد ارتش و سفير ايران در انگليس، فرانسه، ترکيه و پاکستان به آن رژيم خدمت کرده و از همکاران سرلشگر زاهدی در کودتای ۲۸ مرداد عليه مصدق بزرگ بود. بنابراين، آنچه نوشته از سر ضديت و مخالفت با رضاشاه نبوده که آغشته به غرض‌ورزى سياسى باشد و اعتبار اين گواهى کم کند. بلکه چنان‌که تصريح کرده در صدد نشان دادن «نظر بلندی» و «صلح‌خواهی» ارباب خود بوده است.

۱- حسن ارفع، «در زمانه پنج شاه»، ص ۱۲۳ - اين کتاب که دربرگيرنده ۲۲ فصل است، ابتدا به زبان انگليسى در سال ۱۹۶۴ با عنوان *Under five Shahs* منتشر شد. سپس در سال ۱۳۹۶ به زبان فارسى با ترجمه ماني صالحى علامه انتشار يافت. اين کتاب روايتى شخصى از تجربيات نويسنده تحت حکومت پنج شاه است؛ از مظفرالدين شاه قاجار تا محمدرضا شاه پهلوى. او نقش خود را در چند عمليات جنايتکارانه از جمله سرکوب جنبش ميرزا کوچک خان در جنگل و سرکوب مردم کردستان (در آبان ۱۳۰۵) توضيح مى‌دهد.



کوه آرارات - نقشه هوایی



نواحی جدا شده در محدوده قره‌سو و آرارات کوچک



منطقه ۸۰۰ کیلومتری آرارات کوچک و قره‌سو، عکس هوایی

در سال ۱۳۱۰ خورشیدی نشست‌هایی میان نمایندگان دو کشور برگزار شد و در دوم بهمن‌ماه همان سال (۲۳ ژانویه ۱۹۳۲ میلادی) مرزهای دو کشور با امضای وزیر خارجه وقت رضاشاه (محمدعلی فروغی، ذکاءالملک) و دکتر توفیق رشدی وزیر خارجه ترکیه مشخص گردید. در ۱۴ آبان ۱۳۱۱ دو عهدنامه مودت و امنیت و رفع اختلافات مرزی در آنکارا بین دو کشور به امضا رسید.^(۱)

مجلس شورای ملی در ۵ خرداد ۱۳۱۱ شمسی، قرارداد تعیین خط سرحدی ایران و ترکیه را تصویب کرد. در واقع این معاهده تجزیه نزدیک به ۸۰۰ کیلومتر مربع از خاک ایران بود.

متعاقباً هر دو دولت ایران و ترکیه تلاش کردند موضوع تجزیه خاک ایران را نادیده گرفته، وانمود سازند تجزیه‌ای در کار نبوده، بلکه مبادله ارضی صورت گرفته است. اما مبادله‌ای در کار نبود. قطور یا سرو و ساردیک جزئی از خاک ایران بودند، بخشی تثبیت شده و بلامنازع از خاک ایران که صرفاً ترکیه ادعاهایی غیرمستند نسبت به آن داشت و حالا ترکیه می‌خواست چشم‌پوشی‌اش از ادعاهای مطرود خود بر قطور و سرو و ساردیک و یا واگذاری مناطق کم‌ارزش از دره بارزگه را معادل جدایی ۸۰۰ کیلومتر مربع از خاک ایران قرار داده و مسئله را نه الحاق خاک بلکه یک مبادله ارضی عنوان نماید. دولت ایران نیز که می‌خواست از ننگ تجزیه خاک کشور رهایی یابد، تلاش کرد در تبلیغات خود موضوع را مبادله ارضی قلمداد نماید، اما این‌گونه تبلیغات اصل موضوع را تغییر نمی‌دهد. به علاوه طبق توافقات حاصله میان دو کشور، از ادعای مالکیت ایران بر منطقه قره‌سو نیز که در آغاز دهه ۱۳۰۰ توسط اقبال‌السلطنه ماکویی^(۲) تعقیب می‌گردید،

۱- مهدوی، عبدالرضا هوشنگ، سیاست خارجی ایران در دوران پهلوی (۱۳۵۷-۱۳۰۰)، چاپ چهارم، تهران: ۱۳۷۷، ص ۴۲

۲- مرتضی‌قلی‌خان اقبال‌السلطنه بیات ماکویی (۱۲۴۲ - ۱۳۰۳ شمسی) حکمران ماکو، سرحددار ایران و رئیس ایل بیاتهای ماکو بود. ایل بیات ماکو در دوران صفویه از منطقه ایروان برای حفاظت از مرزهای غربی در برابر عثمانی فرستاده شده بودند. این طایفه با

رسماً دست برداشته شد.^(۱)

سفر رضاشاه به ترکیه، محصول ایران‌بخشی او در قرارداد مرزی ۱۳۱۰ بود. پس از بذل و بخشش یک منطقه استراتژیک شمال غرب کشور توسط رضاشاه بود که در خرداد ۱۳۱۳ ترکیه از او استقبال شایانی به عمل آورد. در ۲۰ خرداد ۱۳۱۳ هنگام ورود شاه به داخل خاک ترکیه یک «مراسم عبور از مرز» برگزار شد و با این نمایش مرزهای جدید ایران و ترکیه بیش از پیش رسمیت یافت. روزنامه جمهوریت ترکیه به تاریخ ۲۱ خرداد ۱۳۱۳ در صفحه اول خود ابتدا نقشه جدید مرز ایران و ترکیه را چاپ کرد، سپس گزارش مشروحي از تشریفات عبور رضاشاه از همان مرز را درج نمود.^(۲)

پیمان سعدآباد

در ۲۵ اسفند ۱۳۱۶ متن یک معاهده عدم تعرض میان ایران با سه کشور همسایه، ترکیه، عراق و افغانستان در مجلس شورای ملی تصویب شد که پیمان سعدآباد نام گرفت. پس از امضای پیمان سعدآباد رضاشاه در نطقی به مناسبت افتتاح دوره ۱۱ مجلس گفت: «پیمان سعدآباد در مشرق زمین بی‌سابقه بوده و در این هنگام که امور عالم مشوش است، مدد بزرگی به جنگ‌های فراوان و شکست دشمنان در ناحیه غربی ایران نقش به سزایی در حفاظت این منطقه داشتند و پس از نادر شاه در سایر حکومت‌ها هم به علت نقش ویژه این قوم در ساختار حکومت از جمله قاجار و پهلوی شرکت داشتند.

اقبال‌السلطنه به دستور رضاخان (که در آن زمان رئیس‌الوزرا بود) و با توطئه‌چینی سرلشکر عبدالله امیرطهماسبی دستگیر شد، دارایی‌اش (که ثروت بزرگی بود) مصادره شد و سرانجام در زندان کشته شده‌است. در روز سه‌شنبه ۱۷ مرداد ۱۳۰۳، اقلیت مجلس، به رهبری مدرس، تصمیم به استیضاح رئیس‌الوزرا به علت دخالت در قتل اقبال‌السلطنه و ضبط اموال او و کارهایی از این قبیل گرفت. اما عوامل سردار سپه همه مخالفان را ترسانده و مانع آن شدند.

۱- بهمنی قاجار، همان، صص ۶۹۹ - ۷۰۰

۲- مرعشی، افشین، تحقق ملت، از کتاب رضاشاه و شکل‌گیری ایران نوین، به کوشش استفانی کرونین، چاپ دوم، تهران: ۱۳۸۹، نشر جامی، ص ۱۶۰

بقای صلح جهان خواهد بود».

در این پیمان ده ماده‌یی هر چهار دولت متعهد شدند که در امور یکدیگر دخالت نکنند، حملات تجاوزکارانه علیه هم نداشته باشند و مصونیت مرزهای مشترک را به رسمیت بشناسند. مادهٔ هفتم این پیمان دولت‌ها را متعهد می‌کند که از ایجاد گروه‌های مسلح مخالف و عملیات آن‌ها برای سرنگونی هر از این چهار دولت جلوگیری کنند. انعقاد این پیمان دو دینامیزم اساسی داشت:

اول، نگرانی از شکل‌گیری جنبش‌های انقلابی و آزادی‌خواه برای عملیات سرنگونی بود که بیشتر از همه رژیم رضا شاه را تهدید می‌کرد. زیرا با هر سه کشور ترکیه، عراق و افغانستان مرز مشترک داشت و در درون کشور نیز استعداد وافر برای مخالفت و قیام وجود داشت، جان فوران مؤلف کتاب «مقاومت شکننده» معتقد است: «رضا شاه مانند دیگر سران خودکامه و دست‌نشانده کشورهای متعهد نه تنها با انعقاد این پیمان سودای تقویت قدرت و افزایش وجهه منطقه‌ای خود را در سر می‌پروراند؛ بلکه به دنبال راهی برای مقابله با تهدید جنبش‌های انقلابی داخلی علیه خود نیز بود».^(۱)

دوم، منویات انگلستان - به‌عنوان هدایت‌کنندهٔ پشت‌صحنهٔ این عهدنامه - که در پی آن بود که یک کمربندی دفاعی در برابر اتحاد جماهیر شوروی سابق ایجاد کند و مانع دست‌اندازی شوروی سابق به مستعمرات و مناطق تحت نفوذ خود شود.

عبدالرضا هوشنگ مهدوی، مترجم و دیپلمات سابق در کتاب «سیاست خارجی ایران در دورهٔ پهلوی» دربارهٔ زمینه‌چینی‌های انگلیس برای بستن پیمان سعدآباد می‌نویسد: «انگلیسی‌ها پس از جنگ جهانی اول نهایت

۱- فوران، جان مقاومت شکننده: تاریخ تحولات اجتماعی ایران از صفویه تا سالهای پس از انقلاب اسلامی، ترجمهٔ احمد تدین، تهران، مؤسسهٔ خدمات فرهنگی رسا، ۱۳۷۷، صص

کوشش را به عمل آوردند تا با ایجاد حکومت‌های دست‌نشانده و قوی انعقاد یک پیمان دفاعی بین کشورهای خاورمیانه به وجود آوردند و آن را به‌عنوان سدی در جلوگیری از توسعه‌طلبی و نفوذ شوروی به‌سوی هندوستان، خلیج فارس و چاه‌های نفت‌خیز ایران لازم می‌شمردند؛ بنابراین در عرض چند سال کوشیدند اختلافات میان دولت‌های این منطقه را به تدریج برطرف و زمینه را برای انعقاد پیمان همکاری و عدم تعرض منطقه‌ای فراهم سازند. سایر مؤلفانی که این دوره را بررسی کرده‌اند، دیدگاه مشابهی ارائه کرده‌اند.^(۱) این پیمان در مادهٔ هشتم خود خواهان رفع اختلافات میان دولت‌های امضاکننده شده بود. با این حال در متن این پیمان، اشاره‌یی به اختلاف‌های مزبور و راه‌حل آن نکرده بود. اما توافقی‌هایی که از قبل بین حکومت رضاشاه با عراق (۱۳۱۶ میلادی) و افغانستان (۱۳۱۴ میلادی) شده بود، می‌توان گام‌هایی در جهت این پیمان به حساب آورد. دولت ترکیه نیز در بهمن ۱۳۱۰ به‌شرحی که قبلاً آمد بر سر منضم کردن آزارات کوچک و منطقه قره‌سو به خاک خود با رضاشاه به توافق رسید. این دولت در ماه‌های پس از تصویب

۱- از جمله: منوچهر محمدی، «مروری بر سیاست خارجی دوران پهلوی یا تصمیم‌گیری در نظام تحت سلطه»، تهران، مؤسسه انتشارات دادگستر، ۱۳۸۶، ص ۷۱: ««انگلستان که در این زمان سراسر خاورمیانه را به طرق مختلف تحت نفوذ و سلطه خود گرفته بود و از سالها قبل به فکر ایجاد سدی آهنین در جنوب شوروی بود تا از توسعه‌طلبی و نفوذ کمونیسم به سمت خلیج فارس و چاه‌های نفت جنوب ایران جلوگیری کند، مساعی خود را به کار گرفت تا زمینه انعقاد یک پیمان منطقه‌ای بین دولتهای دست‌نشانده منطقه را فراهم کند؛ بدین ترتیب بر اثر کوشش انگلیسیها زمینه‌های حل اختلافات و انعقاد پیمان سعد آباد بین ایران، ترکیه، عراق و افغانستان فراهم گردید» هم‌چنین: تکمیل همایون، ناصر، مرزهای ایران در دوره معاصر، چاپ دوم، تهران: ۱۳۸۰، دفتر پژوهش‌های فرهنگی، ص ۷۵-۷۴: «با این پیمان کشورهای یادشده به تصمیم‌گیری‌هایی در زمینه به رسمیت‌شناختن سرحدات و مرزها، عدم تعرض، تقویت همکاری‌های سیاسی و تأکید بر حسن همجواری دست یافتند»

پيمان سعدآباد، در روز ۳۱ فروردين ماه ۱۳۱۷ شمسي قراردادهای مفصلي با حڪومت رضاشاه منعقد كرد. اين قرارداد موضوعاتي مانند قرارداد اقامت، قرارداد امنيت منطقه مرزي و تسويه حوادث و اختلافاتي كه در منطقه مزبور ظاهر مي شود. عهدنامه استرداد مجرمين و ... را شامل مي شد. در واقع پيمان سعدآباد از نظر سياسي بذل و بخش سرزمين ها و آب هاي ايران به تركيه و عراق و افغانستان از جانب رضاشاه را نيز بازگشت ناپذير كرد. اين پيمان كه مي بايست چهار دولت ياد شده را به همبستگي با هم در قبال تجاوزات نظامي خارجي يا دست كم همكاري نكردن با چنان تجاوزاتي متعهد سازد، در قبال حمله بزرگ متفقين به ايران در شهريور ۱۳۲۰ هيچ اثری نداشت. به عكس، در در اوت ۱۹۴۱ عراق به صورت پايدگهي براي تهاجم انگليس به ايران درآمد. در عمليات كانتننس، نيروهاي انگليسي از عراق وارد ايران شدند. اين نيروها شامل واحدهاي از ارتش دهم هند (تحت فرماندهي انگليس) بودند كه از بصره و مناطق مرزي عراق به سمت خوزستان و غرب ايران حركت كردند. اين مسير به انگليس اجازه داد هم زمان با حمله از خليج فارس، جبهه غربي ايران را نيز تحت فشار قرار دهد.

حسين مكي مؤلف كتاب هشت جلدی تاريخ ۲۰ ساله كه باتوجه به سوابق سياسي اش نمی توان او را يك تاريخ نگار مخالف رژيم پهلوی تلقی كرد، در قضاوت نهايي درباره اين پيمان می نويسد: «پيمان سعدآباد از هر لحاظ به زيان ايران بوده است».^(۱)



نسخه اصلی پیمان سعدآباد به زبان فرانسه که در ژنو امضا شد



اعلام خبر پیمان سعدآباد، روزنامه اطلاعات، ۱۷ تیر ۱۳۱۶

اینک ابلاغیه و متن عهدنامه عدم تعرض:

ابلاغیه

وزرای امور خارجه دولت شاهنشاهی ایران و دولت پادشاهی افغانستان و دولت پادشاهی عراق و دولت جمهوری ترکیه امروز ۱۷ تیر ماه ۱۳۱۶ در قصر تابستانی سعدآباد (شمبران - طهران) با امضای پیمانی که در تاریخ (۹ مهر ماه ۱۳۱۴) دوم اکتبر ۱۹۳۵ بین عراق و ایران و ترکیه یاراف شده و دولت افغانستان نیز بعدا موافقت تام خود را با آن اعلام داشته بود مبادرت ورزیدند .

این پیمان که نتیجه مناسبات صادقانه و با صمیمیت موجوده بین چهار کشور امضاء کننده می باشد و حاکی از روح مودتی است که در روابط آنها با یکدیگر کشورهای دیگر حکمفرما است اشتراک منافع و تعاون برادرانه آنها را تثبیت میکند و اراده راسخ آنان را در استفاده از مناسبات مذکور برای تحکیم صلح عمومی بنصه ظهور میرساند .

وزرای امور خارجه افغانستان و عراق و ترکیه در مدت توقف خود در طهران چندین نوبت با جناب آقای محمود جم رئیس الوزرا و جناب آقای عنایت الله سمعی وزیر امور خارجه ایران ملاقات نمودند . چهره ضمن این ملاقاتها و چه در موقع مطالعه که وزرای امور خارجه چهار دولت نسبت به مسائل خاصه مربوط به منافع مشترک خود بعمل آوردند و همچنین در ضمن مطالعه مسائل راجع بوضعیت سیاست عمومی ملاحظه نمودند که بین آنها و حدت نظر کاملی حکمفرما است .

وزیر امور خارجه دولت شاهنشاهی ایران سیمعی
وزیر امور خارجه دولت پادشاهی افغانستان فیض محمد خان
وزیر امور خارجه دولت پادشاهی عراق ناجی الاصل
وزیر امور خارجه دولت جمهوری ترکیه توفیق رشدی اراس

عهد نامه عدم تعرض

مقدمه

اعلیحضرت همایون شاهنشاه ایران
اعلیحضرت پادشاه افغانستان
اعلیحضرت ملک عراق

و حضرت رئیس جمهوری ترکیه

نظر بتماایی که از فراهم ساختن موجبات حفظ روابط و دادیه و حسن تفاهم بین خود با تمام وسایل موجوده خود دارند و برای تأمین و استقرار صلح و امنیت در شرق نزدیک بوسیله تضمینات تکلیفیه در حدود میثاقی جامعه ملل و برای کمک بصلح عمومی و برای ایفاء بوظایفی که بموجب عهد نامه تحریم جنگ مورخه ۲۷ اوت ۱۹۳۸ یاریس و عهود دیگر که در آنها شرکت نموده اند متقبل شده اند و تماماً با میثاقی جامعه ملل و عهدنامه تحریم جنگ موافقت دارند تصمیم نمودند که این عهد نامه را امضاء نمایند و برای این منظور نمایندگان مختار خود را بقرار ذیل:

اعلیحضرت همایون شاهنشاه ایران: جناب آقای عنایت الله سمعی وزیر امور خارجه ایران

اعلیحضرت پادشاه افغانستان: جناب آقای فیض محمد خان وزیر امور خارجه افغانستان

اعلیحضرت پادشاه عراق: جناب آقای دکتر ناجی الاصل وزیر امور خارجه عراق

حضرت رئیس جمهوری ترکیه: جناب آقای دکتر توفیق رشدی اراس وزیر امور خارجه ترکیه

تسبیمن نموده اند و متراضی شده اند بر ابراه اختیار نامهای خود که بر مبنای تنظیم شده و در مقررات این موافقت حاصل نموند:

(ماده ۱) در این عهدنامه منعده میشود که مناسبات مناسباتی در امور داخلی یکدیگر را تعقیب نمایند .

(ماده ۲) دول متعاهده متعهد میباشند که مصوبیت حدود مشترک یکدیگر را کاملاً محترم بشمارند .

(ماده ۳) دول متعاهده متعهد میباشند که در هیچیک از احوالات بین المللی که با حاکم مشترک آنها مربوط باشد با یکدیگر مشورت نمایند .

(ماده ۴) هر یک از دول متعاهد بر مبنای متعاهد مقابل میشود که در هیچ یک از امور داخلی آنها دخالت نموده و یا جهت دولت دیگر حمایت کند یا تداوم محصور نموده .

(ماده ۵) در هیچ یک از امور داخلی آنها دخالت نموده و یا جهت دولت دیگر حمایت کند یا تداوم محصور نموده .

(ماده ۶) در هیچ یک از امور داخلی آنها دخالت نموده و یا جهت دولت دیگر حمایت کند یا تداوم محصور نموده .

(ماده ۷) در هیچ یک از امور داخلی آنها دخالت نموده و یا جهت دولت دیگر حمایت کند یا تداوم محصور نموده .

(ماده ۸) در هیچ یک از امور داخلی آنها دخالت نموده و یا جهت دولت دیگر حمایت کند یا تداوم محصور نموده .

(ماده ۹) در هیچ یک از امور داخلی آنها دخالت نموده و یا جهت دولت دیگر حمایت کند یا تداوم محصور نموده .

(ماده ۱۰) در هیچ یک از امور داخلی آنها دخالت نموده و یا جهت دولت دیگر حمایت کند یا تداوم محصور نموده .

نسخه امضاء رسیده و هر یک از دول متعاهد دریافت نام نسخه آنرا از دول متعاهد برای مدت پنجسال متعاهد میگرد . در انصاف این مدت عهد نامه بر مبنای هر یک از دول متعاهد با اطلاع قیاسی شش ماه فسخ آنرا اعلام نمایند برای پنج سال دیگر به خودی خود تمدید خواهد شد و این عمل مرتباً تکرار میشود تا آنکه یکی از چند دول متعاهد فسخ آنرا با اطلاع قیاسی ششماه اعلام دارند .

این عهد نامه در صورتی هم که توسط یکی از دول متعاهد فسخ شود بین دول دیگر معتبر خواهد بود .

این عهد نامه توسط هر یک از دول متعاهد بر طبق مقررات قانون اساسی آن ملک تصویب خواهد رسید و در جامعه ملل به توسط دارالانشاء ثبت خواهد شد و در دارالانشاء امضاء خواهد شد که آنرا با اطلاع سایر دول عضو جامعه برساند .

استاد تصویب آن توسط هر یک از دول متعاهد بدولت ایران تسلیم خواهد گردید یعنی ابضی اسناد تصویب از طرف دول متعاهد تسلیم شد این عهدنامه بین آن دول و دولت بومعه اجرا گذارده خواهد شد و راجع بدولت ثالث وقتی بومعه اجرا گذارده میشود که دول متعاهد تصویب آنرا اعلام نماید و به همین قسم در مورد دول چهارم نیز رفتار خواهد شد .

یعنی تسلیم هر یک از اسناد تصویب بر مبنای باوریت به توسط دولت ایران بشام امضاء کنندگان این عهد نامه اشتهار خواهد شد .

در کاخ سعدآباد (تهران) ۱۷ تیر ماه ۱۳۱۶

۱ - مساعدت بدولتی که مورد حمله و تهاجم یا تلافی جنگی یکی از دول متعاهد بر خلاف مقررات عهدنامه تحریم جنگ مورخه ۲۷ اوت ۱۹۲۸ یاریس واقع شده باشد .

(ماده ۵) هرگاه یکی از دول متعاهد متعهد شود که ماده چهارم این عهد نامه نقض و یا در شرف نقض میباشد بلا واسطه موعود را شریکانه شود از اشکالات و مشکلات داخلی مطرح خواهد ساخت .

مقررات مذکوره در فوق القامی بین دول متعاهد در هر یک از موارد هر گونه رویه که در این موقع لازم باشد وارد خواهد ساخت .

(ماده ۶) هرگاه یکی از دول متعاهد بر علیه دول ثالث مبادرت به تجاوز نماید طرف دیگر متعاهد بدون اطلاع قیاسی عهدنامه را مستقیم بشمارد و فسخ نماید .

(ماده ۷) هر یک از دول متعاهد متعهد میشود که در حدود سرحدات خود از اشکالات و مشکلات داخلی مناج و زیاده هر گونه عیث و یا مشکلات دیگری برای تحریک مفسدان موعود و یا اختلاف و نامتنوع و هر قسمتی را خارج از حدود دیگر (سرحدات) غیر سرحداتی و یا برای دیگران ساختن طرح حکومت طرف دیگر جلوگیری نمایند .

(ماده ۸) هر یک از دول متعاهد متعهد میشود ضمن تیرم جنگ مورخه ۲۷ اوت ۱۹۲۸ را بر حسب ششانه اند و به موجب بیان مزبور تسویه اصل هر گونه اختلاف با تراض فسخ نظر فراموش نماید .

با متناهی آن که ممکن است بین آنها بروز نماید باید فقط بحال محال است از این عمل تأیید این مقررات را تأیید نموده و اعلام میدارند که هر طریق مخالفت آن برای این منظور بلا عمل است .

متعاهد موعود و یا در آیه موجود خود متحمل خواهند شد .

(ماده ۹) هیچ یک از امضاءان عهدنامه نمیتواند بیجوجه تهاجمی را بکند و متعاهد بیجوهی تهاجمی علیه دول متعاهد نمیدارد .

(ماده ۱۰) این عهد نامه که بر این فرامین نوشته شده و در چهار

واگذاری اروندرود

در سال ۱۳۱۶ در آستانه نهایی شدن پیمان سعدآباد، رضاشاه برای حفظ موقعیت رژیم خود، از اروندرود (شطالعرب) هم دست برداشت و آن را به عراق بخشید.

اروندرود رودخانه‌ای است که از به‌هم‌پیوستن دجله و فرات در جنوب عراق شکل می‌گیرد و به خلیج فارس می‌ریزد. این رودخانه مرز طبیعی بین ایران و عراق را تشکیل می‌دهد و از دیرباز محل مناقشه بوده است.

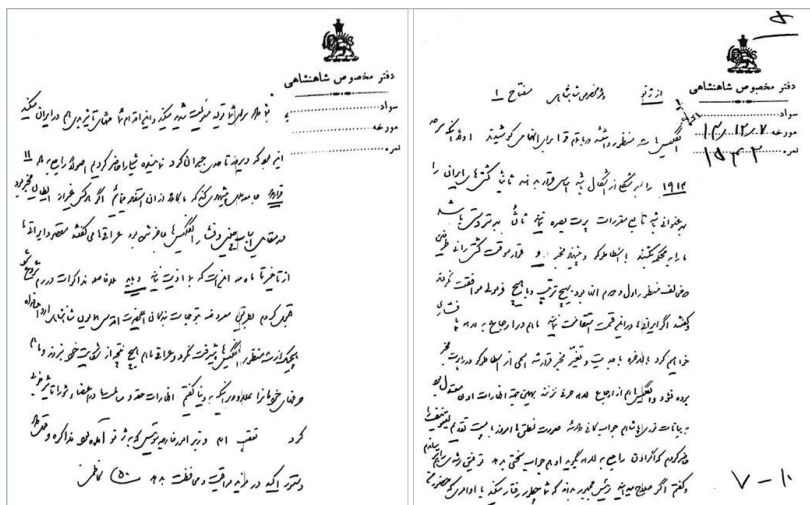
از قرن ۱۶ با بالا گرفتن رقابت‌های دو امپراتوری بزرگ آن زمان - امپراتوری عثمانی و امپراتوری ایران - اختلاف‌های مرزی عثمانی با ایران چه در ناحیه ترکیه امروز و چه در ناحیه عراق کنونی وجود داشت.^(۱) در دوره قاجار، مطابق عهدنامه ۱۲۲۲ خط مرزی، وسط رودخانه (خط منصف یا تالوگ) تعیین شده بود. اما از هنگامی که با فروپاشی امپراتوری عثمانی عراق به یک کشور تبدیل شد، مسأله مالکیت این رودخانه موضوع مورد اختلاف دو طرف بود.

برای جلب رضایت رضاشاه به شناسایی رسمی عراق، وزیرمختار انگلستان در تهران، طی یادداشت ۲۰ اسفند ۱۳۰۷، به وزیر امور خارجه رضاشاه شناسایی حقوق ایران در اروندرود را به شناسایی عراق از سوی ایران مشروط کرد. پس از دریافت این هشدار، حکومت رضاشاه نظام جدید عراق را به رسمیت شناخت.

۱- مشایخ فریدنی، آذرمدخت مسائل مرزی ایران و عراق

از آن زمان تا ۹ سال بعد، دعاوی دو طرف بر سر ارون‌دروود در میان کشمکش‌های متعدد فی‌مابین از جمله تنش‌ها و برخوردهای مرزی بی‌پاسخ ماند. تا این‌که با شکایت طرف عراقی جامعه ملل خواستار مذاکرات مستقیم ایران و عراق جهت حل این مسأله شد.

اسناد تاریخی نشان می‌دهد که انگلیس که نفوذ زیادی بر عراق داشت، بر مذاکرات تأثیر گذاشت و آن را به زیان ایران تمام کرد. هدف انگلیس از دخالت در این معاهده، تضمین دسترسی عراق (تحت نفوذ خود) به خلیج



گزارش باقر کاظمی وزیر خارجه از رنو به دفتر رضاشاه درباره مذاکرات مربوط به اختلافات ایران و عراق، ۷ اسفند ۱۳۱۳

فارس از طریق شط‌العرب بود.

باقر کاظمی وزیر خارجه سال‌های ۱۳۱۲ تا ۱۳۱۵ که سال‌ها بعد به «جبهه ملی» روآورد، در خاطراتش به دخالت‌های خارجی اشاره کرده است.^(۱) یادداشتی

۱ - مجموعه پنج جلدی «یادداشت‌هایی از زندگانی باقر کاظمی»، به کوشش داوود کاظمی و منصوره اتحادیه (نظام مافی)

که وی از ژنو برای «دفتر مخصوص شاهنشاهی» فرستاده، به روشنی به نقش محوری انگلیس در سمت دادن به مذاکرات ایران و عراق اشاره می‌کند. زمانی که نوری سعید وزیر امور خارجهٔ عراق در ۱۳ مرداد ۱۳۱۴ به تهران سفر کرد، هیأت ایرانی بر این موضع پافشاری می‌کرد که برطبق مقررات حقوق بین‌الملل مرز دو کشور در اروندرود باید تالوگ باشد. اما وزیر خارجهٔ عراق به شدت مخالفت کرد. با این حال، نوری سعید توانست طی همان سفر در دیدار رضا شاه او را با خود (و درواقع با طرح انگلیس) هم‌نظر سازد. وی اعلام کرد عراق موافق است که فقط در محدودهٔ آبادان خط مرزی دو کشور براساس تالوگ باشد. درحالی‌که خط مرزی منطقهٔ آبادان تنها پنج کیلومتر بود. بنابراین پیشنهاد مزبور به منزله واگذاری اروندرود به عراق بود. رضا شاه که نمی‌خواست قدمی برخلاف انگلیس بردارد، به نظر هیأت عراقی تن داد. همین موافقت مبنای عهدنامهٔ مرزی ۱۳۱۶ میان حکومت رضا شاه با دولت عراق شد که در واقع عهدنامه ننگین واگذاری تمام مالکیت اروندرود است. معاهدهٔ مزبور در ۱۳ تیر ۱۳۱۶ میان نمایندگان دو کشور به امضاء رسید، در ۲۵ اسفند ۱۳۱۶ در مجلس شورای ملی ایران به تصویب رسید و ایران کنترل یک آبراه استراتژیک را از دست داد. تاریخ‌نگاران و پژوهشگران متعدد براساس بررسی اسناد آن دوره نتیجه‌گیری کرده‌اند که این تصمیم رضا شاه زیر فشار انگلیس صورت گرفت که می‌خواست کشور تحت‌الحمایه‌اش عراق را تقویت کند.^(۱)

واگذاری قسمتی از شرق ایران (دشت ناامید)

در مرزهای شرقی نیز سیاست وطن‌فروشانۀ رضا شاه تغییر مهمی ایجاد کرد و در نتیجهٔ آن اختلافات مرزی ایران و افغانستان رفع شد. مرزهای میان ایران و افغانستان در دورهٔ قاجار توسط ژنرال‌های انگلیسی، ماکلین و ماکماهون، ترسیم شده بود، اما در دورهٔ رضا شاه، به‌ویژه در دههٔ

۱- از جمله: عبدالرضا هوشنگ مهدوی، «سیاست خارجی ایران در دوران پهلوی»، نشر البرز

۱۳۱۰ شمسی، به دنبال تحولات جدیدی که در این منطقه رخ داد بازنگری مرزها در دستور قرار گرفت که در نهایت با عقب‌نشینی رضاشاه، ایران از مالکیت بر بخش عمده دشت ناامید (با وسعت ۳ هزار کیلومتر مربع) خلع شد. در آن زمان رضاشاه به شوکت‌الملک علم (حاکم قائنات و جنوب خراسان) که یکی از مناطق تحت سلطه‌اش به نام چکاب نیز در این قرارداد به افغانستان واگذار شده بود گفته بود ارزش این مناطق آن قدر نیست که روابط ما با همسایه خراب شود.

دشت ناامید که مردم افغانستان آن را دغ‌نمدی می‌نامند، دشتی در امتداد مرز ایران و افغانستان است و از نظر استراتژیک واجد اهمیت است. اختلافات مرزی میان افغانستان و ایران از زمانی شروع شد که افغانستان از ایران جدا شد. این کشور در سال ۱۲۲۶ شمسی در حکومت ناصرالدین‌شاه از ایران مستقل شد.^(۱)

حکومت رضاشاه و دولت افغانستان بر اساس قرارداد ۱۶ اسفند ۱۳۱۲ که به امضای محمدتقی اسفندیاری سفیر ایران در افغانستان و فیض محمدخان وزیر امور خارجه افغانستان رسید، با حکمیت دولت ترکیه موافقت کردند. دولت ترکیه یکی از نظامیان ارشد خود به نام فخرالدین پاشا آلتای، فرمانده ارتش یکم را به عنوان حکم مشترک معرفی کرد.

۱- افغانستان به صورت رسمی در سال ۱۲۶۴ قمری (۱۸۴۷ میلادی/ ۱۲۲۶ شمسی) با امضای معاهده پاریس از ایران جدا شد. این معاهده نتیجه جنگ ایران و انگلیس بر سر هرات بود. با این حال، این جدایی نتیجه فرآیندی طولانی بود که از سقوط صفویه آغاز و با ضعف قاجارها و مداخلات استعماری انگلیس تکمیل شد. معاهده پاریس نقطه پایان ادعاهای ایران بر افغانستان بود و هرات، آخرین منطقه مورد مناقشه، از قلمرو ایران خارج شد. معاهده پاریس (۴ مارس ۱۸۵۷) که بین ایران و انگلیس امضا شد، استقلال هرات و سرزمین‌های شرقی ایران (افغانستان امروزی) را به رسمیت شناخت و پایان ادعاهای ایران بر این منطقه را اعلام کرد. هرچند این جدایی در دوره ناصرالدین‌شاه قاجار رسمی شد، اما کنترل عملی ایران بر افغانستان از اوایل قرن هجدهم (دوره نادرشاه افشار) به تدریج در حال زوال بود.

فتح الله پاكروان والى خراسان و سيستان در همان سالها، در گزارشى به «دفتر مخصوص شاهنشاهى» توضيح داده است كه در دوران قاجاريه در مناطق مرزى ايران و افغانستان، عشاير مسلح ايرانى و افغان ساكن بودند. عشاير ايرانى كه در زير نظر خانها و قدرت هاى محلى قرار داشتند، به طور طبيعى مرزدار ايران به شمار مى رفتند و با توجه به مسلح بودن، قدرت دفاع از مراتع و قلمرو عشيره اى خود و در نتيجه خاك ايران را دارا بودند. اما در پى خلع سلاح عشاير ايران (كه از سياست هاى ضد مردمى رضاشاه بود)، در طرف ايرانى مرز، عشاير بى سلاح مى شوند؛ در حالى كه عشاير افغان هم چنان مسلح بودند، در نتيجه مناطق مرزى ايران بى دفاع شدند و عشاير افغانى به سادگى توانستند ده ها كيلومتر مربع از خاك ايران را اشغال كنند. تحول مهم ديگر در داخل مرزهاى ايران، مهاجرت عشاير ايرانى به افغانستان بود اين مهاجرت ها بر اثر نارضائى شديد آنان سر كوبگرى هاى رضاشاه و سياست هاى چون تغيير لباس و نظام وظيفه اجبارى صورت گرفت. اين مهاجرت ها مناطق مرزى ايران را خالى از سكنه كرد و شرايط بسيار مساعدى براى اشغال اين مناطق به وسيله افغان ها فراهم كرد.^(۱)

در چنين شرايطى مأموريت حكومت آلتاى در مهر ۱۳۱۳ شروع شد. وى كه در ديدار با رضاشاه از وى اختيار تام گرفته بود، در بررسى هاى خود همه بخش هاى اشغال شده توسط عشاير افغانى را متعلق به افغانستان محسوب كرد. رأى او كاملاً به زيان ايران بود اما رضاشاه آن را پذيرفت. «براى رضاشاه مهم حل اختلافات مرزى با همسايگان بود و حفظ مناطق مرزى براى وى در اولويت قرار نداشت».^(۲)

متعاقباً، رأى آلتاى در يك ماده واحده به تاريخ ۱۳ مهر ماه ۱۳۱۴ به تصويب مجلس رسيد.

۱- بهمنى قاجار، همان، صص ۲۶۷، ۲۷۰

۲- همان، صص ۲۷۸، ۲۹۱

براساس این رأی کوه شمتیغ و چشمه زنگلاب در جنوب خط مکین به افغانستان واگذار شد. بخشی از موسی‌آباد که محل سکونت زمستانی عشایر بود، نیمه خاوری و با ثمر نمک‌زار و کلاته نظرخان در خاور منطقه یزدان نیز به مالکیت افغانستان درآمد. در بخش جنوبی خط مرزی ناشی از رأی آلتای نیز کلیه تصرفات افغانستان که از دیدگاه ایرانی‌ها همواره غاصبانه تلقی می‌شد، متعلق به افغانستان شناخته شد و افزون بر این، منطقه چکاب که املاک خاندان خزیمه بود و همیشه در حاکمیت ایران قرار داشت هم به مالکیت افغانستان درآمد؛ قریه آسپران از جمله آبادی‌های مهم این منطقه بود که به افغانستان واگذار شد.^(۱)

بخشیدن رودهای هریرود، فیروزه، قوزغان‌چای و چندر

رضاشاه در اولین ماه‌های پس از شروع سلطنت تحمیلی، چند رودخانه شمالی ایران را به شوروی تقدیم کرد.

پس از سرنوشتی رژیم در تزار در روسیه، دولت جدید آن کشور در سال ۱۹۲۱ قراردادی با ایران امضا کرد که در آن از بسیاری دعاوی تجاوزکارانه و استعماری دولت سابق آن کشور دست برداشته بود. در فصل سوم قرارداد مزبور تصریح شده است:

«طرفین معظمین متعاهدین با حقوق مساوی از رودخانه اترک و سایر رودخانه‌ها و آب‌های سرحدی بهره‌مند خواهند شد و ضمناً برای تنظیم قطعی مسأله انتفاع از آب‌های سرحدی و برای حل کلیه مسائل متنازع‌فیه‌های سرحدی و اراضی یک کمیسیون مرکبی از نمایندگان ایران و روسیه معین خواهد شد».

به دنبال این قرارداد، نمایندگان شوروی اصرار می‌کردند که پیش از تعیین تکلیف اراضی اشغالی ایران (مسئله فیروزه و اراضی جنوب خلیج حسینقلی)، طرفین در خصوص نحوه استفاده از رودخانه‌های مرزی به توافق برسند.

اما هيأت ايراني كه خواست آنها را به زيان ايران مي‌ديد از ورود به توافق خودداري كرد. اما به محض اين كه رضا شاه به سلطنت رسيد، در همان ماه‌هاي اول قراردادي درباره رودخانه‌هاي مرزي شمالي با شوروي منعقد كرد كه بذل و بخشش غيرقابل توجه رودخانه‌هاي ايران بود.

در آن زمان، صادق مستشارالدوله رئيس كميسيون سرحدی ايران هشدار داد كه: «هر كس به غير از تنصيف آب‌ها، طريق ديگري را در نظر بگيرد به ايران و ايراني و دولت خيانت كرده و مي‌كند.» اما به دستور رضا شاه در اول اسفندماه ۱۳۰۴ بين دولت‌هاي ايران و شوروي قراردادي بسته شد كه فراتر از خيانت هشدار داده شده مستشارالدوله بود. زيرا نه تنها حق برخورداری برابر ايران از آب‌هاي مرزي را نقض كرد؛ بلكه حتي شوروي را از رودخانه‌هايي كه تماماً در داخل ايران بود، بهره‌مند ساخت. موضوعي كه بي‌سابقه بود و هيچ‌گاه در دوره تزاری هم چنين امتيازي نصيب روس‌ها نشده بود.

مؤلفان كتاب «سياست و فضا»، «مهم‌ترين آثار زيان‌بار و ضد منافع ملي و استقلال‌ستيزانه قرارداد اول اسفند ۱۳۰۴ ايران و شوروي» را در پنج بند زير خلاصه كرده‌اند:

اول، با آن كه رودخانه هري رود از خاك ايران به روسيه مي‌رفت، روس‌ها در عصر تزاری خواهان نه دهم سهم آب هري رود بودند. در عمل نيز پنج ششم آن را به روسيه اختصاص دادند. ... اما در قرارداد اول اسفند ۱۳۰۴ برخلاف قرارداد ۱۹۲۱ و در تضاد با اصول حقوق بين‌الملل، سهم شوروي از آب رودخانه هري رود هفتاد درصد و سهم ايران سي درصد تعيين شد. دوم، با اين كه بيشتر مسير رودخانه قوزغان چاي (زنگنانلو) در خاك ايران جريان دارد سه پنجم از آب اين رودخانه سهم روسيه و دو پنجم سهم ايران گرديد. سوم، دولت ايران به اتباع روسيه حق داد از چشمه‌هاي واقع در دره كلته چنار در خاك ايران انتفاع ببرند.

چهارم، با این که بر اساس قرارداد ۱۹۲۱، قصبه فیروزه متعلق به ایران شناخته شد، ولی در این قرارداد تمام آب رودخانه فیروزه، به روسیه اختصاص یافت. پنجم، آب رودخانه چندر در آن قسمتی که در خاک ایران جریان دارد نیز به دو قسمت مساوی تقسیم گردید و یک قسمت از آن متعلق به روسیه دانسته شد. بدین ترتیب روسیه از نیمی از آب یک رودخانه داخلی ایران سهم پیدا کرد.^(۱)

کوتاه آمدن از روستای فیروزه در مقابل شوروی

یکی دیگر از ایران‌بخشی‌های رضاشاه، تن دادن او به باقی‌ماندن روستای فیروزه در محدوده شوروی سابق (ترکمنستان کنونی) و عدم الحاق آن به ایران است.

فیروزه منطقه‌یی ییلاقی و زیبا و خوش آب و هواست که در حال حاضر بخشی از استان آخال ترکمنستان است، درحالی که در اصل بخشی از خاک ایران بوده است.

پس از یک مناقشه نظامی میان ایران و روسیه، در سال ۱۸۸۱ معاهده‌یی در آخال به همین نام میان دو طرف به امضا رسید که در آن طرف تزاری جدا شدن منطقه فیروزه از ایران و الحاق آن به خاک خود را به ایران تحمیل کرد.

اما بعد از انقلاب اکتبر، در قرارداد ۱۹۲۱ دولت جدید شوروی از توافق استعماری پیشین دست کشید و پذیرفت روستای فیروزه را به ایران پس بدهد. این قرارداد که حاصل مذاکرات دولت سپهدار و وزیر خارجه‌اش شوکت‌الممالک در ماه‌های قبل کودتا بود، چند روز پس از کودتای سوم اسفند به امضای نهایی رسید. بنابراین رضاخان که از آن زمان عملاً قدرت

۱- حافظ‌نیا، محمدرضا؛ احمدی‌پور، زهرا و قادری‌حاجت، مصطفی، سیاست و فضا، چاپ پنجم، مشهد: ۴۹۳۱، انتشارات پاپلی

اصلى حاكم بر ايران شد، مى‌بايست اجراى مفاد اين معاهده و بازپس‌گيرى فيروزه را تعهد خود تلقى مى‌کرد. اما چنين نكرد و از ترس متزلزل شدن قدرت نامشروع خود، از مطالبه حقوق قانونى و تاريخى ايران در مرزهاى شمالى احتراز كرد.

به‌يعما دادن نفت ايران در بحرين

در سال‌هاى ۱۳۰۹ به‌بعد، خبرها و اشارات پراكنده‌يى دربارهٔ فعاليت شركت آمريكا استاندارد اويل در بحرين در روزنامه‌ها منتشر مى‌شد. به‌عنوان مثال روزنامهٔ اطلاعات مورخ ۲۱ مهر ۱۳۰۹، مقاله‌اى به قلم يكي از اهالى بحرين را در صفحهٔ اول خود منتشر كرد. نويسنده تلاش كرده است «دولت و ملت ايران را به‌عنوان ذى‌حقان و ذى‌نفعان منابع خاك بحرين كه جزئى از سرزمين ايران به شمار مى‌آمده، از فعاليت‌هاى پشت‌پرده انگليس و قرارداد نفتى شركت آمريكايى استاندارد اويل با شيخ بحرين مطلع كند تا مراقبت بيشترى به‌عمل آيد و از زياده‌خواهى انگليس و غارت ثروت مىلى ايران در خاك "زرخيز" بحرين جلوگيرى شود».

در آن زمان بحرين بخشى از حاکميت ايران بود. اما انگليس مجوز اکتشاف و استخراج نفت در اين منطقه براى یک کمپانى آمريکايى صادر مى کرد. در سال ۱۹۳۲ ميلادى (۱۳۱۰ شمسى)، نخستين چاه در بحرين در عمق ۷۰۰ متری به نفت رسيد. پس از آن دو سال بيشتر به طول نيانجاميد که در سال ۱۹۳۴ ميلادى عمليات توسعه صنعت نفت بحرين و صادرات آن شروع شد.

در آن زمان حکومت رضا شاه در واکنش به از دست رفتن نفت بحرين، به اعتراض هاى ديپلماتيك محدود و بى آزارى اکتفا کرد تا حفظ ظاهر کند. در جلسه سوم خرداد ۱۳۱۳ مجلس شورى ملى درباره ماجراى غارت نفت ايران در بحرين از وزير خارجه وقت، باقر کاظمى، سؤال شد. متن سؤال مزبور و جواب کاظمى در زير ملاحظه مى شود:

رئيس - آقاى دادور سئوالى که از آقاى وزير امور خارجه کرده بوديد و بنده کتباً به ايشان اطلاع داده بودم براى جواب آماده هستند.

دادور - دو روز پيش در شماره ۲۴۲۷ روزنامه کوشش شرحى اقتباس و ترجمه از بعضى جرائد خارجى ديده شد که اخيراً در مجلس مبعوثان انگلستان سؤال و جوابى در موضوع اعطائى امتياز نفت بحرين بیک شرکت آمريکايى بعمل آمده است. اگر اجازه مى فرمائيد عين آن را بخوانم.
(عده بى از نمايندگان - بفرمائيد)

”مستر هال کاین (محافظه کار) از وزير امور خارجه سؤال کرد آقا قبل

از اینکه اجازه داده شود که کمپانی آمریکایی امتیاز استخراج نفت جزائر بحرین را بدست بیاورد با شرکت‌های ذی‌علاقه بریتانیا در این باب مشورتی بعمل آمده است یا نه؟ و چرا از لحاظ مناسبات و روابط مخصوصی که بین دولت پادشاهی و حکومت آن جزائر موجود است اقدامی درباره بدست آوردن چنین امتیازی برای این مملکت بعمل نیامده است؟ سرجان سیمون جواباً اظهار داشت: امتیاز نفت بحرین را در ابتدای امر یک (سندیکا) شرکت بریتانیایی تحصیل نموده بود و بعداً بتوسط خود این شرکت بشرکتهای آمریکایی احاله شده است. سندیکای بریتانیایی که در ابتداء این امتیاز را بدست آورده بود اظهار داشته است که قبل از احاله امتیاز خود بشرکتهای ممالک متحده آمریکا کوشش زیادی برای جلب توجه علاقمندان به امتیازات در بریتانیا بعمل آورده بود لکن در این باب موفقیت حاصل ننموده بود.

چون بطوری که همه می‌دانیم بحرین ملک مسلم ایران است (صحیح است) و تا بحال چنین امتیازی از طرف مجلس داده نشده (صحیح است) و مقام دیگری هم برای دادن چنین امتیازی نیست (صحیح است) این است که پریروز از آقای وزیر امور خارجه کتباً سئوالی نموده‌ام و اینک که تشریف آورده‌اند خواهم مندم اطلاعاتی را که در این باب دارند و اقداماتی را که دولت برای حفظ حقوق مملکت کرده بیان نمایند.

وزیر امور خارجه (آقای کاظمی) - برای این که خاطر آقایان نمایندگان محترم از سوابق امر مستحضر شود لازم میدانم بعرض مجلس مقدس برسانم که در اوائل سال ۱۳۰۹ دولت شاهنشاهی به‌وسیله مأمورین خود و منابع دیگر اطلاع پیدا کرد که چندی قبل از آن تاریخ یک سندیکای انگلیسی امتیاز استخراج منابع نفت بحرین را تحصیل نموده و در آن سال عملیات استخراجی کرده است نظر باینکه بحرین جزء لاینفک خاک ایران و

حقوق حاکميت و سلطنت دولت شاهنشاهی در جزائر مزبور محرز می باشد
(صحيح است - صحيح است)

دولت بلافاصله بدولت انگلستان پروتست نمود که اقدام سندیکای مزبور در تحصيل امتياز و استفاده از منابع طبيعى آن جزائر ناقض حقوق حاکميت و سلطنت ايران بوده و دولت ايران براین عملیات و ساير عملیات متشابه معترض و امتياز ادعائی را از درجه اعتبار ساقط دانسته و کلیه حقوق خود را در مطالبه و استرداد منافع متصوره و جبران خسارات وارده محفوظ می دارد

(صحيح است - صحيح است)

سواد این مراسله اعتراض در همان وقت یعنی چهار سال قبل جهت هیئت رئیسه دارالانشاء جامعه ملل ارسال شده و مدلول آن در همان موقع بر طبق تقاضای دولت ایران باطلاع کلیه دول عضو جامعه ملل رسیده است. از چندی قبل اطلاعات بدولت و اصل و بتدریج از منابع مختلفه تأیید شد تا آنکه بحد تواتر و یقین رسید مبنی بر اینکه شرکت نفت آمریکایی استاندارد اویل کالیفرنیا نیز در امتياز ادعائی که عرض کردم مداخله پیدا کرده که در نتیجه عملیات حفاری مقدار زیادی نفت بدست آورده و بخارج حمل کرده است. سوال و جوابی هم که در مجلس مبعوثان انگلستان بعمل آمده و نماینده محترم بآن اشاره فرمودند روی همین اطلاعات بوده است. چیزی که در این ناحیه دولت شاهنشاهی که یگانه مرکز صلاحیت دار برای اعطای اینگونه حقوق و امتیازات در خاک خود است و حق حاکمیت مسلم و غیر قابل تردید بر جزائر بحرین داشته و دارد داده نشده

(صحيح است - صحيح است)

و از ناحیه مقاماتی تحصيل شده است که هیچگونه حق و صلاحیت قانونی در اعطای این قبیل امتیازات نداشته و ندارند (صحيح است) این کیفیت

بنفسه مورد اعتراض ما است و هرگونه مداخلاتی که در این زمینه بعمل آید در حکم تخطی بحقوق مشروعه ایران و تصرف غیر قانونی در دارائی دیگران است
(صحیح است)

و بهمین لحاظ دولت که ذمه دار حفظ حدود و ثغور مملکت و وقایه حقوق و اختیارات حاکمیت آن است در این مورد که بار دیگر بحقوق مسلمه ما در جزائر بحرین یعنی یکقسمت از خاک ما سخته وارد می‌آید اقداماتی بعمل آورد و دو روز قبل مراسله اعتراضی بسفارت آمریکا در طهران نوشته شد و در ضمن کلیه حقوق و منافع ایران خاطر نشان گردید که امتیاز مزبور و هرگونه امتیاز دیگری که در جزایر بحرین بشرکت نفط استاندارد اویل یا هر شرکت دیگری از طرف ایران داده نشده باشد از درجه اعتبار ساقط و دولت ایران قویاً و جداً بآن معترض است
(احسنت - احسنت)

و تقاضا شد مدلول مراسله مزبور را باطلاع جمهوری آمریکا رسانیده و بخواهند که مراتب بشرکت نفط استاندارد اویل کالیفرنیا ابلاغ گردد. و همینطور بسفارت دولت شاهنشاهی در واشنگتن و لندن و ژنو نیز تعلیمات داده شد و بعلاوه ترجمه مراسله مزبور جهت رئیس دارالانشاء جامعه ملل ارسال و تقاضا شد مدلول آن را باستحضار کلیه دول عضو جامعه برسانند
(بسیار خوب)

و البته در آتیه هم هر نوع اقدامی که ضرور باشد بعمل خواهد آمد». چنان‌که از توضیحات وزیر خارجه وقت رضاشاه بر می‌آید، ظرف تمام چهار سالی که «دولت شاهنشاهی» از ماجرای استخراج نفت در بحرین اطلاع پیدا کرده، تنها اقدامش ارسال دو یادداشت اعتراضی برای دولت انگلیس و سفارت آمریکا بوده است. حتی از این که نسبت به نقض حاکمیت ملی



سرکوب و کشتار

ایران به جامعه ملل شکایت کند، احتراز کرده تا مبادا اسباب نارضایتی انگلیس فراهم سازد. این واکنش منفعلانه، در عمل تسلیم کردن دارایی نفتی ایران در بحرین به انگلیس بود. در واقع بحرین که در نتیجه سیاست پرخیانان محمدرضا شاه از نظر سیاسی در سال ۱۳۵۰ از ایران جدا شد، از نظر تولید و صدور نفت در دوره رضاشاه از ایران کنده شده بود.

شدت اختناق در ایران تحت حاکمیت رضاشاه از واقعیت‌هایی است که تاکنون کمتر شناخته شده است. یک لقب جعلی که نفوفاشیست‌های بازمانده از دیکتاتوری پیشین در مورد رضاشاه به کار می‌برند، «پدر ایران نوین» است. اما چنان چه بخواهیم لقب دقیقی پیدا کنیم که منعکس‌کننده هسته اصلی حکومت ۲۰ ساله رضاشاه باشد، «پایه گذار اختناق نوین» ایران است که یک دستگاه به شدت متمرکز برپایه شکنجه، زندان‌ها مخوف و قتل مخالفان است.

بنیادگذاری زندان قصر، رواج شکنجه، کثرت کشتار مخالفان، ممنوعیت فعالیت سیاسی و دادن قدرت فوق‌العاده به یک سردرْخیم (سرپاس مختاری) به عنوان کارگردان سرکوب، همه عناصری است که دیکتاتوری دهشتناک

يك قرن اخير برپايه آن‌ها رشد كرده است. از قصر به اوين رسيده است، از سرپاس مختاري به ثابتي و لاجوردی و از شهربانی رضاشاهی به ساواک شاه، و وزارت اطلاعات خميني و خامنه‌ای. زندان قصر تهران نماد حکومت رضاشاه بود. يك جلاّد به نام پزشک احمدی به زندانيان مقاوم آمپول هوا می‌زد و آن‌ها را می‌کشت. يکی از بندهای اين



تهران - زندان قصر ، نماد حکومت رضا شاه

زندان را «غار وزرا» نام‌گذاری کرده بودند و در آن وزیرانی را که کم‌ترین مخالفتی با رضاشاه کرده بودند، آنقدر در حبس نگه می‌داشتند تا بمیرند. يك بند دیگر «اتاق قبالة» نام داشت. اين بند محل حبس مالکاني بود که رضاشاه زمین‌ها و روستاهای آن‌ها را غصب کرده بود و خودشان را به خاطر عدم همکاری (و بعضاً بدون کم‌ترین ابراز مخالفتی) در این بند زندانی می‌کردند.

پس از سقوط رضاشاه که مطبوعات با استفاده از فضای نیمه دموکراتیک به تدریج برخی واقعیت‌های دوران سیاه ۲۰ ساله را منعکس می‌کردند، روزنامه باختر فاش کرد که در دوره رضاشاه ۲۴ هزار زندانی در زندان قصر کشته شده‌اند که عموماً از آزادی‌خواهان و روشنفکران و افراد عشایر و

ایلات بوده‌اند.^(۱) ابعاد این کشتار در مقایسه با جمعیت ایران بیشتر روشن می‌شود که تا پایان حکومت رضاشاه به زحمت به ۱۲ میلیون نفر می‌رسید. دکتر تقی ارانی در دفاعیه خود در بی‌دادگاه رضاشاه با ارائه پانزده دلیل به کارگیری انواع شکنجه‌ها و روش‌های ضدانسانی توسط شهربانی رضاشاه را نشان داد و از جمله گفت: هر روز صدای شلاق با شماره صدها با دستور کوچک‌ترین وکیل شنیده می‌شود. او گفت: «قوة قضاییه خوابیده و میرغضب‌های جامعه با فعالیت تمام بیدارند».

وی فاش کرد شکنجه‌گران گفته‌اند که رضاشاه «فرمودند آن قدر شکنجه بدهید که هرچه شما می‌خواهید اقرار کند. شکنجه به قصد کشت باشد. اگر هم مرد به درک...»

وی به پر شدن زندان‌ها از زندانیان اشاره کرد و گفت گروه‌های مختلف مردم را از تبریز، آبادان، رشت، آستارا و هم‌چنین از روزنامه‌نگاران و آزادی‌خواهان در زندان عمداً برای مدت طولانی بلا تکلیف نگه داشته‌اند.

ارانی گفت: «مرا با تصمیم عامدانه برای کشتن به کلی عریان کرده در یک سلول مجرد مرطوب اتاق ۲۸ دالان سوم زندان موقت که فرش پرحشرات آن را هم جمع کرده بودند مدت چهار ماه انداختند. چون معلوم شد که من شب‌ها کفش‌های خود را زیر سر می‌گذارم و ممکن است بتوانم باوجود سختی و رطوبت زمین قدری بخوابم، آنها را هم از من گرفتند. رسیدن غذا و پول را هم قدغن کرده، آن را دزدیدند. رطوبت این اتاق به حدی است که تا کمر دیوار آن قارچ می‌روید.....»

در خاطرات سایر زندانیان گفته شده است: «دکتر ارانی را به اتاقی که چندی پیش مریض تی‌فوسی در آن منزل داشت برده بودند. دکتر که هیچ‌گونه وسایل مبارزه با مرض را همراه نداشت به‌زودی مریض شده و از آن‌جا به مریض‌خانه زندان منتقل گردید. باوجود اصرار اقوام و دوستانش اجازه نداده بودند برای او از خانه غذا و دوا و حتی میوه بیاورند. بعد در

۱- «گذشته چراغ راه آینده است»، ص ۱۵۸ به نقل از روزنامه باختر، ۳ بهمن ۱۳۳۲

چهل درجه تب آمپول کنين به او تزريق کرده و کارش را یک سره کرده بودند...»^(۱)... «وقتي مادر پير جنازه فرزندش را از بیمارستان زندان تحويل گرفت عمال رضاخان با فرزند چنان کرده بودند که چهره اش، برای مادر پير قابل تشخيص نبود»^(۲)

خليل ملكي از شخصيت‌های صاحب‌نام دهه ۲۰ و از حاميان دكتر مصدق كه خود از زندانيان آن دوره بوده، درباره شرايط سياه‌چال مخوفی به نام بند ۵ می‌نويسد: «كريدور پنج در حقيقت گودال اجتماع يا دره سقوطی بود كه انسان همه ارزش‌های خود را در آن جا از دست می‌داد و به پايين‌ترين پله‌های سقوط و انحطاط می‌افتاد. حتی دزدها و متهمين عادی را آن جا می‌بردند. آن جا به خيال زندانبانان جای پست‌ترين و بی‌سروپاترين و بی‌پدر و مادرها بود. مخلوطی از قاتل و چاقوكش و جيب‌بر و غيره و غيره كه كس و کاری نداشتند و بدون ملاقاتی بودند و آن جا عين قبرستان فراموشی بود. بارها اتفاق افتاد كه كسی را با بلندگو، برای آزادی، صدا كردند و جوابی برنخاست و بعد معلوم شد كه او از در علیم‌الدوله [دري كه زندانيان فوت شده را از آن جا به بيرون زندان منتقل می‌کردند] مرخص شده است.»^(۳)

كتاب‌های خاطرات زندانيان سياسی آن دوره حاکی است كه حتی خواندن روزنامه حكومتی اطلاعات در زندان ممنوع و جرم محسوب می‌شد. زندانيان ناچار بودند با عمليات مخفی اين روزنامه را به دست آورده مطالعه كنند. یکی از زندانيان اين دوره، نجفقلی پسيان، می‌نويسد: «اگرچه شرح وقايع زندان قصر يا به عبارت بهتر «دخمه مرگ» از وظیفه نگارنده خارج است، ولی بيان پايان عمر خانبابا اسعد، اين بختیاری شجاع و آزاده كه با فريادهای ناله ماندنش زندان را می‌لرزاند، لازم است. ... ديگر پاسبان‌ها از هجوم بردن

۱- روزنامه آژير، ۱۷ شهریور ۱۳۲۲ به نقل از جعفر پيشه‌وری

۲- خاطرات زندانيان، خبر قتل دكتر ارانی، روزنامه آژير، ۸ خرداد ۱۳۲۲

۳- ملكي، خليل، «خاطرات سياسی»، با مقدمه محمدعلی كاتوزيان، ۱۳۶۸، ص ۲۵۴

به این مرد خسته شده بودند. ... هدف تشریح وضع سیاه‌چالی که زندان نام داشت، نیست. بلکه اشاره به موقعیت محیطی است که در آن صدها و هزاران نفر تحصیلکرده، افسر و دانشجو و استاد زندانی بودند. واگذاری حکومت از پادشاهی به فرزندش در شهریور ۱۳۲۰ و به عبارت دیگر تداوم رژیم پهلوی مانع آن گردید که ملت ایران آن طور که باید و شاید به اسرار پرونده‌های جنایات و تعداد بازداشت‌شدگان در آن وادی خاموش پی برند و معلوم شود روی هم رفته چند نفر بازداشت گردید، و چه تعدادی از آنها در این خانه مرگ زیر شکنجه یا از گرسنگی و بیماری تلف شدند.^(۱)

در این زندان هم‌چنین سیاه‌چالی به «چاه وارونه» مشهور بود که «اتاق نمره ۵» زندان نام داشت. یکی از زندانیان می‌نویسد: «توقف‌گاه نمره ۲ بیست و یک اتاق، به همین اندازه هم مستراح داشت که همه با هم مربوط بودند. راه آب همه این مستراح‌ها از اتاق نمره ۵ رد می‌شد. مستراح عمومی هم به همین اتاق وصل بود. تعفن این همه مستراح با بوی نمناک خود، هوای اتاق را کاملاً مسموم می‌کرد. به‌طوری‌که گاهی از ناچاری به مستراح دویده می‌خواستیم به واسطه سوراخ پشت‌بام آن تجدید تنفس کرده باشیم. گاهی هم دهنم را به سوراخ در چسبانده با زحمت زیاد از بیرون هوا می‌گرفتم. از همه بدتر سوسک‌ها، موش‌ها و پشه‌های خاکی جسور که حتی در چله زمستان هم دست بردار نبودند».

وقتی که دکتر مصدق نخست‌وزیر شد، همان روز اول نه فردا، خودش به زندان مرکزی تهران رفت. از دیدن صدها زندانی سیاسی در آن‌جا بسیار متأثر شد و گفت: این‌جا قتلگاه بسیاری از صاحبان افکار روشن و آزاد بوده است. سپس در جلسه مجلس گفت: «در این زندان مرکزی ۴۰۰-۵۰۰ نفر در آن‌جا هستند... آن‌ها در وضعیت بسیار بدی قرار دارند که شما حقیقتاً باید خجالت بکشید».

بیرون از زندان‌ها نیز، رضاشاه برای حفظ حکومت استبدادی نامشروع خود،

۱- خاطرات و اسناد یوسف افتخاری ۱۲۹۹ تا ۱۳۲۹، مجید تفرشی، کاوه بیات، ۱۳۷۰

بساط اختناق را تا جايي که در قدرت داشت، گستراند. در آن زمان که مراسلات پستي در ايران تازه رونق گرفته بود، شهرباني را مؤظف کرده بود که در کنار هر صندوق پستي یک مأمور بگمارد تا تک تک نامه‌ها را کنترل و تفتيش کند.

در برنامه منظم روزانه، صبح هر روز بعد از خوردن صبحانه و کشیدن ترياک، فرمان‌هاي شکنجه و کشتار و غارت را صادر مي‌کرد: «ساعت پنج و نيم بعد از نيمه‌شب، سيني ناشتايي و یک منقل پر از آتش در جلو او حاضر و پس از صرف صبحانه همان طور با لباس ساعتی استراحت مي‌نمود. ساعت هفت صبح رئيس شهرباني را مي‌پذيرفت و همين ساعت بود که پايه‌هاي ديکتاتوري خود را قدری مستحکم مي‌نمود. گزارش‌هاي جنايتکارانه در همين ساعت به عرض مي‌رسيد و اوامر سهمگين که احياناً متضمن نابود ساختن عائله‌ها و افراد بي‌گناه بود در همين ساعت صادر مي‌گرديد».^(۱)

در سال ۱۳۱۰ در مجلس دست‌نشانده و رسوای دوره هشتم، قانون سياه «مقدمين عليه امنيت و استقلال مملکت» را تصويب کرد. اين مصوبه، در واقع قانون اسارت يا اعدام مخالفان بود:

ماده اول - مرتکبين هر یک از جرم‌هاي ذيل به حبس مجرد از سه تا ده سال محکوم خواهند شد:

- هر کس در ايران به هر اسم و يا به هر عنوان دسته يا جمعيت يا شعبه جمعيتی تشکیل دهد و يا اداره نمايد که مرام يا رويه آن ضديت با سلطنت مشروطه ايران و يا رويه يا مرام آن اشتراکی است ...

- هر ايراني که عضو دسته يا جمعيت يا شعبه جمعيتی باشد که مرام يا رويه آن ضديت با سلطنت مشروطه ايران يا مرام يا رويه آن اشتراکی است؛ اگر چه آن دسته يا جمعيت يا شعبه در خارج ايران تشکیل شده باشد.

۱- مکی، حسين، تاريخ ۲ ساله، ج ۸، ص ۱۳۹، به نقل از روزنامه ميهن

...

ماده سوم - هر کس خواه با مشارکت خارجی، خواه مستقلاً بر ضد مملکت ایران مسلحاً قیام نماید، محکوم به اعدام می‌شود.

...

تبصره - مقصود از دسته و جمعیت مذکور در این قانون عده از دو نفر به بالا است»

کشتار جمعی در مسجد گوهرشاد مشهد، از جنایت‌های بزرگ و مشهور رضاشاه است. نقطه شروع این کشتار سرکوبگری‌های مأموران رژیم برای تحمیل لباس و کلاه اجباری در نیمه تیر ۱۳۱۴ بود که اعتراضات مردم را برانگیخت. روز ۱۹ تیر عده‌یی از معترضان دستگیر شدند. شامگاه ۲۰ تیر عده زیادی از مردم مشهد به نشانه اعتراض در مسجد گوهرشاد تحصن کردند. ارتش رضاشاه به دستور خود او تصمیم گرفت شدت عمل به خرج دهد تا شکافی در نظم قبرستانی ایجاد نشود. نیروهای ارتشی به جمعیت تحصن‌کنندگان یورش بردند و به آن‌ها شلیک کردند. در روز ۲۲ تیر، این حملات صورت یک قتل‌عام به خود گرفت. نیروهای نظامی در سردرهای مسجد گوهرشاد چند قبضه مسلسل مستقر کردند. هم‌چنین در خیابان تهران (روبروی حرم و مسجد گوهرشاد) یک توپخانه را به کار گرفتند. آتش گشودن وحشیانه نیروهای رضاشاه تلفات انبوهی برجای گذاشت. اجساد مردم بی‌دفاع و بی‌گناه آن‌قدر زیاد بود که بسیاری را در گورهای جمعی در مشهد دفن شد. دکتر عبدالعلی معصومی مؤلف کتاب «خلاصه تاریخ ایران» شمار کشته‌ها در این واقعه را ۲ هزار نفر ارزیابی می‌کند.

در زمانی که رضاشاه عملیات کشف حجاب را در سراسر ایران به اجرا گذاشت، به دستور او مأموران شهربانی ارباب و سرکوب شدیدی را نسبت به زنان اعمال می‌کردند. اختناق رضاشاهی در این زمان وحشی‌ترین و

شماره ۵۳۱۰ مورخه ۱۳۲۰/۷/۲۳

رونوشت مراسله زنهای یزد

مجلس شورای ملی

بعدالعنوان، به عرض می‌رسانیم: در این موقع که اراده شاهنشاه بر پایه قانون مشروطیت استوار، زبان و قلم آزاد، شما نمایندگان ملت می‌توانید برای بیچارگان و ستم‌دیدگان دادرسی فرمایید. متأسفانه آنچه در رادیوها شنیده و روزنامه‌ها مطالعه می‌شود هیچ اسمی از ظلم و ستمهایی که چندین سال است به ما بیچارگان شده، نیست که به واسطه یک روسری یا چادر نماز در محله‌ها حتی از خانه به خانه همسایه به طوری در فشار پاسبان و مأمورین شهربانی واقع بوده و هنوز هم هستیم که خدا شاهد است از فحاشی و کتک و لگد زدن هیچ مضایقه نکرده و نمی‌کنند و اگر تصدیق حکما آزاد بود از آمار معلوم می‌شد که تا به حال چقدر زن حامله یا مریضه به واسطه تظلمات و صدمات که از طرف پاسبانها به آنها رسیده جان سپردند و چقدر از ترس و حرس [کذا] فلج شدند و چقدر مال ما را به اسم روسری یا چادر نماز به غارت بردند و چه پولهایی از ما به هر اسمی و رسمی گرفته شده.

خدا می‌داند اگر یک نفر از ماها با روسری یا چادر نماز به دست یک پاسبان می‌افتاد مثل اسرای شام با ماها رفتار می‌کردند. بهترین رفتار آنها با ماها همان چکمه‌ها [و] لگد بر دل و پهلوی ما بود، و اگر به پول گرفتن قانع نمی‌شدند یا پولی نداشتیم به آنها بدهیم را به شهربانی و کمیسر می‌بردند؛ اذیت ما بیشتر و مخارج ما زیادتر.

لذا استدعای عاجزانه داریم اولاً انتقام ما ستم‌دیدگان را از این جابران بکشید و بعد هم آزادی حجاب به ما بدهید کما اینکه در ممالک اسلامی حجاب معمول است. به علاوه، در انگلستان و هندوستان که آنقدر ادیان مختلف هست مخصوصاً مسلمانان دارای حجاب هستند. لذا از نمایندگان محترم مسلمان کلیه ملت ایران استدعا داریم استرحاماً حال دیگر دست ظلم و تعدی و شکنجه از سر ما زنهای مسلمان ایران کوتاه و ماها را آزاد فرمایید.

در خاتمه، با تقدیم احترامات، امضای جمعی از زنهای یزد

[در حاشیه]

رونوشت برابر اصل است. رئیس اداره دبیرخانه مجلس شورای ملی [امضا] ۲۰/۸/۲۹
[ش ۱۸۵ واقعه کشف حجاب]

شکایت زنان یزد به مجلس، جان سپردن تعداد زیادی زنان حامله یا مریض
به واسطه صدمات وارده از جانب پاسبانها

ریاست اداره کل احصائیه و ثبت احوال

بانهایت ادب و کمال احترام، راپورت دو ماهه مربوط به هیئت تفتیشیه [را] ذیلأ به عرض عالی می‌رساند:

۱. طرز رفتار و حسن سلوک مأمورین دولتی بر حسب ظاهر موافق مقررات است.
۲. حکومت محل در عمران و آبادانی لار اقدام لازمه معمول خواهد داشت.
۳. روحیه اهالی در ظاهر متوجه دولخواهی ولی از نقطه نظر خمودی، که فطری و جلی آنهاست، کوچکترین قدمی در مرحله تمدن برنداشته و به همان خرافات سابق خویش معتقد و در زاویه خود پیوسته معتکف خواهند بود. حتی در مسئله رفع حجاب که تا حال شاید قریب ۳۰ مرتبه از طرف بلدیه و معارف کنفرانسهای مخصوص تشکیل و در هر مرحله ضمن لایحه و نطقی که از طرف مأمورین و غیره عرصه ظهور رسیده، اهالی را تشویق کرده، مع هذا به کلی اثری در وجود آنها مترتب نیست؛ یعنی در یکی دو دعوت که از طرف بلدیه و مدرسه دختران که قسمتی از طبقات تجار دعوت شده، برخی به بهانه مریض داری حاضر نشده و عذر این قسمت را برای رفع نگرانی آیه خود خواسته، بعضی دیگر که حاضر شده با چه کیفیتی خانم خود را آرایش داده با وضعی که از پوشش لباس میاه و سرپوش میاه که کلیه صورت را مستور داشته، مانند خمره متحرک طوری خود را آراسته که جلب نظر حاضرین از منحوسی شکل خویش متوجه نموده در حالتی که صرف نظر از کنفرانسها و دعوتهای معمولی در باغ ملی و غیره کلیه خانمهای مأمورین دولتی برای ترغیب اهالی قسمتی از امور خانه داری خود [را] فرو گذاشته و همه روزه عصر با چهره بشاش و خرمی هرچه تماشا با فرق و اندام بی چادر در کوچه، بازار، خیابان عبور می‌کنند؛ مع الوصف تأثیر بر اهالی نبخشید و از طریق بامهای خود راه ایاب و ذهاب برای ملاقات یکدیگر باز و از ساختمان به حمام.

نمونه‌یی از اختناق رضاشاهی: ایاب و ذهاب زنان از طریق پشت‌بام‌ها برای ملاقات با هم یا رفتن به حمام

ايات خراسان

نمره ۵۴۱ مورخه ۱۵/۳/۳۰

سواد راپرت حكومت گاشمر

ايات خراسان - به پاسخ مرقومه شماره ۴۱۱۰ راجع به بانوانى كه با چارقد خود را

مستور مى سازند، لازم است خاطر مبارك در اقداماتى كه قبل از وصول مرقومه فوق الذكر به عمل آمده است، مستحضر نمايد.

۱. به وسيله شهردارى از حمامهاى زنانه التزام گرفته شده كه هيچ زنى را بدون كلاه به حمام راه ندهند و در صورتى كه زنى با چارقد برود به او اخطار كنند كه بار ديگر چارقد را ترك و با كلاه برود و اگر بار ديگر با چارقد به حمام رفت اسم او و شوهرش را راپرت دهند.

۲. از لحاظ اينكه مبدا حمامها در اجراى التزام خود مراقبت نكنند، مأمورينى به طور محرمانه گماشته شده كه وضعيت خانمها و مراقبت حمامى را اطلاع دادند. در اوائل ماه جارى اطلاع رسيد كه در حمامها درخور انتظار ابراز جديت نمى شود و ناچار مجدداً احضار و ملتزم شدند.

۳. اداره شهربانى به بازار و خيابان پاسبان گماشته و به خانمهاى كه چارقد دارند، اخطار مى كند كه چارقد خود را ترك نمايند و تا موقعى كه امر را اجراء و همين قدر كه دور شدند مجدداً به استعمال چارقد مبادرت مى ورزند.

۴. در گاراژهاى كه در شهر است، التزام گرفته شده كه زنهای با چارقد را سوار نكنند.

۵. در باغ مزار كه شيهائى جمعه به عنوان زيارت رفت و آمد مى شود مأمور گماشته شده كه زنهای با چارقد را اجازه دخول ندهند.

دستورالعملهاى حكومتى براى كنترل حمامها، بازار و خيابانها، گاراژها و مزارها

زننده ترين چهره خود را نشان مى داد.



مجله جمعیت « پیک سعادت نسوان » رشت - شماره اول - آبان ۱۳۰۶

سرکوب و اسارت زنان آزادی طلب و ترقی خواه برگ دیگری از پرونده قطور اختناق رضاشاهی است. او فعاليت‌های سیاسی، مطبوعاتی و اجتماعی زنان را که در انقلاب مشروطه شکوفا شده بود، به طور کامل تار و مار کرد. شماری از فعالان جمعيت «پیک سعادت نسوان» را به زندان انداخت. آن‌ها اولین زنان زندانی سیاسی در تاريخ معاصر بودند.

زنده‌یاد دکتر تقی ارانی در دفاعیات شجاعانه خود در برابر بيدادگاه رضا شاه، به آن‌ها اشاره کرد و گفت: «وجود محبوس نسوان و محبوس بودن یک عده زنان بی گناه به عنوان سیاسی که چند سال بلاتکلیف مانده‌اند و فقدان هر نوع وجدان اجتماعی متجددین و تعصبات مذهبی متقدمین برای حفظ حیثیت نسوان دلائل قوی برای مؤثر بودن این تهدیدات بود».

کشتار روشنفکران و روزنامه‌نگاران

رضاشاه از هنگامی که وزیر جنگ شد و در عمل عنصر اصلی قدرت حاکم بود، دریافته بود که به دست آوردن تمام قدرت نیازمند از میان برداشتن آزادی خواهان و مخالفان و منتقدان است.

یحیی دولت آبادی نمونه‌هایی از رفتار خشن و منزجرکننده رضا شاه با روزنامه‌نگار را در کتاب خود گزارش کرده است. به نوشته وی رضا شاه در زمانی که با عنوان «سردار سپه» در رأس وزارت جنگ بود، یک چند سعی می کرد با ارعاب و تطمیع مانع انتشار عقاید مخالف خود در مطبوعات شود، سرانجام «نتوانست این رویه بین بین را زیاد طول بدهد و ناچار شد به عملیات سخت توسل بجوید. این بود که مدیر روزنامه حیات جاوید را با خرد کردن دندان‌های او به واسطه مشت خود سیاست کرد و بدن مدیر

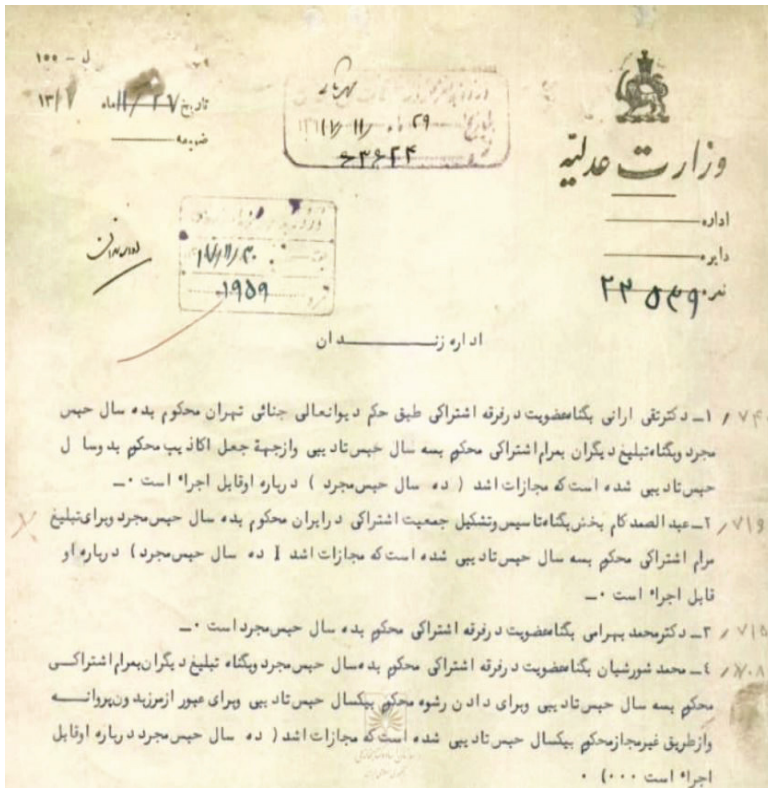
ستاره ایران حسین صبا را با زدن سیصد شلاق مجروح ساخت. بعد از این دو واقعه روزنامه‌نگاران اندکی به جای خود نشستند. روزی نگارنده آگاه شده که نظامیان به اداره روزنامه وطن ریخته مدیر آن میرزا هاشم خان را به طوری که مشرف به مرگ شده است، زده‌اند و روزنامه‌های او در آتش سوزانیده‌اند. چون خبر به سردار سپه رسیده گفته بی اطلاع من بوده. چون برضد قشون نوشته است، قشون عصبانی شده در مقام انتقام کشیدن برآمده است.^(۱)

رضاشاه بسیاری از روشنفکران، هنرمندان و چهره‌های آزادیخواه ایران را کشت. یاد هزاران قهرمان گمنامی که در تبعید و اتاق‌های شکنجه رضاشاهی به شهادت رسیدند برای همیشه بر سینه تاریخ ایران ثبت شده. از این میان باید از بزرگانی هم چون فرخی یزدی، میرزاده عشقی، مدرس،



دکتر تقی ارانی (۱۲۸۱ - ۱۳۱۸) دانشمند و روشنفکر مبارز که توسط جلادان رضاشاه در زندان قصر به قتل رسید

۱- دولت‌آبادی، یحیی، «حیات یحیی»، ج ۴، ص ۲۸۳، تهران، ۱۳۶۲



برگ اول کیفرخواست علیه دکتر ارانی

نسیم شمال و دکتر ارانی نام برد که پیشاپیش هزاران شهروند گمنام، در برابر دیکتاتور ایستادند و به بهای جان خویش از ایران و ایرانی دفاع کردند. دکتر تقی ارانی در زمره پنجاه و سه تن از روشنفکران مارکسیست و ترقیخواهی بود که در سال ۱۳۱۶ دستگیر و در آبان ۱۳۱۷ تحت محاکمه قرار گرفتند. وی دانشمند شیمی، استاد دانشگاه تهران و یک انقلابی و متفکر بسیار شریف بود. او محاکمه‌اش شجاعانه اختناق در ایران، شکنجه در زندان‌ها، نقض اصول قانون اساسی و ملعبه شدن دستگاه قضایی توسط شهربانی رضا شاه را افشا



میرزاده عشقی، شاعر ترقیخواه
تولد: ۱۲۷۳- همدان، شهادت: ۱۳۰۳- تهران، توسط مأموران شهربانی رضاشاه

کرد و به طور بنیادی بر نظام رضاشاه خط بطلان کشید.
دکتر ارانی رهبر گروهی به نام «فرقه جمهوری انقلابی ایران» (۱۳۰۴-۱۳۱۶) است. وی نه از نظر تاریخچه و نه از نظر محتوای عقاید ترقیخواهانه‌اش نسبت و ربطی به حزب توده نداشت.

میرزاده عشقی، شاعر و روزنامه‌نگار ترقیخواه که با نوشته‌ها و سروده‌های آتشین خود افکار و احساسات عمومی را علیه قدرت استبدادی در حال صعود رضاخان برمی‌انگیخت، توسط مأموران او به قتل رسید.
پس از کودتای سوم اسفند ۱۲۹۹، برخلاف برخی روشنفکران و

سياستمداران وقت، عشقی فریفته نمایش‌ها و دعاوی قزاق تازه از راه رسیده نشد. دشمنی‌اش را با انقلاب مشروطیت و اغراضش را از شعبده جمهوری‌خواهی شناخت و آن را افشا کرد.

سروده‌ها و نوشته‌های پرجسارت عشقی در آن زمانه پرکشمکش، هر بار تهران را تکان می‌داد و خواب رضاخان را بر می‌آشت. وقتی رضاخان خود را «پدر ملت ایران» عنوان کرد، سروده عشقی با این مطلع که «پدر ملت ایران اگر این بی‌پدر است»، تندترین حمله را متوجه رضاخان و همدستان او کرد و همهٔ سیاسیون و وکلای مجلس را که کم‌ترین سازشی با او داشتند یا در حال میانه‌بازی بودند، شلاق کش کرد.

در جنبش بزرگی که مردم ایران و نیروهای آزادی‌بخش آن در برابر قرارداد استعماری ۱۹۱۹ به پا کرده و آن را شکست دادند، روشنفکران و نویسندگان



آخرین شمارهٔ روزنامهٔ قرن بیستم

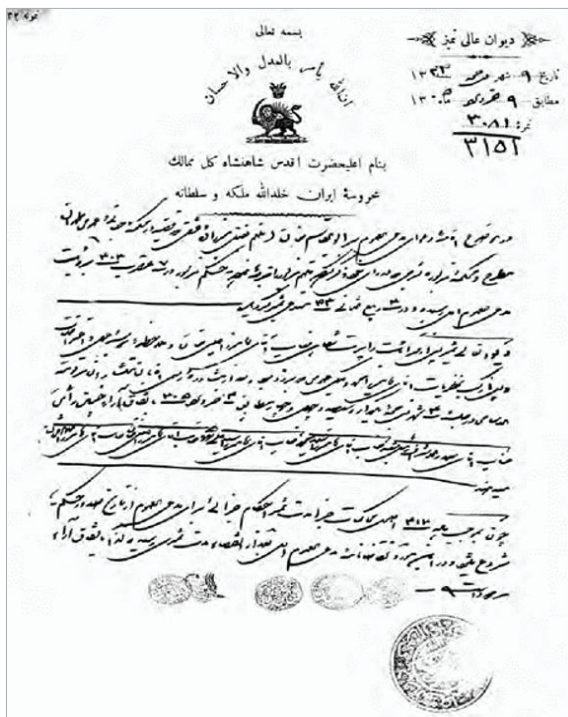
انقلابی هم چون عشقی نقش آگاه‌گرانه بسزایی داشتند. رو در روی آریایی‌گری و ملی‌گرایی مبتذل و ریاکارانه رضاخانی، عشقی از نمایندگان ملی‌گرایی ترقیخواهی بود که از انقلاب مشروطه جوشیده بود: مجنون منم که در غم خاک وطن مدام گریم؛ چنان که آب، دل سنگ می‌کنم. با آخوندهای مرتجع و ریاکار نیز سر سازش نداشت: ای ملا که به ظاهر زهد و تقوی داری / در باطن زر و زور را تو پرستاری / با ریش دراز و دل سیاهت / از خلق خدا چه ننگ‌ها که نکردی باری

روزنامه قرن بیستم که عشقی آن را منتشر می‌کرد. در شماره ۷ تیرماه ۱۳۰۳ که آخرین شماره آن شد، جمهوریخواهی رضاخانی را به رسوایی کشید. مقالات این شماره شامل «آرم جمهوری»، «نوحه جمهوری» و



تشییع جنازه میرزاده عشقی با شرکت حدود ۳۰ هزار نفر- تهران
شهادت توسط ماموران رضاشاه- ۱۲ تیر ۱۳۰۳

«جمهوری سوار» و به خصوص درج کاریکاتوری که انگلیس را سوار بر خر جمهوری نشان می‌داد، باعث توقیف این روزنامه شد. چند روز بعد در ۱۲ تیر ۱۳۰۳ عشقی در خانه‌اش توسط مأموران «اداره تامینات» شهربانی رضاخان با شلیک گلوله به شهادت رسید.



رأی دیوان تمیز درباره پرونده یکی از قاتلان میرزاده عشقی - ۴ خرداد ۱۳۰۵

ملک شعرای بهار در خصوص چگونگی ترور عشقی می‌نویسد: می‌نویسد «یکی از رجال فاضل و آزادیخواه که به سمت وزارت معرفی شده بود، گفت روز نشر روزنامه «قرن بیستم» به هیأت وزیران رفتم رییس دولت را دیدم که از هیأت بیرون می‌آمد و مثل شاه توت سیاه شده بود. به ملاقات وزیر

فرهنگ رفتم، او را پریشان دیدم. کفیل یکی از وزارتخانه‌ها به من گفت اگر اتفاق سویی برای مدیر این روزنامه همین امشب و فردا نیفتد، خیلی عجیب خواهد بود؛ زیرا حضرت اشرف خیلی اوقاتشان تلخ بود.»

یکی از قاتلان عشقی دستگیر شد. اما قضاییه که تحت امر رضاخان درآمده بود، او را آزاد کرد. دیوان تمیز (دیوان عالی کشور) به این بهانه که تقاضای دادستان پس از انقضای زمان قانونی ارائه شده، رسیدگی به این پرونده را مردود اعلام کرد.

«... جناب آقای صدر الاشراف رئیس شعبه، جناب آقای میرزا سید محمد، جناب آقای میرزا سید علی بهبهانی، جناب آقای میرزا عیسی خان، جناب آقای میرزا صادق خان،

در جلسه چهارم شهر ذیحجه یکهزار و سیصد و چهل و چهار، مطابق ۴ خرداد



محمد فرخی یزدی (۱۲۶۸-۱۳۱۸)، شاعر و روزنامه‌نگار ترقی‌خواه

۱۳۰۵ به اتفاق آرا چنين رأى مى دهند:

چون به موجب ماده ۴۰۳ اصول محاکمات جزا، مدت تمیز احکام جزائی برای مدعی العموم از تاریخ صدور حکم شروع می شود، و در این مورد تقاضانامه مدعی العموم کل، بعد از انقضای مدت تمیزی رسیده، لذا به اتفاق آراء، مردود است»

صدراالاشراف که در نامش در سند بالا ذکر شده و رئیس دیوان عالی کشور بود، همان مهره جنایتکاری است که پس از بمباران مجلس توسط محمدعلی شان، در باغشاه انقلابیانی مانند میرزا جهانگیرخان صوراسرافیل را به قتل رساند.

محمد فرخی یزدی شاعر و روزنامه نگار آزادی خواه، از چهره های برجسته مبارزه با استبداد بود.

او با تأسیس روزنامه ی «طوفان» در سال ۱۳۰۶، به انتقاد تند از دیکتاتوری رضاشاه پرداخت. شعرش «ای رند شرابخوار که در میکده خوابی»، استبداد را به چالش می کشید. این مخالفت ها خشم رضاشاه را برانگیخت. در سال ۱۳۱۶ فرخی دستگیر شد و در مهر ۱۳۱۸ در زندان قصر، به دست پزشک احمدی با تزریق آمپول هوا به قتل رسید. علت قتلش، ایستادگی در برابر سانسور و سیاست های سرکوبگرانه اجباری رضاشاه بود. او هم چنین در برابر آخوندهای متحجر موضع داشت و در شعری نوشت: «ای ملا ز منبر تو چه سود، چون دلت پر از کینه بود». شعر معروف «آزادی» با مصرع «آزادی، ای گوهری کیمیا»، او را به نماد مقاومت تبدیل کرد.

نسیم شمال، سید اشرف الدین حسینی (۱۲۴۹-۱۳۱۳)، معروف به نسیم شمال، شاعر طنزپرداز و مدیر روزنامه «نسیم شمال»، از روشنفکران دوره مشروطه بود که در دوره حکومت رضاشاه نیز ادامه یافت. این روزنامه با شعرهای ساده اما گزنده اش برای مردم کوچه و بازار بسیار دوست داشتنی بود. «این روزنامه نه چشم پرکن بود، نه خوش چاپ، مدیر آن وکیل و

سناتور و وزیر سابق هم نبود. پس مردم چرا این قدر آن را می‌پسندیدند؟ از خود مردم بپرسید. نام این روزنامه به اندازه‌ای بر سر زبان‌ها بود که سیداشرف‌الدین قزوینی مدیر آن را مردم به نام «نسیم شمال» می‌شناختند و همه او را «آقای نسیم شمال» صدا می‌کردند. روزی که موقع انتشار آن می‌رسید، دسته‌دسته کودکان ده دوازده ساله که موزعان او بودند، در همان چایخانه گرد می‌آمدند و هرکدام دسته‌ای بزرگ می‌شمردند و از او می‌گرفتند و زیر بغل می‌گذاشتند. این کودکان راستی مغرور بودند که فروشنده «نسیم شمال» هستند.^(۱)

روزی که مجاهدان انقلاب مشروطه تهران را فتح کردند، نسیم شمال در شماره ۴۵ خود شیخ فضل‌الله سردمدار مرتجعان ضد مشروطه به‌رسوایی کشاند:

حاجی، بازار رواج است رواج کو خریدار؟ حراج است حراج!
می‌فروشم همه ایران را عرض و ناموس مسلمانان را رشت و قزوین و کاشان
را بخريد اين وطن ارزان را!

يزد و خوانسار حراج است حراج! کو خریدار؟ حراج است حراج!
دشمن فرقه احرار منم، قاتل زمره ابرار منم، شیخ فضل‌الله سمسار منم،
دين فرشنده به بازار منم

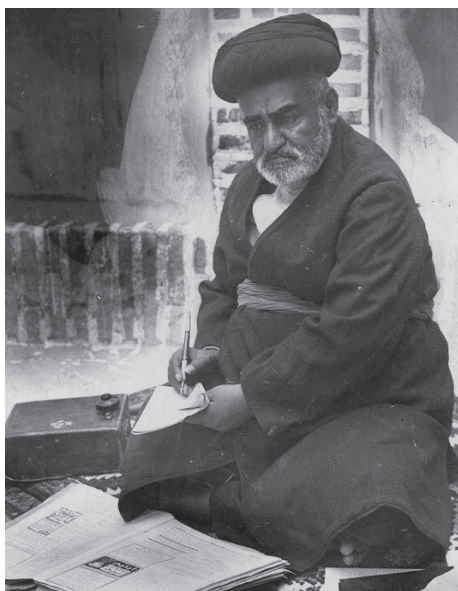
مال مردار حراج است حراج! کو خریدار؟ حراج است حراج!
با همه خلق عداوت دارم دشمنی با همه ملت دارم از خود شاه وکالت دارم
به حراج از همه دعوت دارم

وقت افطار حراج است حراج! کو خریدار؟ حراج است حراج!
شهر نو اردوی ملی زده رج، متفرق شده قزاق کرج گر که دیوانه شوم نیست
حرج جز حراجم نبود راه فرج

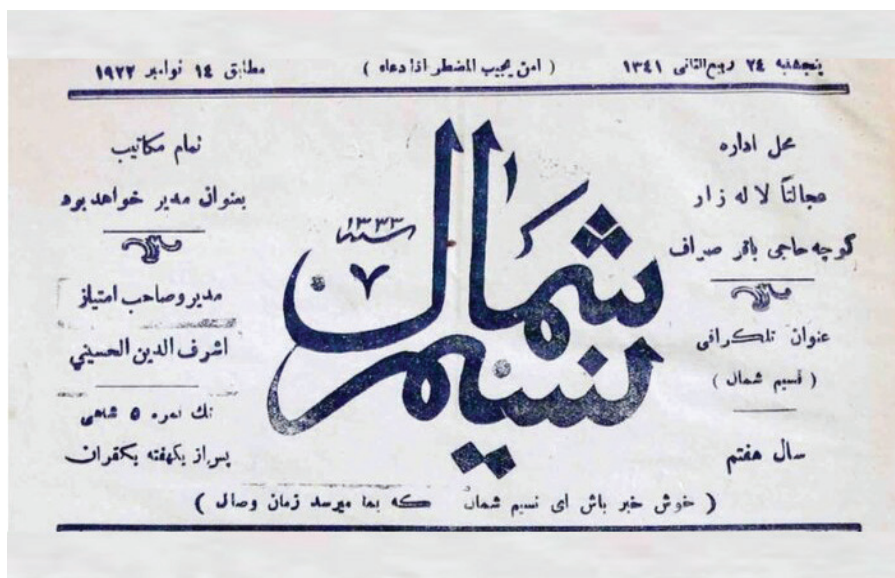
رخت زرتار حراج است حراج کو خریدار؟ حراج است حراج!

...

۱ - آرين پور، يحيى، «از صبا تا نيماء»، تهران ۱۳۵۱، ج ۲، صص ۶۲، ۶۴



سید شرف‌الدین حسینی گیلانی (نسیم شمال)
روزنامه نگار و شاعر مبارز انقلاب مشروطه (۱۲۵۰ - ۱۳۱۲)



صفحه‌ای از روزنامه نسیم شمال - آبان ۱۳۰۱

در همه مکر و فن استاد من مفتی بصره و بغداد، من قاضی سلطنت آبادم من آی، عجب در تله افتادم من! گرگ و کفتار حراج است حراج! کو خریدار؟ حراج است حراج^(۱)

او با طنز گزنده، نابرابری و دیکتاتوری رضاشاه را هدف قرارداد. شعر «ای نسیم شمال چه خوش آمدی»، با زبان ساده، ظلم را به تصویر می کشید و رضاشاه را که به دنبال تمرکز قدرت بود، به خشم آورد. در سال ۱۳۱۳ دستگیر و به تیمارستان منتقل شد و تحت شرایط مشکوک درگذشت. نسیم شمال هم چنین به آخوندها و ریاکاری شان طعنه می زد: «ملا با عمامه سیاه، دلش پر از گناه». شعر معروفش «ای که از کوچه معشوقه ما می گذری»، او را به نماد مقاومت فرهنگی تبدیل کرد. مرگش نشان داد که حتی طنز هم برای رضاشاه تهدید بود.

الگوی رضاخانی

در خاطره تاریخی جامعه ایران، سلطنت رضاشاه و شخصیت خود او به مثابه یک الگوی استبدادی به ثبت رسیده است. هیچ شرحی گویاتر از عنوان «رضاخان قلدر» این الگو را تعریف نمی کند. این عنوان، چه برای مردم ایران و چه برای بقایای ناچیز دیکتاتوری پیشین، تصویر واحدی را تداعی می کند که استبداد خشن و سرکوبگر است. اما یک طرف آن را راه و رسم کهنه‌یی می داند که باید نفی شده آزادی و حاکمیت مردم جایگزین آن شود. درحالی که طرف دیگر آن را نقشه راه بازگشت به گذشته می داند.

جای تعجب ندارد که اجزاء و وابستگان رژیم ولایت فقیه نیز، هرگاه به جایگزینی برای رژیم محکوم به زوال کنونی فکر می کنند، از آن جا که در یک انقلاب دموکراتیک نفی خود را می بینند، دست آخر به همین الگو می رسند. از سرچماقدار رژیم، پاسدار قالیباف که از مناصبی مثل فرمانده نیروی انتظامی و فرماندهی نیروی هوایی سپاه و ریاست مجلس

۱- آرین پور، یحیی، «از صبا تا نیما»، تهران ۱۳۵۱، ج ۲، صص ۶۹-۶۸

ارتجاع برخوردار بوده و خود را «رضاخان حزب اللهی‌ها» معرفی می‌کند تا بریده‌ها و ریزشی‌های اصلاحاتی مانند «دکتر صادق زیباکلام». کسی که در «انقلاب فرهنگی» خمینی در سال ۵۹ در زمرهٔ چماقداران سرکوبگر دانشجویان بوده^(۱) و حالا کشف می‌کند که «رضاشاه»، «یک نظام قضایی مدرن» ساخته، ... «یک هویت مدرن در قالب ناسیونالیسم ایرانی» ایجاد کرده، «اقدامات شانزده ساله‌اش همگی تلاش‌هایی در جهت نوسازی، پیشرفت و ترقی کشور بوده» ... «پرونده‌های سیاسی قضائیه‌اش به تعداد انگشتان دودست هم نمی‌رسید» ... «انصافاً در آن ۱۶ سال دستگاه قضایی به لحاظ نبود فساد یک تحول بنیادی را از سرگذراند» و یک «ایران مدرن» بنا کرد.^(۲) اصلاحاتی نامبرده کتاب رضاشاه خود را - با جعل‌ها و کذب‌ها و سرهم‌بندی‌های پرشمار - صرف ارائه تصویر جاذبی از یک موناوکوفاشیسم کرده است. تیمورتاش، از مهره‌های اصلی رژیم رضاشاه، هنگامی که توسط وثوق‌الدوله به حکومت گیلان منصوب شد، به جنایت‌های کثیفی مانند اعدام دکتر حشمت از انقلابیان محبوب مردم گیلان دست زد. توصیف این واقعه در کتاب زیبا کلام چندش‌آور است: «درخشش اجرایی تیمورتاش در گیلان اسباب ارتقاءاش را فراهم آورد و دو سال بعد به‌عنوان وزیر عدلیه

۱- سوابق صادق زیباکلام در سرکوب دانشجویان و استادان و به تعطیلی کشاندن دانشگاه‌ها در ماجرای یورش خمینی به دانشگاه‌ها تحت عنوان «انقلاب فرهنگی» از یاد رفتنی نیست، خود وی در مصاحبه‌یی در ماهنامه تحلیلی-آموزشی لوح، شماره‌ی پنجم، مرداد ۱۳۷۸ (<http://www.mghaed.com/lawh/interviews>) می‌گوید: «من به‌عنوان کسی که نقش زیادی در بسته‌شدن دانشگاه‌ها داشت می‌گویم با توجه به مسائل و مشکلاتی که پیش آمد، به آن اهدافی هم که می‌خواستیم نرسیدیم و متوجه شدیم که خود آن هم هدفی غیرعلمی بوده و اصلاً چنین چیزی وجود نداشته است؛ اما تا ما بپاییم این را بفهمیم تعدادی از برویچه‌های مملکت حالا به خاطر طرفداری از این تشکیلات، از آن تشکیلات بی‌حجابی و غیره بحق یا ناحق از تحصیل محروم ماندند و زندگیشان فرو پاشید...».

۲- زیباکلام، صادق، «رضاشاه»، ۱۳۹۸، صص ۲۳۳ - ۲۹۷

وارد دولت قوام السلطنه شد».^(۱) در فصل‌های پیشین گزارش‌هایی درباره



سیاست موسوم به تخته‌قاپو یا جابه‌جایی اجباری وحشتناک مردم لرستان و مناطق دیگر ارائه شد. کوچاندن تحمیلی گروه‌های انبوه مردم، از مصادیق جنایت علیه بشریت است و یکی از فجیع‌ترین جنایت‌های رضاشاه به حساب می‌آید. اما نامبرده در کتاب خود اجرای این سیاست را به نحوی گزارش می‌کند که گویا یک رشته اصلاحات اجتماعی ضروری در کار بوده است: «رضاشاه ... با اجرای سیاست تخته‌قاپو یا اسکان اجباری کوشید به ساختار اجتماعی عشایری و ایلپاتی در ایران پایان بخشد».^(۲) جنایت بزرگ رضاشاه در مسجد گوهرشاد مشهد را هم که در آن ۲ هزار نفر کشته شدند، «کشته و زخمی شدن شماری از مردم»^(۳) گزارش می‌کند. وقتی دیکتاتوری مخوف

۱- همان، ص ۲۴۸

۲- همان، ص ۲۸۲

۳- همان، ص ۲۶۰



انهدام دستاوردهای انقلاب مشروطیت

رضاشاه یک ایران نوین و مترقی قلمداد می‌شود، روایت‌های آن مبنایی جز دروغ و فریب پیدا نمی‌کند.

رضاخان حزب‌اللهی‌ها

دنای اقتصاد: قالیباف می‌گوید من رضاخان حزب‌اللهی‌ها هستم
انصاف نیوز: قالیباف می‌گفت رضاخان حزب‌اللهی‌ها هستم
«بحران خشکسالی با دیکتاتوری حل می‌شود... با این وضعیت بعید می‌دانم در ایران بخواهد یک آدم محافظه‌کار روی کار آید. یادم می‌آید قالیباف هم می‌گفت من رضاخان حزب‌اللهی‌ها هستم. موقعی که یک کشوری که انقلاب کرده، در امور داخلی و خارجی دچار بحران می‌شود، یعنی خارجی‌ها به شدت بر سرش می‌زنند و هر کاری می‌کند، شکست می‌خورد. در داخل هم ناکارآمدی دارد. مشابه تاریخی‌اش دقیقاً بعد از مشروطه و زمان دولت قاجار است که ایران اشغال می‌شود، خارجی‌های می‌خواهند ایران را بین خود تقسیم کنند، بعد داخلی هم به شدت دچار بحران و ناامنی به شدت در حال افزایش است».

بزرگ‌ترین و پرخسارت‌ترین ضربه رضاشاه به ایران و جامعه ایران، انهدام هدفمند دستاوردهای انقلاب مشروطه بود. در واقع، کودتای سوم اسفند

ریاست وزراء

نمره ۱۰

تاریخ ۱۶/۱/۵

کشف تلگراف رمز دفتر مخصوص شاهنشاهی، بوشهر

ریاست وزراء، راجع به انتخاب یک نفر نماینده سفز نظر فرمانده لشکر کردستان این است که علی اشرف وزیری و افتخار ناهید که هر دو ملاک هستند صلاحیت انتخاب شدن را دارند. مقرر فرمودند یکی از این دو [از] نفر برای سفز در نظر گرفته دستور فرمایید در انتخاب او مساعدت شود.

۱۶/۱/۳ شماره ۱۰

رئیس دفتر مخصوص شاهنشاهی، حسین

[در حاشیه:]

سواد برای اطلاع آقای فریدونی ارسال گردید. ۱۶/۱/۵ رمز شد.

۵۱-۱۳۸-۳

نمره ۱۵۶۱

۳ سرطان ۱۳۰۲

ایالت جلیله فارس، شخصاً کشف فرمایید: مقتضی است در عوض ضیاء الواعظین [سیدابراهیم ضیاء قشقایی] و ضیاء الادباء^۱ اقدام فرمایید حاجی آقا و سلطان العلماء^۲ رئیس معارف انتخاب شوند و الاً خاتمه خوش ندارد.^۳

وزیر جنگ و فرمانده کل قشون، رضا

[پاسخ والی فارس:]

مقام منبع حضرت اشرف وزیر جنگ دامت شوکته

در جواب نمره ۱۵۶۱ عرض می نماید انتخابات خاتمه یافته چند روز دیگر از قرائت آرا فراغت حاصل می نمایند و هیچ گونه اقدامی مقدور نیست.

اکبر

لیله چهارم سرطان مخابره شد.

۱۰۳۵۳۲۱-ق

باجده نرسند نفوذ نفوذ نفوذ نفوذ نفوذ نفوذ نفوذ نفوذ نفوذ نفوذ نفوذ
مهر آصفه این سند را بآب نمره ۱۵۶۱

۱۵۶۱
در مهر و قلم نفوذ نفوذ

۱۳۰۲

شایع حسن نرسد نفوذ نفوذ نفوذ

در مهر ۱۵۶۱
از قلم در نفوذ نفوذ نفوذ نفوذ نفوذ نفوذ نفوذ نفوذ نفوذ نفوذ نفوذ

نمره ۹

تاریخ ۱۳۱۶/۱/۵

کشف تلگراف رمز ریاست دفتر مخصوص شاهنشاهی، بوشهر

ریاست وزراء، حسب الامر مطاع مبارک ابلاغ می نماید سید حسین معینی که در گیلان
مقیم و دارای علاقه ملکی است مقتضی است به جای همراز فاضل الملک نماینده
فعلی گیلان انتخاب شود. همراز را به جای هزار جریبی در گورگان انتخاب نمایند؛ به
حکومت گیلان و حکومت گورگان دستور لازم صادر فرمایند. اوحدی هم که در نظر بود
از گورگان انتخاب شود به طوری که در تلگراف شماره ۳۳۷ مرقوم داشته بودید چون
اصلاً اصفهانی است مناسبتر است در عوض دکتر احتشام انتخاب شود. به حکومت
اصفهان نیز دستور بدهید که در انتخاب اوحدی مساعدت نمایند.

۱۶/۱/۳ شماره ۶

رئیس دفتر مخصوص شاهنشاهی، حسین^۵

[در حاشیه:]

مباد برای اطلاع آقای فریدونی ارسال گردید. ۱۶/۱/۵ رمز شد.

[۳-۱۳۸-۲]

از تهران

ايالت جليله فارس، در تعقيب تلگرافات سابق، مقتضى است قدغن فرماييد كه در انتخاب نوبخت از بوشهر مساعدت نشود. حكمت^۱ هم كه جزء [جزو] كانديد [هاى] شهر شيراز است از جهرم بفرماييد بشود. راجع به ضياء الواعظين [سيد ابراهيم ضياء قنقاى] بايستي هر طور است اقدامى بفرماييد كه از انتخاب مشاراليه جلوگيرى به عمل بيآيد.

نمره ۱۲۳۳

وزير جنگ و فرمانده كل قشون، رضا
[۱۰۳۵۱۶ ق]

وزارت داخله
ايالت فارس

نمره ۲۱۲

به تاريخ ۱۳۰۸/۱/۲۴

ايالت جليله فارس عطف نمرة ۱ راجع به انتخابات [انتخاب] ميرزا محمود، تاكنون نتيجه اقدامات خودتان را اعلام نفرموديد. قدغن فرماييد مراقبت نمايند كه مشاراليه از لار انتخاب شود.

وزير دربار بهلولى
[عبدالحميد] تيمورتاش
[۱۰۳۵۰۳ ق]

و حكومت ۲۰ ساله رضا شاه، ضد حمله نيروهاى استبدادى، ارتجاعى و استعمارى و تلاش دامنه دار آنها براى برگرداندن چرخها به گذشته بود: رضا شاه، جنبشهاى آزادى خواه را كه پيشقراولان انقلاب مشروطه و شكوفه هاى قهرمانى جامعه آن روز ايران بودند، يك به يك سر بريد. از ياد نبريم كه ژنرال آيرون سايد در آخرين ملاقاتهايش با رضا شاه او را متعهد به سر كوب جنبش جنگل كرد.

رضا شاه، مجلس شوراى ملى؛ نهاد قانون گذارى كشور را كه ثمره اصلى انقلاب مشروطه بود، به كلى بى خاصيت و تباه كرد و آن را به صورت كلوپ وابستگان جيره خوار خود درآورد.

از انتخابات نمايش مسخره يى ساخت كه خودش فهرست افرادى را كه بايد به مجلس بروند، پيش از برگزارى انتخابات به حوزه هاى انتخابيه مى فرستاد.

نمایندگان مجلس از میان دست‌نشانندگان خود شاه تعیین می‌شدند و مجلس فقط ابزار منویات شاه بود.

«متحدالمآل [بخشنامه]

۲۳ خرداد ۱۳۰۹

حکام ایالات شمال و شرق و غرب و جنوب

در تعقیب دستور صادره از مقام ریاست وزراء و وزارت جلیله داخله، طبق اوامر ملوکانه در قسمت انتخابات دوره هشتم و انتخابات نماینده جهت مجلس شورای ملی، لزوماً اعلام می‌دارد. طبق صورتی که ارسال گردیده است باید جدیت لازمه به عمل آید که این اشخاص جهت مجلس انتخاب شوند. اعلیحضرت اقدس شهریارى علاقه‌مند هستند که باید اشخاص مفصله مندرجه [ذکر شده] در صورت لف [پیوست] باید به هر قیمتی باشد انتخاب شوند. در صورتی که اندک تعللی در اجرای اوامر صادره بشود، مقصر بدیهی است مورد بی‌میلی اعلیحضرت واقع خواهد شد. با رعایت مواد مشروعه [مشروحه] ذیل، راپورت جلسات خودتان را به وزارت دربار ارسال دارید.

در صورتی که جهت انجام این مأموریت را ندارید، از تاریخ ملاحظه حکم تا ۴۸ ساعت، از خدمت استعفا دهید.

اشخاصی که باعث نکث [عدم اجرای این تصمیم] و به علاوه در صدد هستند که نماینده به میل خودشان انتخاب کنند، از عملیات آنها جلوگیری به عمل آورید. در صورتی که به مخالفت خودشان باقی هستند فوراً آنها را تبعید نمایید.

از مداخله روس‌ها و مأمورین آنها و به علاوه بستگان آنها در امر انتخابات جلوگیری به طور محرمانه شود. در صورتی که از طرف عمال آنها مخارجی

در قسمت انتخابات بشود، راپورت دهيد تا دستور كلي در اين موضوع داده شود. در كليۀ امور آن‌ها نهايت مراقبت را داشته باشيد. ادارهٔ نظميۀ در اين قسمت كاملاً مطيع شما خواهد بود. مأمورين ادارهٔ تأمينات هم مواظبت كامل خواهند نمود. ولي بايد راپورت‌هاي مربوطه را به شما داده و دستور كلي دريافت دارند.

طبق اعلام صادره، مجالس را آزاد بگذاريد، ولي آزادي آن‌ها بايد طوري باشد كه باعث تخريب عمليات و انتظامات محلي نشود. در كليۀ مجالس بايد مأمورين مخفي شما حاضر و ناظر باشند.

در مداخله مأمورين و عمال همسايه جنوب^(۱) ناظر بوده و راپورت دهيد كه عمليات آن‌ها چيست؟ و از چه رويه و به چه منظوري است؟

در كليۀ مجالس بايد فقط مأمورين شما به طور مخفي حاضر و ناظر عمليات آن‌ها باشند و نيز بايد كانديدای حوزهٔ حكومتي خودتان را فوراً تهيه و ارسال داريد كه منظور اهالي چه اشخاصي است.

در كليۀ قضايای طبق امر همايوني، بايد با مشورت ادارهٔ قشوني حوزهٔ حكومتي خودتان اقدام شود و با مشورت هم امر انتخابات خاتمه يابد.

در صورتي كه اشخاص ميل به وكالت داشته باشند، بايد آن‌ها را قبلاً نصيحت و بعداً تهديد كنيد. در صورتي كه به جلسات خودشان ادامه دهند، راپورت دهيد تا تبعيد شوند.

در صورتي كه در صورتهای ارسالي، تجديد نظري يا تغييرات سياست و مصالح مملكتي ايجاد شود، بديهي است تلگرافاً شخص منظور را معرفي خواهيم نمود. ممكن است تغييری در صورت تهيه شود. به طوري كه در مادهٔ ۱۰ ذكر شده است قبلاً اطلاع داده خواهد شد.

نمايندگان شما طبق صورت ارسالي بايد انتخاب شوند.

بديهي است در صورتي كه كاملاً معلوم شد كه موفقيت كامل حاصل نكرده‌ايد، البته اقدام ديگري در صندوق آرا خواهد شد. ولي اين موضوع

۱-منظور انگليس است.

بعداً در صورت عدم موفقیت انجام خواهد شد.»

«وزارت داخله

اداره مرکز و انتخابات و امور بلدی (دایره انتخابات)

تاریخ تحریر: ۱۳۰۹ / ۵ / ۱۲

کاندیدای ساوه در انتخابات آقای احتشامزاده است. انجمن نظارت باید از اشخاصی ترکیب شود که متناسب با انتخاب کاندیدای فوق باشد. فوراً انجمن نظارت را تشکیل داده و مراقبت نمایید که امر انتخابات با کمال صحت و سرعت و متانت پیشرفت یافته و تمام شود.»

در سال ۱۳۰۷ قانون سانسور مطبوعات در مجلس دست‌نشانده بدون آن که هیچ صحبتی درباره آن شود یا هیچ اصلاحی در آن صورت گیرد، تصویب شد.

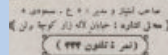
نوشته‌های مطبوعات همه بایستی به سود دستگاه حاکم و به گونه‌ی بی‌یک‌نواخت منتشر می‌شد. حکومت رضاشاه بخشنامه‌ی بی‌جرائد ابلاغ کرده بود که بر حسب آن:

۱ - مدیر جریده مؤظف است هیچ روزی صبح و عصر روزنامه را بدون اطلاع و اخطار و اجازه مأمورین شعبه انتشار ندهد.

۲ - به کلیه ماشین‌خانه‌های مطابع اخطار می‌شود همه روزه روزنامه‌های چاپ شده را نگاه دارند تا نظمیه اجازه انتشار آن را بدهد.

۳ - به کلیه مطابع و مدیران جراید و اتاق‌های حروف چینی اخطار می‌شود که هیچ خبر و مقاله‌ی را بدون امضای مأمور سانسور نچینند و اگر فوریت داشت به شعبه مطبوعات ببرند و اجازه بگیرند.

در سال ۱۳۱۰ قانون منع فعالیت‌های اشتراکی تصویب شد، براساس این قانون فعالیت همه احزاب سیاسی ممنوع و راه برای سرکوب آنها هموار شد. دکتر ارانی در بیدادگاه این قانون را قانون سیاه نام‌گذاری کرد.



تصویر وجود است چون نسبت گزاف
از آن است ۴

مستعملین ہارنکی و استعمال ۳ قرعہ اس

او قضائیه را آلت فعل جلّادان خود در شهربانی و زندان قصر کرد و استقلال عمل قضاّت را از بین برد. به این منظور با تحمیل یک تفسیر استبدادی از اصول ۸۱ و ۸۲ متمّم قانون اساسی استقلال قضائیه را نقض کرد. اصل‌های ۸۱ و ۸۲ تغییر دائمی یا موقت شغل قضاّت یا تغییر محل مأموریت آنها را منع کرده بود. در واقع این دو اصل ضامن استقلال دستگاه قضایی به شمار می‌آمد.

در آن هنگام هنوز کم نبودند قضاّت مستقل و متنفذی از تربیت‌یافتگان انقلاب مشروطه که از پایبندی و وفاداری به قانون اساسی دست برنمی‌داشتند. رضاشاه وجود آنها را مانع دستورات خود برای بگیر و ببندها و مجازات‌های خودسرانه و وحشیانه می‌دید. برای رفع این مشکل، داور وزیر عدلیّه او تفسیری مخالف با روح قانون اساسی از دو اصل یادشده ارائه کرد که به‌موجب آن رژیم می‌توانست هر یک از قضاّت را از محل مأموریتشان جابه‌جا کند و چنان‌چه یک قاضی این جابه‌جایی را نپذیرد به‌عنوان «متمرد» تحت تعقیب قرار می‌گیرد.

اصل‌های ۹۰ تا ۹۳ متمّم قانون اساسی تشکیل انجمن‌های ایالتی و ولایتی را بنیان‌گذاری کرد که باید از طرف اهالی انتخاب شوند. این پایه‌های یک دموکراسی فراگیر بود که البته دیکتاتوری رضاشاه هیچ‌گاه به آن اجازه ابراز موجودیت نداد.

اصل‌های ۱۵، ۱۶ و ۱۷ متمّم قانون اساسی حق مالکیت مردم بر اموال و املاکشان را محترم می‌شمرد، سلب مالکیت از آنها را منع می‌کرد. قانون اساسی در این اصل‌ها تصریح می‌کرد که نمی‌توان املاک و اموال مردم را به‌عنوان مجازات آنها ضبط کرد. چنان‌که در فصل‌های پیشین نشان داده شد، رضاشاه این حق را به‌کلی زیر پا گذاشت و به غارت خودسرانه دارایی‌های مردم در مقیاس کلان و طولانی مدت دست زد.

او ملی‌گرایی ترقی‌خواهانه را که برخاسته از انقلاب مشروطه بود، در یک استحاله ارتجاعی به باستان‌گرایی آریایی و نژادپرستانه تبدیل کرد و با

توسل به شوونيسم ارتجاعى زشت ترين اهانت ها را نسبت به مردم آذربايجان و مردم گيلان رواج مى داد.

اين ايدئولوژى مبتذل نتوانست يك لايه اجتماعى پشتيبان براى خاندان پهلوى ايجاد كند. اما لومپنيزم زنده يى را رواج داد كه نمايندگان آن بيش از هر كس درباريان و همدستان آنها بودند. چنان كه فريدون آدميت به درستى گفته است: «تعطيل بالفعل مشروطيت ضربه مهلكى بود كه حكومت پهلوى به ايران زد، سد راه رشد اجتماعى و تكامل مشروطيت و حكومت ملى گرديد گناهى كه بخشودنى نيست. و به جاى آن لومپنيسم نمو كرد».^(۱)

در دوره رضا شاه، اصلاحات ارضى كه در جنبش هاى انقلابى در گيلان و خراسان و آذربايجان شروع شده بود، نه تنها ادامه پيدا نكرد، بلكه بسيارى از زمين هاى تقسيم شده در اين استان ها به زمينداران بزرگ برگردانده شد. نتيجه اين كه دقيقاً برخلاف بنيادى ترين گوهر انقلاب مشروطه كه از ميان بردن استبداد، حكومت فردى و قدرت نامشروط بود، رضا شاه يك استبداد مطلق العنان را تاسيس كرد.

چنين بود حكومت رضاشاه: دگرديسى خونين از مشروطه پارلمانى به فاشيسم سلطنتى!

راستى كه هنوز كه هنوز است طنين فرايد خون گرفته يك خلق مصيبت زده، همان صدائى در گلو شكسته مصدق بزرگ در روز رآي گيرى تحميلي براى شروع سلطنت رضاشاه به گوش مى رسد: «بنده اگر سرم را ببرند تكه تكه ام بكنند ... زير بار اين حرف ها نمى روم. بعد از ۲۰ سال خونريزى ... حالا عقيدة شما اين است كه يك كسى در مملكت باشد كه هم شاه باشد، هم رئيس الوزراء باشد، هم حاكم؟! اگر اين طور باشد كه ارتجاع صرف است، استبداد صرف است. پس چرا خون شهداى راه آزادى را بى خود ريختيد؟ چرا مردم را به كشتن داديد؟»

۱- آدميت، فريدون، «آشفتگى در فكر تاريخى»، خرداد ۱۳۶۰

اسطوره‌سازی خیالی

در صحنهٔ سیاسی امروز ایران، جریان گذشته‌گرا، مدافعان ادامه وضع موجود و کسانی که در تحول ایران به‌سوی یک انقلاب دموکراتیک نفی خود را می‌بینند، رضاشاه را پدر ایران نوین توصیف کرده از او اسطوره‌یی ساخته‌اند که یک‌باره ایران را از عقب‌ماندگی و تاریکی و پریشانی نجات داده به‌دوران ترقی و مدرنیسم و پیشرفت رسانده است.

محمد رضا شاه در آخرین کتاب خود می‌نویسد: «توجوانان پانزده و شانزده ساله‌یی که اخیراً مجسمه‌های پدرم را در شهرهای ایران برافکندند مسلماً نمی‌دانستند وی چه مشقاتی تحمل کرد تا ایران را نجات دهد، شهرهای جدید را بسازد، مدارس نو بنیان نهد. آن‌ها نمی‌دانستند وی چه کوشش‌ها برای احداث بنادر و راه‌ها، ایجاد نخستین مراکز تولید برق، تأسیس بانک ملی ناشر اسکناس انجام داده است».^(۱)

آنچه دربارهٔ رضاشاه و نقش او در نوسازی و توسعه ایران می‌گویند، تکرار بخش‌هایی از تاریخچهٔ سلسلهٔ پهلوی است که در حاکمیت شاه پردازش شده است.

در این اسطوره‌سازی تنک و بی‌مایه، پشتوانهٔ نام‌گذاری «ایران نوین» عبارت است از:

- مجموعه‌یی از نهادسازی‌ها در جهت مرکزیت‌گرایی امور آموزشی، قضایی، مالیاتی و اقتصادی

- یک‌پارچه کردن قوای چندگانهٔ نظامی و ایجاد یک ارتش واحد برای سرکوب داخلی

- احداث راه‌آهن شمال به جنوب و ساختن جاده‌های ماشین‌رو
- و تأسیس شمار معدودی کارخانه که تعداد کلشان از ۱۰۰ عدد بیشتر نبود.
هرآئینه کم و کیف همه این اقدام‌ها، به دقت و به گونه‌یی همه‌جانبه در بوتهٔ سنجش قرار گیرد، روشن می‌شود که از قضا حکومت رضاشاه مانع آن

۱- پهلوی، محمد رضا «پاسخ به تاریخ»، ص ۲۹

جهش صنعتی، کشاورزی، آموزشی، بهداشتی و رفاهی جامعه ایران شد که انقلاب مشروطه زمینه‌های آن را فراهم ساخته و خروج قوای استعماری از خاک ایران موانع آن را کنار زده بود.

دربارهٔ فرآیند توسعه در هر کشوری دو دیدگاه عام وجود دارد یکی آن را فرآیندی بیرحم و تحت سلطه منطق خشونت میداند که آزادی، دموکراسی، حق؛ وق سیاسی و مدنی و ارتقاء سطح زندگی مردمان تهیدست در آن جایی ندارد؛ دیگری، جوهر آن را آزادی‌های سیاسی، توسعه اجتماعی و فعالیت‌های حمایتی معرفی می‌کند.^(۱)

کسانی که دو دهه حاکمیت به‌شدت سرکوبگرانه رضاشاه دوره توسعه و نوسازی ایران می‌نامند، پیرو دیدگاه اول‌اند و سانسور و اختناق و جنایت‌های پهلوی اول را قابل اغماض می‌دانند؛ زیرا برای آن دستاوردهای توسعه‌گرایانه قائل‌اند. مشکل دیدگاه اخیر این است که متکی به‌بزرگ‌نمایی‌ها و هوچی‌گری‌های شناخته شده رژیم‌های دیکتاتوری است. در دوره رضاشاه مردم ایران مصیبت خودکامگی و خفقان و فقر را کشیدند؛ درحالی‌که بهره‌ی هم از نوسازی و توسعه نبردند. ساخت و سازها و امور عمرانی یا تحول نظام اداری، آموزشی، قضایی و ارتش در این دوره ادامه طبیعی و منطقی روندی بود که در ده‌های پایانی سلطنت قاجار شروع شده بود.

انقلاب مشروطه شرائط ذهنی و اجتماعی برای شتاب یافتن این روند را به‌مراتب بیشتر کرد. اما تحت‌تأثیر جنگ جهانی اول متوقف شد. و پس از خاتمه این جنگ در هر حال راه خودش را باز می‌کرد.

انقلاب مشروطه در همهٔ پهنه‌های فکری، فرهنگی و اجتماعی دینامیزم قدرتمندی بوجود آورد که قاعدتاً می‌بایست شکوفایی اقتصادی و اجتماعی عظیمی در پی داشته باشد. اما یک بررسی واقع‌گرایانه نشان می‌دهد که نوسازی‌های دورهٔ رضاشاه اولاً، به‌نسبت ظرفیت‌ها و فرصت‌هایی که بوجود

۱- آمارتیا سن، «توسعه، یعنی آزادی»،

آمده بود، بسیار محدود و ناپایدار بود. ثانیاً، هدف اساسی اش تحکیم قدرت استبدادی و چپاولگر رضاشاه بود و به‌جامعه و کشور ایران لطمات عمیقی وارد کرد.

واقعیت و ماهیت نوسازی

ارتش جدید - پس از اعلام سلطنت رضاشاه، تمرکز و تقویت ارتش - مهم‌ترین ابزار استواری قدرت او - فزونی گرفت. در هر یک از استان‌ها و نیز در مرز روسیه یک لشکر استقرار یافت. هواپیما، تانک و زره‌پوش وارد سازمان ارتش شد. اندازه این ارتش بین ۱۲۰ تا ۱۵۰ هزار نفر بود. در فاصله سال‌های ۱۳۰۰-۱۳۲۰ هزینه ارتش به طور متوسط ۳۳٫۵ درصد تمام بودجه کشور بود.^(۱) برخی تاریخ‌نگاران برآورد می‌کنند که «نیمی از بودجه کشور به نیروهای مسلح اختصاص یافته بود که وظیفه‌ی جز تضمین دوام سلطنت رضاشاه نداشت».^(۲)

مرور سوابق شکل‌گیری قوای نظامی ایران در قرن ۱۹ تأیید می‌کند که تشکیل ارتش رضاشاه در واقع یک جهت‌گیری ضد‌مردمی بود. کتاب «تاریخ نیروی زمینی ارتش شاهنشاهی» می‌نویسد: «میرزاتقی خان اصلاحات را در تمام شئون مملکت و از جمله در ارتش آغاز نمود و به همت او سازمان ارتش ایران بر اصول «بنیچه» بنیان‌گذاری شد. «بنیچه» یعنی هر بخش یا دهستان به نسبت جمعیت خود تعدادی داوطلب از بین جوانانش انتخاب و آنها را به اسم سرباز به حکومت مرکزی یا محلی تحویل می‌داد. حقوق سرباز با دولت و تأمین مخارج خانواده‌اش به عهده اهالی زادگاهش بود.

امیرکبیر نیروهای نظامی و ارتش ایران را به ۱۰ تومان تقسیم کرد. هر تومان مرکب از ۴ الی ۱۱ فوج از جمله یک فوج مخبران یا واحد مخابرات بود و هر فوج از هزار سرباز تشکیل شده بود. لشگرهای ارتش سازمان یافته

۱ - گرانوسکی، تاریخ ایران، ص ۴۵۷

۲ - روبین، باری «جنگ قدرت‌ها در ایران»، ترجمه محمود مشرقی

ايران به دست اميركبير عبارت بودند از: لشگر يا تومان اول شامل ۱۱ فوج (هنگ)، ساير لشكرها شامل ۷ تا ۱۰ هنگ. به استثنای لشگرهای نهم و دهم كه تنها ۴ هنگ داشتند».^(۱)

«اميركبير با تاسيس يك كارخانه باروت سازي، يك كارخانه اسلحه سازي و چند كارخانه تهيه سازوبرگ نظامي در تهران، تبريز و اصفهان، همراه با تاسيس دارالفنون و استخدام مربيان اتريشي براي آموزش ارتشيان ايران، تلاش كرد ارتش ايران را از همان پايه، مستقل سازد».

متاسفانه مربيان اتريشي كمی پس از عزل اميركبير، به ايران رسيدند و به اين ترتيب دارالفنون ۱۷ روز پس از قتل اميركبير (۱۲۶۸ قمری) افتتاح شد. اين روال در ايجاد ارتش مدرن ايران تا سال ۱۲۵۶ خورشيدی ادامه داشت».^(۲) سال ۱۲۹۶ قمری ناصرالدين شاه با مستشاران اتريشي يك نيروی جديد بوجود آورد.^(۳)

بخش ديگري از قوای نظامی ايران ژاندارمري بود كه با كوشش افسران سوئدی پايه گذاري شده بود و به دليل تلاش های ملي و مردمی آن و گرايش های ميهن پرستانه افسران ايرانی اش در ميان ايرانی ها بسيار محبوب بود.

ژاندارمري دولتی، چنان كه استفاني كرونين در تحقيقات خود نشان داده است، «در پيشبرد فعاليت ملي گرايي در ايران كه در سال های جنگ جهاني اول صورت پذيرفت، سهم بسيار مهمی داشت. از آن گذشته، تجربه های آن طی اين سال ها ژاندارمري را دگرگون ساخت. افسران ژاندارمري با مشاركتشان در «مهاجرت» به جايگاه رهبران ملي راه يافتند و در صف مقدم مبارزه با مداخله خارجي قرار گرفتند. و از ۱۹۱۷ اين نيرو توانست در راهبردهای گوناگون داخلي و خارجي نقش محوري ايفا كند و برای

۱- «تاريخ نيروی زميني ارتش شاهنشاهی» با مقدمه ارتشبد غلامعلی اويسی، ص ۲۶

۲- همان، ص ۲۸

۳- همان، ص ۳۰

خاتمه دادن به آشفتگی و فروپاشی سیاسی شتابناک ایران پیشگام شود.^(۱) ژاندارمری دولتی در حقیقت از نهادهای برخاسته از انقلاب مشروطیت بود و توسط مجلس دوم در سال ۱۲۸۹ (۱۹۱۰ میلادی) تأسیس شد. تا سال ۱۹۱۴ این نیرو شمار واحدهای خود را به هفت هنگ و شمار پرسنل خود را به شش هزار نفر افزایش داده بود. «به‌واقع ژاندارمری تا سال ۱۹۱۴ داشت به‌سرعت به یک قانون آرمان‌های ملی تبدیل می‌شد و مقام‌های رسمی در پایتخت به‌ویژه امید زیادی به‌آینده آن بسته بودند. ... اما شاید مهم‌ترین تأثیر جنگ جهانی اول را بتوان در سیاسی شدن فزاینده گروه افسران ایرانی این نیرو در کنشگری تازه آن‌ها در همکاری با دمکرات‌ها و ملی‌گرایان در سپهر سیاست‌های ملی یافت. ژاندارمری ... از بدو تولدش همواره به‌مشروطه‌خواهی ایرانی و مبارزه برای وحدت و استقلال ملی شناخته شده بود. حسن ارفع این نیرو را در ۱۹۱۴ «ملی‌اندیش» و از بدو تأسیس‌اش در ۱۲۹۰ (۱۹۱۱ میلادی) «ستون فقرات رژیم جدید مشروطه ایران» توصیف می‌کند.^(۲)

مورگان شوستر افسران ژاندارمری ایران را «گل سرسبد میهن‌دوستان جوان ایرانی» توصیف می‌کند که «واقعاً دلشان می‌خواست به‌کشورشان خدمت کنند». ^(۳) ... پس از مهاجرت [ملیون] از تهران و تأسیس «کمیته دفاع ملی» در قم افسران، افسران ژاندارم در شهرهای مختلف در جنوب و غرب ایران به‌اقدامی مشابه آنچه در شیراز صورت گرفت دست زدند. ژاندارم‌ها آشکارا سر به‌شورش برداشتند و شهرهای همدان، کرمانشاه، سلطان‌آباد، اصفهان، یزد و کرمان را به‌تصرف درآوردند و اتباع متفقین را وادار به‌ترک این مناطق کردند. برای مثال در همدان ژاندارمری به‌فرماندهی سرگرد

۱ - کرونین، استفانی «ملی‌گرایی ایرانی و ژاندارمری دولتی»، «ایران و جنگ جهانی اول»، تألیف تورج اتابکی، صص ۷۳ - ۱۰۸

۲ - Arfa, Under Five Shahs, p.52

۳ - Shuster, The Strangling of Persian (New York, 1912), p.190

محمدتقی خان پسیان پس از خلع سلاح اجباری واحد محلی قزاق، زمام شهر را به دست گرفت. پس از تسلیم قزاق‌ها، سرگرد پسیان سخنرانی میهن پرستانه‌یی برای آن‌ها ایراد و تشویقشان کرد که در نبرد برای دفاع از استقلال ایران به ژاندارم‌ها بپیوندند... سال‌های جنگ جهانی اول و پس از آن را در ایران معمولاً دوره ناکامی مشروطیت و آشوب و فروپاشی سیاسی می‌دانند. با این حال انقلاب مشروطه دو نهاد - مجلس و ژاندارمری دولتی - بوجود آورد که نه تنها در سرتاسر این دوره باقی ماندند؛ بلکه با ثبات بخشیدن به فعالیت سیاسی رادیکال و تأمین یک کانون و ابزار برای آن در مبارزه ملی نیز نقش مهمی ایفا کردند.^(۱)

ژاندارمری ملی ایران که هم‌سنگ یک ارتش ملی در کشورهای در حال پیشرفت بود، سرانجام قربانی ترفند و توطئه رضاخان شد. به‌طوری که «تا پایان سال ۱۹۲۱ (۱۳۰۰ میلادی) در نتیجه ترفندهای توأمان پذیرش و سرکوب رضاخان، ژاندارمری عمده‌تاً مغلوب سلطه لشکر قزاق در درون ساختارهای قشون جدید شد».^(۲)

اما «ارتش نوین» بر ساخته رضا شاه هسته اصلی‌اش همان نیروی قزاق بود. این ارتش در واقع یک نیروی انتظامی بزرگ بود که برای سرکوب جامعه ایران سازمان یافته بود. نقش ویژه، انگیزه‌ها و نوع آموزش و سازمان‌دهی آن متناسب با مقابله با تهدیدات درون مرزها بود.^(۳) همان‌طور که تاریخ‌نگاران تصریح می‌کنند «حضور ارتش تضمین‌کننده امنیت داخلی کشور بود». به‌همین دلیل در هنگام حمله متفقین به ایران این ارتش به‌کلی وارف. در تهران قوای ارتشی سلاح‌هایشان را در جوی خیابان‌ها انداختند و فرار کردند.

۱ - کرونین استفانی، «ملی‌گرایی ایرانی و ژاندارمری دولتی»، «ایران و جنگ جهانی اول»، تألیف تورج اتابکی، صص ۷۳ - ۱۰۸

۲ - همان

۳ - آوری، پیترو تاریخ معاصر ایران، ج ۲، ص ۱۰۹

صنعت و کشاورزی - در این سال‌ها سرمایه‌گذاری‌هایی برای ایجاد صنایع صورت گرفت؛ اما عمده‌تاً حکومتی بود. به عنوان مثال، از مبلغ ۱۳۰۰ میلیون ریال سرمایه‌گذاری انجام شده در صنایع در سال ۱۹۴۲، مبلغ ۵۵۰ میلیون ریال متعلق به دولت یا شخص رضاشاه بود. هم‌چنین در مهم‌ترین مراکز بافندگی کشور یعنی در بهشهر و شاهی، کارخانه‌های بافندگی متعلق به رضاشاه بود.

نبود جنگ خارجی در دوره ۲۰ ساله رضاشاه و افزایش سهم ایران از درآمد نفت موقعیت مساعدی برای گسترش صنعت و کشاورزی فراهم ساخت. اما گسترشی که پاسخگوی نیازهای ایران و متناسب با پیشرفت‌های تکنولوژیک جهان باشد در کار نبود.

تا پیش از جنگ جهانی دوم ایران میزان سرمایه‌های تخصیص یافته به صنایع قابل ملاحظه بود؛ اما بیشتر سرمایه‌ها به مصرف کارهای غیرتولیدی از قبیل صنایع نظامی می‌رسید.

در شهرها زمینه رشد سرمایه‌داری صنعتی فراهم شده بود. اما دو عامل مانع این شد که یک بورژوازی صنعتی ملی پا بگیرد. یکی این بود که این بورژوازی با اربابان مالک پیوندی ناگسستنی داشت و این کیفیت به میزان زیادی مانع پیشرفت روند عادی این طبقه می‌شد.

عامل دیگر این بود که صنایع عمده‌تاً تحت مالکیت و کنترل حکومت و شخص رضاشاه بود.

از طرف دیگر وضعیت کشاورزی و شرائط زیستی روستاییان تقریباً دست نخورده باقی ماند در اساس تفاوتی با آنچه هزار سال پیش هم بود نداشت. شاه در آخرین کتاب خود به این واقعیت به صورت تلویحی اشاره می‌کند: «به موازات تأمین نظم و استقرار امنیت، ایجاد زیر بنای صنعت و اقتصاد ایران آغاز شد. پدرم علاقه بسیار داشت که اقدامات اساسی برای رفاه حال کشاورزان و رونق کشاورزی به عمل آورد. اما توفیق چندانی نیافت».^(۱)

۱- پهلوی، محمدرضا، «پاسخ به تاریخ»، ص ۲۸

محمدرضا شاه در كتاب «مأموريت براي وطنم» سازندگي هاي مورد ادعا در حكومت رضاشاه را به صورت زير برشمرده است:

«در دوران سلطنت پدرم، اقتصاد ايران به سرعت روبه رشد نهاد. صنايع مدرن بوجود آمد و در حدود يكصد شركت توليدي و معدني دولتي تأسيس گرديد... روزي كه پدرم قدرت را در كف كفایت خود گرفت كشور ايران جز چند كارخانه برق و كارخانه كبريت سازي و تصفيه خانه نفت كه متعلق به خارجي ها بود صنايعي نداشت. سعي پدرم آن بود كه كشور ايران بتواند حوائج صنعتي خويش را بدون نياز به بيگانه در داخله مملكت فراهم كند و در دوران سلطنت خويش كارخانه هاي پنبه و پشم و ابريشم بافي، چرم سازي، كفش دوزي، دكمه سازي، برنج پاك كني، قند و شكر، چاي، سيگار، روغن نباتي، كنسروسازي، كاغذ، سيمان، آجر، شيشه، داروسازي و غير آن در كشور تأسيس يافت و چنان كه گفته شد كارخانه هاي اسلحه و مهمات سازي نيز احداث شده و به كار افتاد».

نوشته هاي شاه روشن مي كند كه تمامي سازندگي هاي رضاشاه در حوزه صنايع، حدود صد شركت توليدي و معدني دولتي است. اين كارخانه ها به جز كارخانه هاي قند و سيمان و داروسازي، بقيه فاقد ارزش جدی بوده اند. به طوري كه حتي يك «كارخانه مادر» در ميان آنها وجود نداشت. وانگهي، به جز كارخانه هاي توليد روغن نباتي، كاغذسازي و سيمان، بقيه كارخانه ها و كارگاه هاي عمدتاً همان هايي است كه پيش از رضاشاه هم در ايران شروع ايجاد شده بودند.

به عنوان مثال، قدمت كارخانه هاي اسلحه و مهمات سازي ايران به دوره صفويه و قاجاريه مي رسد. عبدالرزاق دنبلي در كتاب «مآثر سلطانيه» ساخت ۲۰ هزار قبضه تفنگ در دوره عباس ميرزا را گزارش مي كند كه با بهترين تفنگ هاي اروپايي همانند بودند. آن تفنگ ها توسط صنعت كاران ايراني از روي يك مدل انگليسي ساخته شده بودند. همان مؤلف از وجود يك كارخانه باروت سازي در دوران فتحعلي شاه خبر داده است.

یک جامعه‌شناس ایرانی، محمدرضا فشاهی، در تحقیقی پیرامون فرآیند پیدایش و رشد سرمایه‌داری در ایران^(۱) فهرستی از کارخانه‌های تسلیحات نظامی در ایران را به دست می‌دهد که ۱۰۰ سال پیش از روی کار آمدن رضاشاه ساخته شده بود. از جمله: کارخانه توپ‌ریزی تبریز در سال ۱۸۱۷ میلادی، صنایع اسلحه‌سازی و مهمات‌سازی تهران در سال ۱۸۷۰ میلادی، کارخانه اسلحه‌سازی تهران با تولید ماهانه یک‌هزار قبضه تفنگ و کارخانه مشابه آن در اصفهان با تولید ماهانه ۳۰۰ قبضه تفنگ در زمان امیرکبیر و کارخانه فشنگ‌سازی در اواخر قرن ۱۹ در تهران.

به‌نوبه خود، داستان‌نویس مشهور ایرانی محمدعلی جمالزاده در شرحی پیرامون اوضاع ایران پیش از انقلاب مشروطیت^(۲) آمار قابل‌توجهی از صنایع ایران در اواخر سده ۱۹ به دست داده است؛ از جمله کارخانه‌های ریسمان‌ریسی تهران، تفنگ‌سازی تهران، کاغذسازی تهران، شکرریزی مازندران، چلواربافی حومه تهران، بلورسازی تهران، بلورسازی امین دارالضرب، چینی‌سازی امین‌الضرب تهران، چینی‌سازی حاجی عباسعلی و حاجی رضا در تبریز، شمعریزی تهران، کاغذگری اصفهان، کاغذگری تهران، جبه‌خانه تهران، جبه‌خانه اصفهان، نساجی اصفهان، ابریشم‌تایی گیلان، ابریشم‌تایی رشت، باروت‌کوبی دولتی، چاشنی‌سازی، گاز تهران، قندسازی کهریزک، کبریت‌سازی تهران، ریسمان‌ریسی تهران، ریسمان‌ریسی تبریز، پنبه‌کاری سبزوار، پنبه‌کاری نیشابور، چراغ برق تهران (روشنایی تهران)، برق کوچک تهران میدان ارک، چراغ برق کوچک مشهد، چراغ برق رشت، چراغ برق تبریز، آجرپزی نزدیک تهران، چلواربافی تهران، آجرپزی ارومیه، صابون‌پزی تهران، آب‌جوسازی تهران، ماهوت‌سازی و چاپخانه سربی

در یک مورد جالب‌توجه، جمالزاده از برپایی یک کارخانه ذوب فلز تحت عنوان «کوره آهن‌سازی» توسط نادرشاه در نزدیکی آمل یاد می‌کند که

۱ - فشاهی، محمدرضا، «سیرتکوین سرمایه‌داری در ایران»، ۲۰۰۶

۲ - جمالزاده، محمدعلی، «گنج شایگان، یا اوضاع اقتصادی ایران»، ۱۳۳۵، ص ۹۳

اوایل قرن ۱۲ هجری قمری ساخته شده بود.

احداث راه آهن - مهم‌ترین اقدام رضا شاه در بنای تأسیسات حمل و نقل ایجاد راه آهن سراسری ایران بود. که در سال ۱۳۱۷ / ۱۹۳۸ پایان یافت. این خط آهن ۱۳۵۹ کیلومتری بندر ترکمن در دریای خزر را به بندر شاهپور در خلیج فارس متصل می‌کند. به این تصمیم انتقادهای جدی وارد کرده‌اند. شخصیت‌های ترقی‌خواه نظرشان این بود که به جای خط شمال - جنوب می‌بایست یک خط شرقی - غربی ساخته شود که می‌توانست در خدمت مصالح ملی و منافع اقتصادی کشور باشد.

همان موقع که این موضوع را برای تصویب به مجلس ششم برده بودند مصدق رأی منفی داد. او تأکید داشت که این خط «کاملاً برخلاف مصالح مملکت است» و توضیح داد که مسیر صحیح خط آهن مسیری است که حمل و نقل اروپا به آسیا را وصل کند و به اقتصاد ایران نفع برساند. یعنی از غرب به شرق.^(۱)

خط شرق به غرب مصالح انگلیس را تهدید می‌کرد. وزیر خارجه وقت انگلیس لرد کرزن گفته بود که اگر خط آهن ایران از غرب به شرق کشیده شود دسترسی به‌هند را آسان می‌کند.^(۲)

چرا رضا شاه مسیر شمال - جنوب را برای راه آهن برگزید؟ اکثراً معتقدند این مسیر در جهت منافع انگلیس بود تا اگر می‌خواست در منازعات بین‌المللی آتی به روسیه حمله کند یا نیرو برساند، از این خط استفاده کند.

دکتر مصدق در جلسه نهم آبان ۱۳۲۲ مجلس گفت: «دیکتاتور با پول ما و به‌ضرر ما راه آهن کشید و بیست سال برای متفقین امروز ما تدارک مهمات ۱- «گذشته چراغ راه آینده است» به نقل از: روزنامه ستاره ۸ آبان ۱۳۲۱ از نطق دکتر مصدق در جلسه ۲۳۲ مجلس

۲- همان، به نقل از محمد فرهنگد، روزنامه تجدد ایران، ۶ دی ۱۳۲۰

دید... من می‌خواستم روی خاک راه بروم و وطن را در تصرف دیگران نبینم؛ خانه‌یی را در اختیار داشتن به‌از شهری است که دست دیگران است».^(۱) برخی دیگر معتقدند که هدف رضاشاه از احداث این خط رساندن سریع نیروی نظامی برای سرکوب مناطق ناآرام کشور بود.

به‌هر حال، راه‌آهن رضاشاه، یک خط‌آهن نظامی بود. همان‌طور که پیتر آوری توضیح می‌دهد، این خط‌آهن در ۱۵ شهر مهم ایران در آن زمان، از جمله اصفهان، یزد، کرمان، مشهد، تبریز، همدان و کرمانشاه وجود نداشت. فزون بر این، راه‌آهن سراسر به مرز زمینی ایران و عراق (در خانیقین - سرخط راه‌آهن عراق)، مرز بازرگانی ترکیه (نزدیک‌ترین سرخط در ارزالروم)، مرز زاهدان با هند (یک سرخط برای راه‌آهن هند) و مرز با افغانستان (از طریق مشهد) وصل نمی‌شد».^(۲) به‌جای عبور از شهرهای پرجمعیت از مناطق کم جمعیت می‌گذشت و از نظر تبادلات اقتصادی درون کشور یا سفرهای مردم به شهرهای مختلف فایده‌یی نداشت.

مؤلفان کتاب «گذشته چراغ راه‌آینده» معتقدند: «نقشه راه‌آهن سراسری ایران دهه‌ها پیش از ظهور رضاشاه در انگلیس تنظیم شده و نسخه اصلی آن در سال ۱۹۱۷ در یک کتاب افشاگرانه در هلند منتشر شد. یک دانشجوی ایرانی (مهندس عطایی) آن را به عنوان یک سند استعماری در سال ۱۳۰۸ به اطلاع ایرانیان رساند و کمی بعد تحت فشار، ناگزیر از خودکشی در برلین شد».^(۳)

آموزش - ایجاد نظام جدید آموزش و پرورش و نظام جدید آموزش عالی از اقدام‌های دیگر رضاشاه در جهت نوسازی بود.

۱ - راستگو، عبدالله، یادى از مصدق، ۱۳۵۷، صص ۸۰، ۷۹

۲ - آوری، پیتر تاریخ معاصر ایران، ج ۲، ص ۱۰۸

۳ - جامی، گذشته چراغ راه آینده صص ۲۵ و ۲۶

در ۱۹۳۴ دانشگاه تهران تأسيس شد. يك دانش سراى على تربيت معلم هم تأسيس شد. اما در تمام مدارس على تهران فقط ۴۲۰۰ دانشجو تحصيل مى کردند.

در سال ۱۹۴۰ تعداد مدارس به ۸۲۳۷ مورد و شمار دانش آموزان به ۴۹۷ هزار نفر رسيد.

به طور كلي شمار آموزشگاهها در ايران خيلى خيلى كم و نارسا بود. هزينه آموزش عمومى روى هم رفته ۴٪ بودجه كل کشور بود. ^(۱) در اساس اين فرزندان مالكان و بورژواها و كارمندان دولت بود كه امكان تحصيل داشتند. فرزندان قشرهاى زحمتكش مردم از تحصيل كردن محروم بودند. در آخرين سال حكومت رضا شاه به زحمت ۲۰ درصد جمعيت ايران باسواد بود.

او ساختمانهاى عظيم و پرايهت را بر كارهاى اساسى مانند ايجاد سيستم آبيارى براى توسعه كشاورزى کشور ترجيح مى داد. او به جاى اين كه يك حركت ملى براى توسعه و آبادانى كشاورزى کشور وجود آورد ترس را بر مردم حاكم كرد.

معيار ترقيخواهى

حال چنانچه بر كم و كيف نوسازىهاى ادعايى جريان گذشته گرا نيز چشم بپوشيم، ثئورى واهى «ايران نوين» با ديدگاه عميق ترى باطل مى شود: به راستى نو و نوين شدن يك کشور و يك جامعه چه ماهيتى دارد و از چه معياري پيروي مى كند؟

آيا تبديل نيروى قزاق به يك ارتش و مجهز كردن آن به هواپيماهاى كه مأموريت انحصارى آنها بمباران ايلات ايران است، نوين شدن است؟ آيا برپايى كارخانه ها، كشيدن راه آهن و ساير سازه هاى صنعتى، ولو اين كه چندين برابر برساخته هاى دوران رضا شاه هم باشد، قادر است يك کشور را «نو» كند و آن را از مناسبات كهنه و ارتجاعى رها سازد؟

۱ - گرانتوسكى، تاريخ ايران، ص ۴۷۲

مسلماناً خیر؛ همان گونه که رژیم ولایت فقیه به اعتبار ساختن شهرهای موشکی و سانتریفیوژهای پیشرفته و پهپادهای مرگبار، از جانب هیچ کس ترقی خواه و مسبب نو شدن ایران تلقی نمی شود، راه آهن رضاشاه و آن صد کارخانه بی که برپا کرده بود نیز هرگز شایسته چنین توصیفی نیست.

وقتی که دودهای اغواگرانه مدافعان شاه و شیخ را کنار بزنیم، این حقیقت خود را آشکار می کند که گوهر بنیادین کهنگی، جهل، عقب ماندگی و اسارت در هر جامعه یی استبداد و بهره کشی است. هر تحولی که رهایی جامعه از استبداد و بهره کشی را تضمین نکند، هر ساخت و سازی اگر با توسعه دموکراتیک جامعه همراه نباشد، هرگز ترقی و نوبی به دنبال ندارد و به رغم هرگونه پیشرفت مقطعی، بازگشت پذیر است.

انقلاب مشروطه که برای آزادی و حاکمیت مردم راه گشود، یک تحول مترقی بود. حکومت رضاشاه که ایران را زیر سلطه یک استبداد خشن به اسارت کشید و انقلاب مشروطه را منهدم کرد، یک واگشت ارتجاعی بود. ارسطو در مورد انواع حکومت، از دیدگاه خود «سه نوع حکومت درست» قائل است: پادشاهی، آریستوکراسی و جمهوری. او می افزاید: سه نوع حکومت نادرست هم حاصل انحراف از این سه نوع درست اند و حکومت تورانی [ستمگر] که از مسخ پادشاهی پدید می آید، «بدترین و منحرف ترین حکومت هاست».^(۱) حکومت پهلوی بی تردید نمونه جامعی از همین حکومت تورانی [یا تیرانی] بود. حکومتی که به قول سعدی «دست تطاول به مال رعیت» دراز می کند، ... دربان درگاهش چو سگ هاری رعیت را عذاب می کند و وزیرانش «خانه رعیت خراب» می کنند تا «خزینة سلطان را آباد» کنند از این رو، مردم درویش و بی نوا برایش دعا می کنند که «خدایا جانش را بستان» که مرگ چنین حاکمی «خیر است او را و جمله مسلمانان را».^(۲)

۱- ارسطو، «سیاست»، ترجمه دکتر حمید عنایت، ۱۳۸۶، صص ۱۵۷ - ۱۵۸

۲- سعدی، گلستان، باب سیرت پادشاهان

۹ فصل

نابودی فرصت‌های بزرگ تاریخی و ملی

پس از گذشت چند دهه از حکومت رضاشاه، نتایج آن دوران سیاه در بوتهٔ روندهای بلندمدت محک خورده، تبلیغات حکومتی و روایت‌سازی‌های استعماری درباره آن رژیم باطل شده و داوری قطعی تاریخ خود را نشان داده است. این داوری که دورهٔ سلطنت رضاشاه واگشت جامعهٔ ایران به ارتجاع و استبداد بود. او شالوده‌پی را پی‌ریزی کرد که در ولایت خمینی و خامنه‌ای به یک بنای کامل رسید. مرور تیتروار سیاست‌های پایه‌پی رضاشاه، به‌صورت جامعی این جهت‌گیری را عیان می‌کند

رضاشاه دستاوردهای انقلاب مشروطه، از مجلس شورای ملی تا استقلال قضاييه و ژاندارمری ملی و اصول قانون اساسی درباره آزادی عقاید و مطبوعات را تخریب کرد.

با کشتار دست کم ۲۴ هزار نفر از مخالفان و عشایر و ملیت‌های تحت سرکوب، بنای شکنجه‌گاه و قتلگاه بزرگ قصر و برقراری نظم قبرستانی کم‌نظیری، دستگاه متمرکز اختناق را بنیاد نهاد با سرکوب بی‌رحمانه عشایر و ملیت‌ها، و از جمله با ارتکاب جنایت ضدبشری جابه‌جایی اجباری ساکنان مناطق مختلف، موجب واگرایی در درون کشور شد و لطمه بزرگی به وحدت و یک‌پارچگی ایران وارد کرد.

روستاهای، زمین‌ها، خانه‌ها و مستغلات ده‌ها هزار نفر در استان‌های مختلف به‌خصوص استان‌های شمالی را به‌زور غصب کرد و آن را مایملک شخصی خود ساخت. با سلب مالکیت گسترده به مدد دستگیری و کشتار و جابه‌جایی اجباری، احترام به مالکیت و اصول مربوط به آن در قانون اساسی را از بین برد. نفت جنوب را که مطابق قرارداد قبلی می‌توانست در سال‌های بعد تحت حاکمیت و کنترل ایران قرار گیرد، با یک توافق خائنانه دوباره تقدیم انگلیس کرد.

منطقه قره‌سو و کوه آرارات را به ترکیه بخشید، از حاکمیت شط‌العرب به سود عراق کوتاه آمد، رودهای منطقه مرزی شمال شرق را به روسیه واگذار کرد، منطقه ۳ هزار کیلومتری دشت ناامید را به افغانستان بخشید، از حاکمیت ایران بر فیروزه به نفع شوروی صرف‌نظر کرد و در زمانی که بحرین هنوز بخشی از ایران بود از نفت آن منطقه چشم پوشید. با قبضه کردن بخش اعظم کارخانه و املاک کشور و انحصار تجارت خارجی، مانع شکل‌گیری یک بورژوازی صنعتی ملی شد.

کار نوسازی کشور را که الزام و اقتضای دوران پس از مشروطه بود، به اقدام‌های سطحی و نمایشی تنزل داد و آن را با هدر دادن عمده درآمد کشور برای ساختن یک ارتش پوشال، به انحراف برد.

جامعه مدنی، احزاب، نهادهای دموکراتیک و مجلس را از بین برد و جامعه ایران را در شرائط بحرانی بی‌دفاع گذاشت. و سرانجام ایران را به دام حمله نظامی خارجی انداخت و موجب اشغال کشور شد.

فرصت‌های بی‌نظیر

رضاشاه را باید در متن آن شرائط تاریخی و اجتماعی مورد ارزیابی قرارداد که او در آن به سر می‌برد. باید دید او وارث چه فرصت‌ها و امکانات تاریخی بود. در زمانه خودش آرایش سیاسی و طبقاتی داخلی و توازن قوای بین‌المللی که می‌توانست برای او محدودیت یا گشایش فراهم کند، چه بود؟ از چه پشتوانه مالی و اقتصادی برخوردار بود؟ و...

رضاشاه در دهه‌های سوم و چهارم قرن ۲۰ حکومت می‌کرد. این زمانی بود که جهان از نظر رشد علمی و صنعتی به دستاوردهایی نظیر اتوماسیون و خط تولید صنعتی و توسعه هوانوردی رسیده بود. ۱۵ سال قبل از شروع حکومتش، انقلاب مشروط تاریخ ایران را ورق زده بود. در نتیجه جامعه ایران به اتکای فداکاری بزرگ خود در آن انقلاب و قهرمانان بی‌شماری که تقدیم کرده بود، به چنان آمادگی برای تغییر رسیده بود که تنها در نقاط عطف بزرگ زندگی خلق‌ها حادث می‌شود. به‌علاوه تمام ۲۰ سال حکومت او در فاصله دو جنگ جهانی بود. در آن سال‌ها جهان وارد جبهه‌بندی‌ها و کشاکش‌های وسیعی شده بود که برای کشوری مانند ایران هم تهدیدهای بزرگ و هم فرصت‌ها و شکاف‌های مهمی برای پیشروی در برداشت. مجموعه این اوضاع رشته‌یی از فرصت‌های استثنایی را فراهم کرده بود. در چارچوب این فرصت‌هاست که می‌توان درباره آنچه رضاشاه انجام داده و آنچه انجام نداده داوری کرد:

اول: انقلاب مشروطه در همه پهنه‌های اجتماعی، فرهنگی، فکری و روانی دینامیزم قدرتمندی برای پیشرفت و توسعه دموکراتیک ایجاد کرده بود.

دوم: قواي روس و انگليس که در خلال جنگ جهاني اول، ايران را اشغال کرده بودند، به اين اشغالگري خاتمه دادند. در مورد انگليس، اين تحول به يمن مبارزات فداکارانه جنبش‌هاي آزادي ايران ممکن شده بود؛ به خصوص جنبش جنگل به رهبري ميرزا کوچک خان، جنبش پسيان، جنبش خياباني، جنبش‌هاي ترقيخواه در جنوب کشور شامل دلوازي‌ها، چاه کوتاهي‌ها و برازجاني‌ها که همگي حق بزرگي به گردن مردم و تاريخ ايران دارند. در مورد روسيه، انقلاب اکتبر ۱۹۱۷ باعث خروج قواي نظامي آن کشور از ايران شد. در نتيجه زماني که رضا شاه بر يابوي قدرت سوار شد، بلای اشغال کشور و دخالت‌هاي مستقيم استعماري ديگر در کار نبود.

سوم: وقوع يک انقلاب در روسيه و روی کار آمدن دولت بلشويک در آن کشور بزرگ همسايه ايران، توازن جديدي در سطح بين‌المللي شکل داد که مانع دست‌اندازي انگليس به ايران می‌شد.

چهارم: در دوره رضا شاه سهم ايران از درآمد نفت جنوب، به ميزان زيادي افزايش پيدا کرد. حق‌الامتياز نفت، از مبلغ ناچيزي در سال ۱۹۱۱ به بيش از ۵۸۰ هزار پوند در سال ۱۹۲۱^(۱) رسيد. اين افزايش درآمد عامل اقتصادي و سياسي جديدي وارد معادله ايران کرد و رژيم حاکم را از چنان حيطة عمل و قدرتي برخوردار ساخت که حکمرانان پيشين تصور آن را هم نداشتند.

وقتي در متن چنين فرصت‌هايي وزن و عيار اقدام‌هاي رضا شاه مورد سنجش قرار می‌گيرد، روشن می‌شود که آنچه امروز از سوي بقايای ديکتاتوري سابق مدرنيزاسيون دوره رضا شاه نام گرفته، از قضا انحراف از نوسازي و توسعه حقيقي و پايدار ايران بوده است. در نتيجه به تغييرات بنيادي در پهنه‌هاي اقتصادي، اجتماعي، تکنولوژيک، علمي، پژوهشي و بهداشتي راه نبرده است. در زمان رضا شاه؛ کما اين که در حاکميت شاه، خميني و

۱- سال به قدرت رسيدن رضاخان

خامنه‌ای، توسعه واقعی، توسعه نظامی - امنیتی بوده است.

دولت‌سازی

دعاوی مربوط به مدرنیزاسیون حکومت رضاشاه بیش از آن سست و سطحی است که بتواند مایه اعتبار آن شود؛ بنابراین وقتی پرده از مداحی و لفاظی نئوفاشیسم سلطنتی کنار می‌رود، استدلال اصلی این جریان و مدافعان نظری‌اش رو می‌آید که بر ساختن یک دولت - ملت توسط رضاشاه است. آنچه در توضیح این استدلال ارائه می‌کنند، به طور خلاصه از این قرار است که: بیان واقعی رضاشاه عبارت بود از پایان دادن به ازهم‌گسیختگی و تکرر و چندگانگی قدرت‌ها، ایجاد یک قدرت به‌شدت متمرکز و تبدیل ایران به یک دولت-ملت. نمونه جامعی از این استدلال در کتاب «تاریخ ایران مدرن» نوشته آبراهامیان ارائه شده است. این نوشته که گردانندگان وزارت علوم در رژیم آخوندی آن را در زمره کتاب‌های درسی دانشگاهی قرار داده‌اند، بسیاری مدارک معتبر مربوط به چگونگی روی کار آمدن رضاخان و ماهیت کودتای هدایت شده انگلیس در سوم اسفند را نادیده گرفته است. در عوض، رضاشاه را سیاست‌مدار و نظامی قدرتمندی معرفی می‌کند که اگرچه خودکامه بود؛ اما نقش ویژه «دولت‌سازی» را در تاریخ ایران ایفا کرده است. در ده‌ها صفحه‌یی که نویسنده، دوره بیست ساله رضاشاه را شرح می‌دهد، محور اساسی، برپایی دولت، یک‌پارچه‌سازی و تمرکز قدرت و ایجاد نظام‌ها و نهادهایی است که ایران تا آن زمان فاقد آن بوده است. این موضوع به حدی در نوشته مزبور عمده شده که سیاست‌های ضدملی و جنایت‌های پرشمار رضاشاه - که در همین صفحات به‌بخشی از آن اشاره شده - تحت الشعاع قرار گرفته است. این تاریخ‌نگاری دلبخواه برای این نتیجه‌گیری است که: «پانزده سال شاهنشاهی رضاشاه همراه با پنج سال نخست فعالیت وی در صحنه سیاسی ایران را می‌توان عصر رضاشاه نامید.

در اين ميان، دولت سازي شاخص اين عصر بود. رضا شاه در كشوري به قدرت رسيد كه دولت آن در مناطق خارج پايتخت حضور بسيار ضعيفي داشت. وي به هنگام ترك كشور در سال ۱۳۲۰ يك ساختار حكومتي گسترده بر جاي گذاشت كه در تاريخ دو هزار ساله ايران سابقه نداشت.^(۱)

نويسنده براي اعطاي مقام جعلی سرآمد تاريخ دو هزار ساله ايران به رضا شاه، به ناچار از كرسي استادي تاريخ هم پائين آمده خود را از وجود امپراتوري هاي مقتدر، استوار و به خوبي سازمان يافته پيشين ايران هم چون صفويان، سلجوقيان و ساسانيان بي خبر نشان داده است. اما گذشته از اين، نظريه «دولت سازي» براي معقول نماياندن استبدادهاي وحشي، علاوه بر اين كه يك ديده گاه ضد مردمی است، معرف يك استراتژي براي پس رفت فاحش كشور است. مطابق اين نظريه نفس انباشت قدرت و تمرکز حداكثري آن بر همه فاجعه سازي ها، قتل عام ها، نسل كشي ها و ويران گري هايي كه دولت مطلقه حاكم مرتكب می شود ترجيح دارد. مدافعان رژيم ولايت فقيه پيرو همين نظريه اند. تئوري مركزي اصلاح طلبان حكومتي از جمله دژخيمان اطلاعاتي نظير سعيد حجريان همين است. آن ها خميني را به عنوان يك «دولت ساز» ستايش می كنند و به خاطر چنين نقشي كه به او نسبت می دهند، جنايت هاي فاجعه بار او مثل قتل عام ۳۰ هزار زنداني سياسي در سال ۶۷ يا به راه انداختن جنگ هشت ساله با عراق با يك ميليون كشته در طرف ايران قابل را اغماض می دانند.

اما اين دولت سازي كه يك استبداد مطلقه را برقرار می سازد، چنان كه تجربه رضا شاه و پسرش گواهي كرد، از آن جا كه مانع مشاركت آحاد مردم در اداره امور خود می شود و فضاي حياتي نهادهاي جامعه مدني - از مجلس تا احزاب و اتحاديه ها و سنديكاه ها - را سلب می كند، در تند پيچ هاي تاريخ، كشور را دچار فجايع سنگين می كند. كما اين كه رضا شاه ايران را

۱- آبراهاميان، يرواند، «تاريخ ايران مدرن»، ترجمه محمد ابراهيم فتاحي، ۱۳۸۹، ص ۱۲۷

مغلوب اشغال خارجی کرد و محمدرضا شاه ایران را به دام هیولای استبداد دینی انداخت.

دکتر مصدق فقید تمام دوران رضاشاه را در یک جمله جمع بندی کرد: «هیچ ملتی در زیر سایه استبداد به جایی نرسیده است».^(۱)

جوهر سیاسی تحولات سده ۱۴

بیست سالی که رضاشاه حکومت کرد، ۲۰ سال اول سده ۱۴ شمسی است. در ۸۰ سال بقیه این سده به ترتیب شاه، خمینی و خامنه ای حکومت کرده اند. وقتی برای راه یافتن به کنه اساسی این دوره روندهای سیاسی آن در یک چشم انداز وسیع مورد بازاندیشی قرار گیرد، این نتیجه را به دست می دهد که این چهار مستبد دست اندرکار بر ساختن «لویاتان» ایران بوده اند و دست به دست هم یک قدرت به شدت متمرکز و به شدت استبدادی ایجاد کرده اند.

از این نظر، سده ۱۴ صحنه رویارویی دو فرایند تعیین کننده است؛ از یک طرف تکوین یک دولت مطلقه، از طرف دیگر تکامل یک جایگزین دموکراتیک که از انقلاب مشروطه شروع شده و تا امروز ادامه دارد.

در انقلاب مشروطه، انقلاب پیشتاز خلق های آسیا، زنان و مردان ایرانی به خیابان ها آمدند و برای اولین بار کلمه ملت ایران را به زبان آوردند. در حقیقت نیروی جدیدی به میدان تعیین سرنوشت ایران قدم نهاد. تا قبل از آن همه تغییرات و جهت گیری ها در موازنه میان دربار، قدرت ایل ها^(۲)، آخوندها و دولت های استعماری تعیین می شد. از این نقطه به بعد مردم

۱- دکتر مصدق، سخنرانی در جلسه ۹ آبان ۱۳۲۲ مجلس شورای ملی، به نقل از «یادی از مصدق»، صص ۷۹، ۸۰، عبدالله راستگو

۲- شماری از مهم ترین سلسله های پادشاهی ایران، هم چون افشار، زند و قاجار از میان ایلات مناطق مختلف کشور برخاسته و قدرت مرکزی را به دست گرفته اند.

ايران وارد معادله ايران شدند و مبارزه دشواري را آغاز کردند تا راه حل و جايزگزيني از آن خود داشته باشند. اين مبارزه با خامي و بي تجربگي و ساده انديشي بسيار همراه بود و بسا که تلخ کامي و شکست به بار آورد. اما با گذار از يك جاده پر خون و رنج به يك جايزگزين انقلابي و دموکراتيک (مجاهدين و شوراي ملي مقاومت) بالغ شد.

مشروطه هرچند که در حکومت رضاشاه مسخ و سرکوب شد، اما در يك افق تاريخي بلندمدت، يك جهش به پيش در تاريخ ايران است و حاصل آن گشودن راه تکوين يك جايزگزين انقلابي و دموکراتيک است.

با انقلاب مشروطه مردم ايران نظام کهن استبدادي و قدرت فائقه فردي را طرد کردند و زمينه توسعه اقتصادي و اجتماعي دموکراتيک کشور را فراهم کردند. ضد حمله طبقه استثمارگر عليه آن انقلاب بزرگ مردمي که با حمايت و دخالت استعماري صورت گرفت، بر ساختن سلطنت رضاشاه بود. چهار مستبد خونريز سده ۱۴ البته طينت همانندي نداشتند. رژيم پهلوي یک ساختار وابسته به قدرت خارجي بود و ولايت فقيه حکومتی با خاستگاه مادون سرمايه داري و برآمده از قعر تاريخ ارتجاع هزاران ساله هرچند که امروز بر یک سرمايه داري وحشي سوار است. اما به رغم اين تفاوت، کار هر دو در تکوين و تکميل یک قدرت دولتي فوق العاده متمرکز و ايجاد یک استبداد وحشي در امتداد هم بوده و در مثل انگار در یک دو امدادي ابزار اختناق از دست يکي به دست ديگري داده شده است. تا اين که حکومتی سربر آورد با درجه سبعتی که در جهان امروز نظير ندارد.

رضاشاه داعيه ساختن ايران نوين را داشت. پسرش در تبليغات حکومتی در پی «تمدن بزرگ» بود، خميني به آن چشم دوخته بود که «يك دولت اسلامي با جمهوري هاي آزاد و مستقل» برپا کند که در آن «همه مستکبران جهان را به جای خود»^(۱) بنشاند و خامنه اي برپايی «تمدن نوين

۱ - وصيت نامه خميني: « همه در زير پرچم پرافتخار اسلام مجتمع، و با دشمنان اسلام

اسلامی»^(۱) را هدف خویش قرار داده است. حاصل این رجزخوانی‌ها تا جایی که به رضاشاه مربوط است، در مقدمه فصل حاضر مرور شد. پسرش با سرکوب و کشتار نیروهای دموکراتیک و جنبش‌های انقلابی، راه را برای خمینی باز و هموار کرد و خمینی و خامنه‌ای با جنگ افروزی، صدور ارتجاع، برنامه بمب‌سازی اتمی و به‌خصوص با جاری کردن یک دریا خون از پیکر مردم ایران، موجب پسرقت عظیم اقتصادی-اجتماعی و پرتاب کردن ایران به مدار یک کشور عقب‌افتاده شده‌اند. نتیجه این که مسیر «دولت‌سازی» و «تمدن‌سازی» حاکمان سده گذشته از آن‌جا که یک‌سره برپایه استبداد و حذف نیروی مردم از مشارکت در سرنوشت خویش بوده، به‌فاجعه‌بارترین صورت شکست‌خورده است. این مهم‌ترین درس وقایع سده گذشته است.

خالقان و ویرانگران

به‌گواهی وقایع و تجربه‌های این سده، هر راهگشایی، ترقی و پیشرفت حقیقی در سده گذشته، حاصل کار و فداکاری و خون جگر انقلابیان و جنبش‌های انقلابی و آزادی‌خواه ایران بوده است. در مقابل هرچه تخریب، انحطاط و واگشت در این دوره رخ داده، حاصل حکومت‌های مستبد همین سده است. انقلاب مشروطه راه پیشرفت دموکراتیک ایران را گشود و به استبداد سلطنتی خاتمه داد؛ رضاشاه دوباره بساط دیکتاتوری را پهن کرد. در سالهای پس از جنگ جهانی اول، جنبش‌های آزادی، کشور را از اشغال قوای خارجی نجات دادند. درحالی‌که رضاشاه بعد از حکومت بیست ساله

و محرومان جهان به دفاع برخیزید؛ و به سوی یک دولت اسلامی با جمهوریهای آزاد و مستقل به پیش روید که با تحقق آن، همه مستکبران جهان را به جای خود خواهید نشاند و همه مستضعفان را به امامت و وراثت ارض خواهید رساند. به امید آن روز که خداوند تعالی وعده فرموده است».

۱- خامنه‌ای، بیانیۀ «گام دوم انقلاب»، سایت خامنه‌ای ۲۲ بهمن ۱۳۹۷

کشور را به دام اشغال خارجی انداخت. رضاشاه قرارداد خائنانه نفت با انگلیس را با زیان دهی هنگفت به مردم ایران تحمیل کرد. درحالی که دکتر مصدق، رهبر بزرگ نهضت ملی ایران، نفت را ملی کرد. خمینی ایران را در جنگ ضد میهنی هشت ساله با عراق فرو برد و مسبب ضایعات انسانی و خسارت های بزرگی هم چون کشتن یک میلیون ایرانی، معلولیت چهار میلیون نفر دیگر و ویرانی بیش از ۸۰ شهر کشور شد. درحالی که ارتش آزادیبخش ملی ایران با نبردهای فداکارانه خود خمینی را وادار به پایان دادن جنگ و سرکشیدن «جام زهر آتش بس» کرد. در خصوص وحدت ایرانیان و تمامیت ارضی کشور نیز انقلاب ها و جنبش های آزادیبخش این سده دینامیزم و تضمین هم گرایی را در بین اجزای گوناگون مردم ایران به وجود آوردند. در نقطه مقابل باز همین رژیم های شاه و شیخ بوده و هستند که بالاترین خسارت ها را به همبستگی و وحدت درونی نیروها، گرایش ها و ملیت های گوناگون ایران وارد کرده اند.

جنبش دوران مشروطیت به ملیت های ایران هویت ترقیخواهانه تازه بی بخشید. نهضت ملی شدن صنعت نفت آن را با یک دموکراسی نوپا پیوند داد و سبب تقویت آن شد. انقلاب ۱۳۵۷ و قیام های بزرگی که پس از آن علیه رژیم ولایت فقیه برپا شده، هر کدام به نوبه خود اثر وحدت بخش آشکاری بر جامعه ایران داشته اند. اما کار شاه و شیخ پیوسته مخدوش کردن و هدر دادن این دستاورد بزرگ ملی بوده است.

در سراسر سده گذشته، پیشران نبرد و دینامیزم پیشروی و آزادی در جامعه همین جنبش ها و رهبران صادقی بوده اند که شاخص ها و پرچمداران آزادی در هر دوره ای به شمار می روند: ستارخان، کوچک خان، پسین، خیابانی، دکتر حسین فاطمی، دکتر مصدق، حنیف نژاد، و مریم و مسعود رجوی. راهبران آزادی و پاکبازترین سخنگویان رنج های طولانی مردم ایران در این سده و در عین حال نمایندگان آرزوها و آرمان های آنها. با همین منطق فاجعه ای که توسط خمینی و خامنه ای از سال ۵۷ به بعد اتفاق افتاده،

مطمئنأً با قیامها و مقاومت مردم ایران پاسخ خواهد گرفت و آرمان تاریخی
ایرانیان به پیروزی می‌رسد.

